

خود آموز عربی

تألیف

سید کمال الدین

نور بخش

۱۳۲۸

حق چاپ محفوظ است

از انتشارات

کتابفروشی و چاپخانه علی اکبر علمی

«تهران : ناصر خسرو تقصن ۱۲۹۳ - ۱۷۰۹ -»

« قیمت ۳ ریال »

۲۷

۱۹۴

س





در دفتر کتب کتابخانه ملی

شماره ۲۷۱۹۴

تجدید

خود امور عربی

تألیف

سید کمال الدین

نور بخش

۱۳۲۸

حق چاپ محفوظ است

از انتشارات

کتابفروشی و چاپخانه علی اکبر علمی

«تهران : ناصر خسرو تقنین ۱۲۹۳ - ۱۷۰۹ - ۱»

« قیمت ۳۰ ریال »



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا ونبينا محمد وآله
المعصومين الذين أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا .

پیش از شروع در مقصود مقدّماتی چند از نظر خوانندگان محترم این کتاب میگذرد تا
در حقیقت باین علت که چرا نویسنده قلم در دست گرفت آشنا شوند .
مقدمات راجع بتالیف خود آموز

مقدمه اول - نویسنده و دبیرستان البرز - در سال ۱۳۱۸ یعنی در همان
سالی که دبیرستان دینی مروی تعطیل بسته شد در همان سال، دبیرستان البرز
که تحت نظر دانشمندان امریکائی بنام کالج امریکائی دایر بود، بوزارت فرهنگ
و سرپرستی جناب آقای وحید دانشمند فرید و مدیر کل محترم آنروز وزارت فرهنگ
انتقال یافت، معظم له اینجانب را که در دارالفنون بتدریس فلسفه اشتغال داشتم
خواسته بجهاتی صلاح دیدند که افتخار تعلیم فلسفه و عربی کلاس ششم ادبی آن
دبیرستان هم نصیب این بنده باشد و البته پزیرفته وار و کلاس ششم ششم
مقدمه دوم - من و کلاس ششم البرز - بعد از دیدن برنامه عربی که باید در کلاس



ششم تدریس شود نویسنده دارد کلاس شد و از دانش آموزان که یادشان
 بخیر باد امتحانی بعمل آورد تا پایه علمی ایشان را بدست آورده بداند حد وسط
 افکار چهل داند نفر چیست پایه کار را از آنجا قرار دهد و در این منظور یکی دو سطر عبارت
 ادبی بسیار ساده نوشته تقاضی کردم آنرا معنی و تجزیه و ترکیب کنند. جمله
 اولش این بود **قَالَ بَرْجَمَهَرُ الْعِلْمُ هُوَ الْحَيَوَةُ الشَّرِيفَةُ وَالْجَهْلُ هُوَ الْمَوْتُ الْكَبِيرُ**
 مقدمه سوم - نتیجه امتحان - از چهل و چند نفر کمتر کسی بود که جمله فوق را ترتیب
 ذیل تجزیه و ترکیب نکرده باشد.

قال - فعل متصرف غیر منصرف جامد مبتدا کبر غیر منسوب فعل امر
 بزرجمهر - اسم غیر عربی کبر متصرف غیر منصرف مشتق جامد فاعل و خبر مبنی
 العلم - فعل متصرف غیر منصرف کبر - غیر منسوب مشتق صحیح و سالم
 هو - حرف ربط غیر منصرف غیر متصرف صحیح و سالم خبر
 الحیوة - صفت مشبیه غیر منصرف متصرف جامد و مشتق متصرف مؤنث لفظی
 و مذکر معنوی فاعل برای العلم
 الشریفه - صفت تشبیهی غیر منصرف - غیر متصرف مشتق کبر غیر منسوب خبر



والجمل هو الموت الا کبر مانند جمله بالا .

این بود نتیجه متوسط جوابهایی که در تجزیه و ترکیب جمله بالا تحویل و موجب بهت و حیرت نویسنده شد و رنگ از رخسارش پرید و یقین دارم خوانندگان عزیز نه تنها باور نمیکند بلکه این نسبت را دروغ مبالغه آمیز و سرتاپا تهمت و افتراء بساحت قدس دانش آموزی و جرم قابل تعقیب میدانند و آنانهم که نو بخش را تا اکنون نسبت را استگو و درست کار میشاختنه بی بند و بار و یا ده گونی مانند دیگران می پندارند مگر دو طایفه : اول خود دانش آموزانی که سال چهارم و پنجم متوسطه را گذرانده و از صد نفر، هشتاد نفر معترفند که از آنچه نوشته شد در عربی ضعیفتر و کم مایه تراند .

طایفه دوم آقایان اساتیدی که در امتحان نهائی پنجم با تصحیح اوراق سرودکا دارند و هر ورقه عربی را با اندوه و افسوس و خون دل از جلو دیده گذرانده بر تنزل سطح معلومات خون میگیرند و عجبتر این که اگر شما قرآن و یا کتاب معرب یعنی زیر و زبر داریرا بدست دانش آموزان دهید بیشتر از تلفظ آخر کلمات عابر یعنی در حقیقت پس از پنج سال خواندن عربی در مرحله اول گرفتارند .

باری پس از امتحان و پرسش و پاسخی که در علت این بی مایگی بعمل آمد معلوم شد

در دوره اول متوسطه، کتابهای فرهنگی را از آغاز تا انجام برایشان میخوانند
و سرانجام چیزی یاد نمیگیرند و در سال چهارم و پنجم هم فقط مقدماتی از منتخب
نسخ البلاغه یا کلید و دمنه عربی طوطی و آری میخوانند و بالاخره از نخست مفرز
دانش آموزش صرف و نحو عربی شکل لایحل و در تحیرناپذیری فرورفته که هیچ وجه
رخنه در آن ممکن نیست و اظهار علاقه بآن مشت برساند آن کوفتن است و فراموش
نمیکند تعبیر دانش آموز را که میگفت از من بخواهند با دوست یا برهوا از چاه
راه چشمه حرکت کنم و دور میدان سپه بگردم، و بخواهند که پیرامون آن
عربی برآیم، زیرا معتمد آن آسان و این بسی مشکل است و با صحبت دانش
آموزان هر چند معلم استاد زبردستی هم در عربی داشته باشیم دل باموختن
نمی بندیم زیرا میدانیم جز اتلاف وقت و تضییع عمل و کوفتنی مفرز از این خرمن نشو
بر نخواهیم داشت.

نتیجه - بنا بر این علت بی مایگی را بی میلی دانش آموزان تحصیل عربی و بی میلی را
معلول این میدانیم که گمان میکنند راه برای آموختن عربی مسدود و دریای بسیار
شوری است که شناساندن آن محال میباشد



مقدمه چهارم کتابهای فرهنگی - اگر از نویسنده پرسند بهترین کتاب

جامعی که در صرف و نحو عربی بزبان فارسی از هزار سال پیش تا کنون نوشته شده
 چه کتابی است ناچار تسلیم در برابر کتب معارفی فرود آورده با صدای بلند
 میگوید. الحق نویسندگان زبردست و دانشمندان کتب جنابان آقای
 فاضل تونی و آقای بهمن یار با ساده ترین لفظ و روانترین عبارت یک دوره کامل
 از صرف و نحو عربی را بریاسترین جامه های الفاظ پارسی در دسترس استاد و فارسی
 زبانان گذاشته و این کتب آدمی را از مراجعه بمفصلترین کتابهای ادبی از قبیل صرف
 و نحوی که خداوند ادب رضی استر ابادی یا دیگران بزبان عربی نوشته معنی و
 بی نیاز میکنند، آنچه را انسان باید از لابلای صرف و نحو رضی یا کتاب معنی و مثال
 آن باریج فراوان بیرون آورد بدون زحمت از تألیف این بزرگان تهیه میکنند
 و اگر استی کسی بخواهد بر موز زبان عربی واقف و نویسنده زبردستی در
 این فن گردد و نوعی که هر عبارت مشکل عربی را بخواند و هر مقاله فارسی را بباید
 عربی بپوشاند، کافی است که در برابر این تألیف زانو بزمین زده و قوت
 صرف کند و خدمت استادان زبردست این کتب را بیاموزد و بعبارت
 ساده برای طلاب علوم دینی از خواندن جامع المقدمات و بلکه سیوطی و
 جامی و امثال آن بسی بهتر است و بلکه قابل مقایسه نیست و این تألیف از



- ۷ -

بهترین یادگارها است که باید در صدر کتابخانه های ادبی قرار گیرد و مایه افتخار
دنیا می علم و ادب گردد .

ولی با کمال اندوه و اعتذار از مقام ادبی آقایان ناچار است صریحاً بگوید ،
این تالیف برای کلاسهای متوسطه نه تنها سودمند و قابل استفاده نیست بلکه
بی اندازه زیان آور و مایه بدبینی زبان شیرین و پربهای عربی است . تکلیف
همین کتاب بدیرستانها باعث گشته که دانش آموزان عربی را کرده متعذر العجز
انگاشته بآن بدین و از آن موختش سرد و مأیوس شوند . زیرا آقایان اساتید
عربی گمان میکنند چون این کتاب از طرف وزارت فرهنگ انتشار یافته و بدیرتیا
تکلیف شده پس باید طبق النعل بالنعل تدریس شود تا دچار مسئولیت نگردند
خواه وقت کافی یا غیر کافی باشد و چه دانش آموز بفهمد و بگذرد یا نفهمیده ورق
زند ، در صورتی که من گمان میکنم اساتید بزرگوار ، چون دیده اند در صرف و نحو
عربی کتاب جامعی با سلوب زبان فارسی وجود ندارد ، پیشنهاد و تشویق
وزارت فرهنگ ب فکر نهائی آقایان جامعه عمل پوشانده و طرز و مقدار تدریس
لازم را بذوق و سلیقه معلمان و اهسته اند . و گرنه با حساب دقیق محصلین
متوسطه در سال هشت ماه ، درس بخوانند و با هفته ای دو ساعت در سال



شصت و چهار حاسبه عربی دارند (اگر با تقییدات سور و سوک تضاد و ف کنند
و از طرف دیگر زحمات مسجد و مآذ و درس و گیر با وضع آشفته محیط بدوش
محصلین بار است که هیچ وجه مجال نمیدهد مانند یک نفر محصل و طلبه قدیم بودند
عربی را آموخته و بر موز آن واقف گردند .

[illegible]

عربی محال سلفه آید و آنجا که در امتحان سنائی پنجم شرکت میکنند محکی را
 بجای فعل ماضی و مجهول، اسم و جامد و مشتق و مبتدا و فاعل بنویسند و
 آن را مفرد و خبر و فاعل و مُعَدِّم را جامد و مشتق و مضاف و مضاف
 الیه پس دارند .

خیلی معذرت میخواهم ممکن است بفرمایند : فلانی یک یاد و ورقه باین ترتیب حطه
 و همه اوراق امتحانی را بآن قیاس و حق کشتی کرده است . ولی بی بردن باین
 حقیقت بسی آسان و راه تحقیق کاملاً باز است : آقایان میتوانند با دانه
 امتحانات مراجعه و تقاضی کنند : اوراق عربی پنجم متوسطه و ششم ادبی را در
 اختیار آنان بگذارند تا ببینند . اگر بنویسند و میگویند از صبه ورقه هشتاد
 ورقه بی سر و ته و مسخره آمیز است بیجا نگفته و ته زرفته .

مقدمه پنجم - نقص فرهنگ و روش پس از امتحانی که از کلاس ششم
 دبیرستان البرز بعمل آمد و نویسند باین نتیجه رسید . که مایه عربی در این کلاس
 صفر است و اصولاً دانش آموزان این درس را قابل آموختن نمیدانند امروز
 تا شام و شام را تا بامداد بفرافتاوه با خود میگفت : زبان فارسی که سرتاپا
 آموخته از عربی است و در هر دقیقه که بر کس صحبت میکنند یا هر چه سطر که مینویسند

بیش از پنج شش لغت فارسی بر زبان نیراند یا روی صفحه کاغذ منعکس نمیشود
 قاعده باید آموختن از زبانهای بیانه بسیار ساده تر باشد، در صورتیکه
 از احوال یابنده پند باید دید عیب از کجا است و راه چاره چیست؟ در نتیجه
 بچندین عیب پی برد که اگر نخواهد کاملاً شرح دهد، کتابی خواهد شد جداگانه
 مقدمه در طول و تفصیل از ذی المقدمه و اصل پیش افتاده از مقصود باز میماند
 و بدین نقس هم اشارت میشود که تا اندازه ای در مقدمه سابق هم گفته شد.
 الف نقس فریبناک تا بیت سال پیش از کلاس اول + یا دوم
 ابتدائی حرکات و اعراب و تنوین بعنوان الف دوز بر آن و دو پیش آن
 و دوزیر آن در مغرب می گرفت و بدون فاصله همه روز تا کلاس اول و دوم
 متوسطه یک ساعت قرآن میخواندند و در نتیجه تکرار قرائت عربی برایشان
 ساده میشد و پیشه و گوش از کلمات عربی پر بود کلمات هذا و هذه و الذی
 و الّتی و الذین و هؤلاء و و و و در دل تاب داشت و خواهد یا ناخواه
 پس از یکی دو سال که لغات تکرار میشد حس کنجگامی تحریک و سبب میشد آدمی
 از پدر یا آموزگار بپرسد الذی یا هذا یا ان و یا جمدهای مانند
 یا ایها الناس، یا بنی اسرائیل یعنی چه؟ و خواهد یا ناخواه، یا معنی نیز ایشان

میشوند و حفظ اشعار شیرین لصباب، که با ذوق وافر می استقبال میشد
 نیز در فترت اہم کردن زمینه برای آموختن عربی تأثیری بسزا داشت و متأسفانه
 چندین سال است ہمہ این محامل از بین رفته و حتی در آموختن زبان فارسی، تعلیم
 حرکات کہ در ادبیات و تلفظ فارسی ہم مورد لزوم است در طاق فراموشی
 رفته، پس بطور خلاصہ سابقاً دانش آموزان پیش از آنکہ وارد خواندن قواعد
 عربی شوند با این کلام مانوس بودند و باین جهت ثقل برنامہ چندان مانع کار نمیشد
 ولی دانش آموزان امروز آن سوابق را ندارند و از ساعحتی کہ با درس عربی
 سروکار پیدا میکنند باین نوع الفاظ وحشی و تلفظ نامانوس خود را برابر
 می بینند و معلم بیچارہ نمیداند با دو ساعت وقت در ہفتہ طرز قرأت را تعلیم کند
 یا دنبال معنای اعراب و اعراب تقدیری و لفظی و محلی و بیان نکته های دقیق
 صرف و نحو برآید، لذا بمنظر خود و دانش آموزان فشار وارد آورده و نتیجہ
 عربی باری سنگین و غیر قابل حمل جلوہ کرده آنرا بجلی انداختہ و خود را آسودہ
 می پندارند.

ب - عیب روش - دومین عیبی کہ باعث شدہ عربی در مدارس جدید،
 درس نا آموختنی معرفی شود، آنست کہ میخواہیم روش ہزار و دویست سالہ قدما را

از دست نداده. امروز را که دشمنان دین و مبین در تبلیغات شوم خود عبرت
 زبان مرده انتشار داده و باین وسیله میخواهند خاکستر تمدن هزار و سیصد ساله
 ایران را بباد دهند، باروزی مقایسه کنیم که نوشتن هر سطر عربی بمقدار یک
 لیره ارزش داشته. و اگر کسی کتابی عبری مینوشت یا قصیده ای میسرود
 در حقیقت هم وزن خود طلا میگرفت، و برای زندگی شایسته و بسی ابرو
 هر کس کافی بود که پانزده سالی ریاضت کشد و صرف و نحو عربی آموزد.
 و بدیهی است نمیتوان روزگار را که بر سر یک کلمه اِذَا هُوَ اَيَّاهُ وَاِذَا
 هُوَ هِی سیمویه رادق کش و کسانی را خلعت فاخری پوشانند با وضع
 امروز مقایسه کرد. نازون الرشید نیمه شبی که از بادیه ناب مست
 و آواز چنگ و نی مطربان سحرآمیز قَدِ پستان ناز سیمین تن دل و دین او را
 بتاراج برده اند یک شعر ادبی او را تکان داده تمام عیش و نوش و خوشی را
 فراموش و همان نیمه شب ادیبان را برای رسیدن بحقیقت ادبی و علمی آن
 احضار میکند.

والبتّه در دامن این تربیت و تشویق، هزاران نفر امثال سیمویه و کسانی
 و مبرود و قراء و ابن هشام و رضی و تقی زانی تحویل جامعه علم و ادب میشوند و اگر

خود را با شتغال و حال و این همه الملیحه الحسنا و اینکه این
 گاهی فعل و گاه زائده و گاه نافی و گاه شرطیه و امثال آنست (مشغول
 سازند، بسیار بموقع و پر بها است، اما هزار افسوس که امروزه تنها تشویقی
 در کار نیست بلکه خداوندان این علم باندازد بندگان ارزشش ندارند و چنانکه
 گفتیم برای نابود ساختن ایشان بر و سیده ای چنگ میزنند .
 باری روشی که تا کنون معمول بوده و هست علاوه بر تفصیلی که دارد و امروز
 بی ارزش است در هر معنی را وسیله ساختن لفظ قرار داده از مغز
 بپوست میرسد مثلاً : از روز اول معنای اسم و فعل و حرف و معنای
 مبتدا و خبر و فاعل و مضاف الیه و تمیز را بطریق تشخیص اسم و فعل یا
 شناختن فاعل و تمیز شناخته اند و عبارت دیگر روش قدیم روش فکری
 و حکومت از اول دست نیرو می خورد و فکر است و این نیز در روزگاری که
 محو محسوسات اند از پیشرفت کار میگذارد و دانشجویان را خسته و ملول میسازد
 و تنها موضوعی که دانش آموزان را بکتاب فریبگی بدین ساخته همین تفصیل و
 دبستگی بر روش از معنی بلفظ رسیدن است .
 مقدمه ششم - روش من - با مقدماتی که گفته شد و نویسنده نمید

باردش قدیم کاری از پیش نمیرد ، بفکرافت و طریقه تدریس عربی را تغییر
دهد و با دو کار باندیشد خود جائه عمل پوشید و خوشختانه به نتیجه حیرت
انگیز رسید و آن نتیجه این بود

شخصیت خود آموز - در خود آموز دو کار کرده و آنرا بر دو اصل بنا
نهاده است :

اول مواد تدریس دوم روش تدریس و عبارت دیگر چه قواعد از تجربه و
ترکیب را باید آموخت ؟ و چگونه باید آموخت ؟ جواب سوال اول
آموختن کلیات و سوال دوم راه لفظ و مشاهده است

مواد تدریس - هر که با زبان عربی آشنائی دارد ، میدانند که تمدن عرب ،
ادبیات عربی حفظ میکنند و باندازه امی وسیع و دامنه دار است که قواعد
هیچ در هیچ ولی منظم آن آدمی را در چهار حیرت میازد ، مثلاً یک کلمه « ما »
که از حرف میم و الف تشکیل یافته شاید بالغ بر شانزده قسم در ادبیات عربی دیده شود
ولی اگر آدمی بخواهد برای محصل شرح دهد ، و چهار جنون میگرد و ولی نویسد
آنچه را بیشتر در استعمالات دیده و بطرز ساده شناخته میشود . در هر
اول میآموزد و از آنچه مثلاً در صد ورق قرآن یا کتب عربی یک مرتبه می بیند

صرف نظر میکنند (مانند ماء تعجیبه) و یا آنکه باب منصوب بترج خافض یا استعلا
یا مستثنی و حال را با آن طول و تفصیل و افعال مدح و ذم را لازم نمیدانند که
در محیط تدریس دارد سازد مگر بعد از آنکه در شناختن قواعدی چون مبتدا و خبر
و فاعل و نایب فاعل و جاز و مجرور و مضاف الیه که در هر سطر عربی دیده شود
ماهر شوند و بقیه قواعد کلیات یا کوچک کوچک را در ضمن عمل و برخورد تدریجاً بیاموزند
مثلاً ضمیر منفصل مرفوع بصورت های مختلف دیده میشود اما در نمود موضع، آنرا
مبتدای بیسند تا در ده مورد فاعل یا خبر یا تأکید بیسند و نویسنده آن
نمود موضع را در آغاز کار فدای این ده موضع نکرده : میگوید : ضمیر منفصل
مرفوع در ترکیب مبتدا است و در اواسط تعلیم به ضمیر منفصل و عماد و در حاشیه
به تأکید اشاره میکند .

پس هدف نویسنده آموختن کلیاتی است که در هر عبارت عربی
ناچار دیده میشود

روش تدریس - روش خود آموز، طریقه مشابهت یعنی در ماه های اول
مستقیماً با فکر و معنی سر و کار ندارد مثلاً در روش قدیم باید معنای اسم فاعل و
عرف و معنای مبتدا و خبر یا فاعل و مفعول را بفهمید و از اول باید مغز مشغول ^{نست} فیا

و گرفتار دور و تسلسل کرد

داستان طلبه قدیم - گویند شیفته و شیدائی در آموختن زبان عربی ،
استاد زبردستی حبه شب و روز خویش را بخواندن و یاد گرفتن میگذرانند قضا
درس با بیخاری سیه که در ضرب ضمیر هو مستتر است با ستار جائزئی فاعل
باشد برای ضرب ، شب را اندیشه رفت که چون پنهان بودن ضمیر حقیقی نیست
پس میتوان با حسی آنرا پیدا کرد . و کلمه این اندیشه تمامه عمل پوشیده
محصل آشفته حال قرآنرا برگرفت و باز کرد و بایه اذا علم برخورد و با قلم تراش
شروع کرد میم علم را تراشیدن و اوراق قرآن را سوراخ کردن تا پس
از برگ و هم یا دوازدهم اتفاقاً در برگ دهم یا دوازدهم یک ضمیر هو
پیدا شد ، طلبه بیچاره که با خون دل و غرق جبین بغیر و زنی بزرگی دست یافت
بی اختیار فریاد زد : پدر سوخته را جستم بهین کجا هم بد سرشت خود را پنهان
کرده است .

ولی نویسند با واجبی و جائزی سروکار ندارد و اگر از ترس یا و وسرایان
نبود ، هیچگاه نیگفت ضمیر اسم است برای فعل ناقص ، و میکوشد اول با
چشم نه در عبارت عربی اسم و فعل یا مبتدا و خبر و فاعل را بشناسد و بعد از



مرنمای پی در پی و آشنائی کامل، بحث معنی را پیش میکشد، یعنی خود
 مرن و عمل خواه یا ناخواه معانی اسم و فعل و حرف را در ذهن جا میدهد
 بدون آنکه دانش آموز بوجدان صریح متکی باشد و در او آخر سال اول و جلدان
 مغفوله او را با دوسه سطر برای معنای هر موضوع بیدار میازد، مثلاً میگوید
 اگر دیدید بر سر کلمه آل دید میشود، آن کلمه را بلاحظه تجزیه: اسم و معرفه
 و معرب و منصرف شناسید و دچار دور و تسلسل هم نمیشود زیرا کلمه
 عِلْم و معلوم و حاضر و صبر را مثلاً همه روز در عبارت فارسی دید و تلفظ
 کرده و حالا که در کتاب می بینید العلم یا الصبر شده می فهمد: آل
 بر سر کلمه زیاد شده است و در قسمت آخر کتاب معنای معرب و مبنی یا
 منصرف و غیر منصرف را می فهمد و هم چنین مثلاً میگوید: اسم با آل اگر آخرش
 ضمه دارد در اول کلام است آنرا بلاحظه ترکیب، مبتدا بدانید و مبتدا
 بودن مخصوص اسم است، اما مبتدا یعنی چه؟ در او آخر کتاب گفته میشود ولی
 اینقدر هست که دیگر فعل یا حرفی را که در اول کلام است، این محصلین مبتدا
 فرض نمیکنند و نیز میگوید اگر آخر کلمه تنوین دارد آن کلمه اسم و نکره و معرب
 و منصرف است و تنوین داشتن مخصوص اسم است: پس چون تنوین داشتن را

می بیند و ناچار می فهمد این کلمه اسم است و دیگر مُعَلِّم را فعل ماضی مشتق
و متصرف و منصرف می شناسد .

پس بطور خلاصه : بنای این روش ، رسیدن بمعنی است از راه
لفظ و عبارت دیگر روش مشاهده می باشد

مقدمه هفتم . آیا این روش ابتکار است ؟ خود نویسند و معتقد است
که در حقیقت بتکرار این روش تا اندازه ای ابن مالک ادیب شهر و سراسر
الفیه است ، ولی شارحین الفیه بدون اینکه بنظر او توجه کنند روش را
در شرح تفسیر او داده اند مثلاً ببینید در معرّفی اسم میگوید : بالجر
والتنوين والندا وال - وَ مُسْنَدٍ لِلَّاسْمِ كَيْبَرُ حَصَلْ یعنی بوسیله
کرد داشتن و تنوین داشتن و حرف ندا و ال داشتن و مبتدا بودن
اسم شناخته میشود ، و همچنین در بحث مبتدا و خبر میگوید : مُبْتَدَأٌ خَبَرٌ
وَ عَاذِرٌ خَبَرٌ - اِنْ خُلْتُ زَيْدٌ عَاذِرٌ (تا آخر) یعنی در مثل زَيْدٌ عَاذِرٌ
باید زید را که معرفه و مرفوع و در اول کلام است ، بلا حظه ترکیب مبتدا و
عَاذِرٌ را که اسم مرفوع و نکره و بعد از مبتدا است خبر شناسید . ولی شیخ
بجای تعقیب مقصود شاعر از دور و تسلسل صحبت کرده مقصود را از دست

۱۹- داده اند. ولی البته نویسنده لا بلای کتب عربی بسیاری از قواعد
چه در تجزیه و چه در ترکیب (که نسبت کلیت داشته) استخراج و بان ضمیمه کرده
و باز وضع محیط و میزان علاقه و مقدار وقت را از نظر دور نداشته و طریقه
ابن مالک را از ابهام بیرون آورده است، مثلاً مختص بودن سوف باینکه
بعدش فعل مضارع میاید یا اینکه بعد از حروف مشبهه بفعل، اسم دیده میشود
(هرگاه ما، کافه نیاید) و امثال آنرا در الفیه نمی بینید.

مقدمه هشتم - انعکاس خود آموز - اینرا بدانید که بطور کلی هر کس دست
بتالیف و تصنیف زند هدف تیر بدخواهان و حسودان و دشمنان و یار و
سرایان میگیرد (مَنْ آلَفَ فَقَدْ اسْتَهْدَفَ - هر که تالیف کند، هدف
قرار گیرد) و اینان مردی هستند که همیشه جنبه منفی را آویزه گوش کرده
و هیچگاه از خود کار مثبتی انجام نداده از عیب خود غافل و جو یابی معایب
دیگرانند ولی این انتشار مخصوصاً چون عادت هزار و دویست ساله را که بان
درون شده و با جان بیرون شود، برهم میزنند ناچار عکس العمل عجیب در
استعداد از خود نشان میدهد اما دشمنان بدانند: اولاً نویسنده هم
از ضمن ادبیات توشه برداشته و در عین بی کلاهی او را ازین عذکلاهی است

و ثانیاً باروشش طلاب علوم دینی نحو است مبارزه کند (با اینکه معتقد است)
اگر طلاب هم، سال اول را با این کتاب بسر برند برای آنان سودمندتر است
زیرا آنان وقت کافی برای آموزش عربی بطرز قدیم دارند.

و از طالبان این کتاب هم، استغنا میکنند: اولاً اگر با ایشان حمله و ایراد
شد، دست درگوش نهاده و با چشم نویسند و ایشان داده و باز بان بگویند
اگر ایرادی دارید بخود بنویسند و مراجعه کرده و پاسخ بشنوید. و ثانیاً از
وقت در ترمینای کتاب که سر تا پا پُر و آمیخته از تمرین است و تطبیق آنها با مطالب
کوتاهی نکنند که معتمد هرگاه این عمل را تعقیب فرمایند، در آموختن عربی از
معلم بی نیاز و با انتشار جلد دوم، عربی نویس خواهند شد.

مقدمه نهم - مقدار این جلد - اگر ورق بورق در این جلد خود آموز وقت
کنید تمام مطالب آنرا در بیت و چند صفحه بسته و بقیه صد صفحه آنرا تمرینات
تشکیل داده است پس نباید بقطر کتاب گمان کرد نویسنده را و تفصیل
گرفته و گریخت.

مقدمه دهم - برای چه کلاسی مفید است؟ از نویسنده بسیار پرسیده اند
که خود آموز مخصوص چه کلاسی است؟ و کلاسی هست یا نیست؟ در پاسخ این

پیش معقداست که در این تاریخ از برای سال اول تا ششم متوسطه از آن سودمند میدانند - مگر این که تدریجاً روش تدریس در مدارس تغییر کنند که البته آنگاه با تصرفاتی بسال اول اختصاص خواهد یافت زیرا چنانکه از اسم آن ملاحظه میفرمائید نام آن خود آموز است و از زیر و زبر و پیش و کسر و فتنه و ضمه شش و ع کرده ولی چون امتحان کلاس پنجم ۹۰ درصد و کلاس ششم اولی ۵۰ درصد، نشان میدهد که پایه عربی صفر است بنحیت معقداست که فعلاً برای تمام کلاسها مفید واقع میشود و اگر از این پایه تدریس عربی شروع کرد و بنده یقین دارم با همین دو ساعت در هفته هم برای سال چهارم، دانش آموزان میتوانند عبارات ساده فارسی را بعربی ترجمه کنند .

خاتمه - در خاتمه نویسنده امیدوار است اولاً بتواند این نوزاد را تدریجاً تربیت و نواقص آنرا رفع کند و ثانیاً با انتشار جلد دوم و سوم همین ترتیب، کسانی را که میخواهند عربی بدانند و بنویسند، باین منظور برساند، باین شرط که آنچه تذکره از فراموشی نکنند یعنی اولاً گوش حرف و در میان و تسلسلی نماند و ثانیاً در تطبیق قواعد با تمرین غفلت نورزند .

و نکته مهم دیگر آنکه ممکن است پاکدلان بی آرایش بگردند، چرا غلانی از برنای
 عربی سنی شگفت و گذشت با اینکه به نقص آنجا است البته این گفتاری
 موقوف و بجای می باشد و برنامه کنونی این ماده درس مانند مواد دیگری چون
 فلسفه و تعلیمات دینی سر تا پا اشکال و غلط است و نویسنده هم مکرر داد و فریاد
 کرده و آنکه البته بجای نرسیده فریاد است، ولی چون نام این کتاب فعلاً
 خود آموز می باشد و رنگ کلاس مخصوصی بآن نداده لذا وارد آن محبت نشد
 بخصوص که دل پرور دی داشت و میترسید همان قلم از دست رفته بطغیان
 برخیزد و سرانجام ریش ریش گردد و لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ ^{معتقده} هر چند
 است وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

(سید کمال الدین یونحش تبرما ۱۳۲۸)

- « بخط جواد شیرازی »

خود امور عربی

تالیف

سید کمال الدین

نور بخش

۱۳۲۸

حق چاپ محفوظ است

از انتشارات

کتابفروشی و چاپخانه علی اکبر علمی

«تهران : ناصر خسرو تقصن ۱۲۹۳ - ۱۷۰۹ -»

« قیمت ۳۰ ریال »

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَبِهِ لِنُتَعِينُ

بیا ری خداوند تعالیٰ بجز خورشش مقدمه چند فصل و یک خاتمه بعد از مندا
تقدیم می‌شود

مقدمه اول معنای تجزیه و ترکیب

تعریف - در زبان عربی اگر تو استیم یک کلمات را بشناسیم در
این صورت عمل تجزیه را انجام داده ایم و هرگاه روابط کلمات با یکدیگر معلوم شده
در این موقع عمل ترکیب انجام یافته است

مثال : ذَهَبَ الصَّيْفُ (یعنی تابتان رفت) ، در این مثال اگر
تو استیم بفهمیم : ذَهَبَ : فعل ماضی و مفعول مذکر غایب ... وَالصَّيْفُ
اسم و معرفه و مفعول و مفعول و مذکر ... است ، عمل تجزیه انجام شده و اگر
فهمیم رابطه ذَهَبَ بِالصَّيْفِ عدا و فعل و فاعلی است یعنی کلمه
الصَّيْفُ فاعل است برای ذَهَبَ ، عمل ترکیب پدید یافته است .
مقدمه دوم - انواع تجزیه

سه نوع تجزیه را در کلام عربی باید شناخت : اول اسم ، دوم فعل ، سوم حرف ،

تجزیه اسم - در حالات اسم چندین چیز را باید جستجو کرد و شناخت و از جمله است : معرفه و نکره بودن ، مذکر و مؤنث بودن ، معرب و مبنی بودن ، منصرف و غیر منصرف بودن ، مفرد و تثنیه و جمع بودن و مثال آن

تجزیه فعل - در تجزیه فعل باید ، ماضی و مضارع و امر ، معلوم و مجهول ، مفرد و تثنیه و جمع ، مذکر و مؤنث ، غائب و حاضر و متکلم و مثال آن را یاد گرفت

تجزیه حرف - در حرف شناسی باید حال و غیر حال بودن را یاد گرفت و چنانکه خواهیم گفت همه صرف مبنی و غیر متصرف اند

مقدمه سوم - انواع ترکیب

در ترکیب نیز سه نوع مطلب معلوم میشود : اول مرفوع بودن کلمه ، دوم منصوب بودن ، سوم مجرور بودن .

مرفوعات - مرفوعات بسیار و از جمله است : مُبتدأ و خبر ،
 فاعل ، نایب فاعل ، اسم افعال ناقصه ، خبر حروف
 مشبّهه بفعل و مثال آن

منصوبات - از جمله منصوبات بشمار می رود : مفعول ، خبر
 افعال ناقصه ، اسم حروف مشبّهه بفعل و متمیز
 مجرورات - مضاف الیه و مجرور بوسیله حرف جر باید از
 مجرورات شناخت .

مقدمه چهارم ضمه و فحه و کسره

در عربی از این علامت : ُ که روی حروف گذارده می شود ضمه و در
 فارسی پیش و از این علامت ِ که بالای حروف می گذارند ، فحه و
 در فارسی زیر و از این علامت ِ که پایین حروف می گذارند ، کسره و
 در فارسی زیر و از این علامت ِ که در بالای حرفست ، سکون یا
 جزم تعبیر می شود . مثلاً در کلمه مُجْتَهِد : میم ، ضمه ، و جیم سکون و ت
 فحه ، و ه کسره دارد .

مقدمه پنجم رفع و نصب و جرّ

رفع - در عربی با دو شرط از ضمه رفع تعبیر میکنند : شرط اول آنکه
 آخر کلمه باشد ، و شرط دوم آنکه بلا حلقه ترکیب یکی از مرفوعاتی باشد که در
 مقدمه سوم گفته شد مثلاً و جمله المَعْلَمُ شَرِیفٌ ، چون بلا حلقه ترکیب کلمه
 المَعْلَمُ و ترکیب مبتدا و کلمه شَرِیفٌ خبر است باین جهت دو حرف
 مهم و ف ضمه دارند و اینصورت از ضمه مهم آخر معجم و ضمه ف که در آخر
 شَرِیفٌ است به رفع تعبیر کرده و خود معجم و شَرِیفٌ را مرفوع مینامند
 نصب - باریعایت دو شرطی که در رفع گفته شد به فتحه آخر کلمه در عربی
 نصب و خود کلمه را منصوب گویند مثلاً و جمله : إِنَّ الْحَسَنَ كَانَ عَالِمًا
 یعنی حسن دانشمند بوده است ، به زیر و فتحه ای که روی نون حسن و مهم عالم
 دیده میشود ، نصب و الحسن و عالمًا را منصوب گویند

جرّ - باریعایت همان دو شرط ، اما به زیر یعنی کسره آخر اسم در عربی
 جرّ و اسم را در اینموقع مجرور گویند

مثال : إِنَّ عِلْمَ الَّذِينَ خَبَرُوا الْعُلُومَ (یعنی همان دانشمندان)

بهترین دانشهاست ، در این جمله کلمه العلم منصوب است زیرا « میم »
 که حرف آخر آن میباشد نصب یعنی فتح دارد و کلمه الدین مجرور است زیرا
 « نون » که حرف آخر آن است ، جرّ یعنی کسره دارد و کلمه خبر مرفوع است
 زیرا « ساء » که حرف آخر آن است رفع یعنی ضمه دارد و کلمه العلوم مجرور
 میباشد زیرا میم کسره دارد ،

نتیجه - خلاصه مقدمه پنجم این شد که ضمه آخر کلمات عربی را (۱) رفع
 و فتح آخر انصب و کسره آخر را جرّ نمایند

مقدمه ششم - تنوین

تعریف - اگر آخر اسم ، دو پیش یعنی دو ضمه یا دو زبر یعنی دو فتح یا دو کسره
 یعنی دو کسره دارد ، در این موقع میگویند چنین اسمی تنوین دارد ، و تلفظ
 باید یک نون با آخر اسم اضافه کرد ، مثلاً - عالم = عَالَمٌ و عَيْن
 (یعنی چشم) = عَيْنٌ و حاجب (یعنی ابرو) = حَاجِبٌ و ید (یعنی

(۱) - تدبیراً خواهیم دانست که رفع و نصب مخصوص اسم و فعل مضارع است یعنی حرکت آخر حرف
 و فعل ماضی رفع و نصب میگویند و جرّ با اسم اختصاص دارد .

دست = يَدُنْ ورجلاً (یعنی پا) = مِرْجَلَنْ و رَأْسِ (سر) =

رَأْسِنْ

نتیجه - بنا بر این تنوین نیست که با خراسم در تلفظ کیت نون بی حرکت
اضافه گردد و علتش در نوشتن تکرار حرکت است

مکررین اول

در کلمات ذیل رفع و نصب و جر و تنوین رفع و تنوین نصب و تنوین
جر، ضمه و فحه و کسره را تعیین و معانی لغات را حفظ کنید

الْأُذُنُ (یعنی گوش)، صَدْرٌ (سینه)، عَضْدٌ (بازو)، الشَّعْرُ

(مو)، اصْبَعًا (یعنی انگشت)، الْجَفْنُ (مژه)، وَضَعُ الْجَبْهَةِ

(نهادن پیشانی)، الْوَجْهُ (صورت)، خَدٌّ (رخ)، ظَهْرُ بَيْتٍ،

بَطْنٍ (شکم)، جَنْبًا (پهلوی)، رُكْبَةً (زانو)، جَبَدٌ (گردن)، قَلْبًا

(دل)، الْأَنْفُ (بینی)، ثَعْرٌ (دندان)

مثلاً در کلمه عَضْدٌ میگوئیم حرف عین فحه دارد و حرف ض (ضمه)

« د » رفع و تنوین دارد و کلمه عَضْدٌ مبداء ضمه و رفع آخر مرفوع است



مباحث تجزیه

پس از بیان مقدمات فوق مباحث تجزیه یعنی شناختن اسم و فعل و
حرف بانداز و لزوم می پردازیم

فصل اول علائم شناختن اسم

با چند نشانه در عبارت عربی میتوان اسم را شناخت :

۱ - اگر دیدیم آخر کلمه ، تنوین (پیش ، دوزبر و یا دوزیر) دارومی فهمیم ؛
اولاً چنین کلمه اسم ، ثانیاً نکره ، ثالثاً منصرف ، رابعاً معرب
است (۱) ، مانند تَعْلَمُ (یاد گرفتن) و مُرَاكِيبًا (یعنی سواره) و
مُرَاجِلٍ (یعنی پیاده)

۲ - هرگاه بر سر کلمه الف و لام (اَلْ) اضافه شده باشد ، در تجزیه آنرا
اسم ، معرفه ، منصرف ، و معرب می شناسیم مانند الْأَفْضَلُ
(یعنی برتر) ، و الْبَيْتُ (یعنی خانه - یا اطاق)

۳ - هرگاه جلوه کلمه حرف (یا) دیده شود آن کلمه اسم است و یا را
(۱) گاهی اسم خاص که در عربی آنرا عَلَمٌ میگویند با اینکه معرفه است آخرش تنوین دارد مانند عَلِيٌّ و عَبَّاسٌ

و تجزیه حروف نِدَا (یعنی خواندن) ، و بنی بنویسیم مانند یا صدیق
 (ای دوست من) ، و یا اَهِمَّهَا النَّاسُ (یعنی ای مردم) که بعد خطه (یا ،
 می فهمیم و کلمه صدیق ، اَیُّ هر دو اسم اند (۱) ، و در ترکیب و کلمه
 صدیق و اَیُّ مُنادی خواهند بود .

۴ - هرگاه و جلو کلمه حرف جر دیده شود آن کلمه عموماً اسم است مانند
 یا وَلَدَیْ لِمُعَلِّکَ عَلَیْکَ حَقٌّ (یعنی ای فرزند من برای آموزگار
 بر تو حقی است) که دو لفظ معلم (لَکَ) هر دو اسم اند ، زیرا جلو معلم
 لام و جلو « لَکَ » عَلی دیده می شود و هر دو حرف جر اند (۲) و دو کلمه
 وَلَدَ و حَقٌّ نیز بدل لائل با اسم میباشند .
حُرُوفِ جَرِّ

حروف جر بسیار است و شایعترین آنها در عبارات عبارت است از :

(۱) آئیده خواهیم گفت که اَیُّ ، و صلبه ، و هاء حرف زائد و النَّاسُ در ترکیب
 عطف بیان است .

(۲) تدریجاً میگوئیم که « لَکَ » و مثال آن ضمیر میگویند یعنی اسم بکیت ملاحظه با اسم ظاهر ضمیر میگویند

مِنْ (از) ، بِ (برای) ، عَلَى (بر) ، إِلَى (به سوی) ، لَكَ
 (یعنی مانند) ، و البته بر سر کلمه دیده میشود و نباید آنرا با ضمیر كَ که در آخر کلمه است
 اشتباه کرد. فِی (در) ، عَنْ (از) ، حَتَّى (تا)

۵ - هرگاه آخر کلمه : تَ ، لَ ، نَ ، (۱) دیده شود آن کلمه در تجزیه : اسم

مَوْثِقٌ ، خواهد بود مانند : رَحْمَةٌ و مَغْفِرَةٌ و كَرَامَةٌ

۶ - هرگاه دو کلمه دنبال یکدیگر باشند و دومی کسره داشته باشد ، عموماً

اولی را در تجزیه : اسم ، معرفه ، منصرف و معرب می شناسیم

و در ترکیب عموماً دومی مضاف الیه^(۲) است مانند اَفْضَلُ

الْكَلِمَاتِ قَوْلُ الْحَقِّ (یعنی برترین سخنان گفتار حق است) که دو کلمه

اَفْضَلُ و قَوْلُ در تجزیه : اسم و معرفه و منصرف و معرب و در ترکیب

(۱) - این تا ، را که در آخر کلمات اضافه میشود در عربی تا ء غیر مفلوظ گویند و علامت تانیث لفظی کلمه

میباشد بنابراین بیشتر کلماتی را که فاقد این تا ، میباشند در تجزیه میتوان مذکر نوشت (الف مقصوده

و ممدوده و مؤنثهای حقیقی یا مجازی تدریجاً معلوم میشوند)

(۲) در قواعد ترکیب خواهیم گفت که مضاف در حسب ترکیب نسبت ولی برای پیدا کردن مضاف الیه

و تاثیراتی که در ترکیب دارد بد نیست که بخاطر سپرده شود و نیز دانشمندان مقدمات کتاب را

مطالعه فرمایند تا از ایرادشان نسبت به نویسنده کم شود

و کلمه الکلمات و المحقق مضاف الیه اند و دو کلمه افضل و قول
مضاف اند و مضاف بودن مخصوص اسم است

۷ - هرگاه و جلوه کلمه، کمی از حروف مشبه بفعول دید و شود آن کلمه عموماً در تجزیه
اسم است مانند اِنَّ رَبَّكَ عَالِمُ كُلِّ شَيْءٍ (یعنی همانا پروردگار تو هر
چیزدانا است) که لفظ مرتب بواسطه وجود اِنَّ و الفاظ دیگر همه بواسطه
عواملی که تاکنون خوانده ایم اسم اند (۱)

حُرُوفٌ مُّشَبَّهَةٌ بِفِعْلٍ - حروف مشبه بفعول عبارت است از:
اِنَّ و اَنَّ (یعنی همانا) لَيْتَ (ای کاش) لَعَلَّ (شاید)،
كَانَ (گویی)، وَلَكِنْ (ولی)

مَتَرِنَاتٌ رَّجَزُهُ اِسْمُ
مَتَرٍ اَوَّلٍ - الْمَشَاوَرَةُ رَاحَةٌ لَّكَ وَتَعَبٌ لِّغَيْرِكَ
معنی - مشورت کردن آسایش است برای تو و رنج برای غیر از تو
برای تجزیه کلمات بالا هر یک را در ستون عمودی نوشته و تجزیه می کنیم .

(۱) از ماء كافة و تاثیرش فعلاً صرف نظر شود .

الْمَشَاوِرَةُ - اسم است و معرّفه و معرب منصرف ، زیرا گفتیم هر کلمه ای که آل دارد دارای این چهار خاصیت است ، و علاوه چون « لآ » دارد مؤنث است

رَاحَةٌ - اسم - مکروه - معرب - منصرف - مؤنث . زیرا تنوین داشتن علامت اسم بودن ، مکروه بودن ، منصرف بودن ، معرب بودن است و بادشکن (لآ) می فهمیم مؤنث است .

لَ - حرف جر - مبنی - غیر متصرف - چنانکه در حرف شنای خوانده ایم همه حروف مبنی و غیر متصرف اند

لَ - از بودن لام که حرف جر است در جلو « لَ » می فهمیم کاف اسم میباشد و چنانکه خواهیم خواند این نوع اسم را ضمیر متصل گویند و بطور کلی بر ضمیری مبنی و معرّفه است .

و - حرف عطف - مبنی -

تَعَبٌ - اسم - مکروه - معرب - منصرف - مذکر - چون تنوین دارد و نظیر

« رَاحَةٌ » میباشد و چون تاء ندارد مذکر است (۱)

ل - حرف جر - بنی - غیر متصرف

عَبْرَ - اسم است چون حرف جر در جلو دارد و چنانکه خواهیم خواند عَبْرَ

اسم دائم الاضافه است ، یعنی عموماً در ترکیب اسم بعد از غیر ا مضاف

إِلَيْهِ مَنُوسِم .

لَکَ - ضمیر متصل مجرور - بنی - معرّفه ، از ترکیب لَکَ در بالا فهمیدیم

که کاف اسم ضمیر است ، اینک بدانید که ضمیر را هرگاه بعد از حرف جر یا

اسم باشد ، ضمیر متصل مجرور گویند .

مَمَرٍ دَوِّم - الصَّبْرُ أَفْضَلُ سَجِيَّةٍ وَالْعِلْمُ أَشْرَفُ حَلِيَّةٍ

معنی - سکیانی برترین خوی و صفت است ، و دانش شریفترین زینت و

تَجَزِيَّة

الصَّبْرُ - چون آل دارد ، پس : اسم - معرّفه - منصوب . و

و چون تاء ندارد مذکر .

(۱) از گشتن الف مقصوده و ممدوده خودداری شود

افْضَلُ - اسم - معرفه^(۱) - منصرف - معرب است و مذکر و برائا،
گروندارند

سَجَّيْنِ - چون تنوین و تاء گیرد و ارد پس : اسم - نکره - معرب ،
منصرف و ثنوت است (۲)

و - حرف عطف - مبنی - غیر متصرف

الْعِلْمُ - چون آل دارد و «ة» ندارد پس : اسم - معرفه - منصرف
معرب و مذکر است

اشْرَفُ - مانند افضل : اسم - معرب - منصرف - معرفه - و مذکر
جَلْبَةً - مانند سَجَّيْنِ : اسم - نکره - منصرف - معرب و ثنوت
فصل دوم علایم شناختن فعل

۱ - هرگاه آخر کلمه تاء کشیده «ت» داشته باشد می فهمیم چنین کلمه فعل نامی است

(۱) از تاثیر کثر بودن مضاف الیه یا اضافه لفظیه برای نو آموز عربی صرف نظر و بعبه -

مکول شود . (۲) مقصود از تاء و کرد همان تاء زائده است

مانند : فَاطْلَمَةُ قَالَتْ (فاطمه گفت) ، سَمِعْتُ (شنیدی) ، قُلْتُ (گفتم) ، تَكَلَّمْتُ (سخن گفتم) (۱)

متبصره - بودن شما و تم و تن نیز در آخر کلمه نشانه فعل ماضی است
مانند عَلِمْتُمَا (دانستید شما دو نفر) ، عَلِمْتُمْ (دانستید شما مردان) ، عَلِمْتِنِ (دانستید شما زنان)

۲ - هرگاه جمله حرف قد باشد آن کلمه فعل غایب ماضی است و قد را حرف تحقیق گویند مانند قَدْ اسْتَدْعَى (همانا خوااهش کرد) که در تجزیه قَدْ حرف تحقیق و معنی و اسْتَدْعَى فعل ماضی است

متبصره - اگر فعلی که بعد از قَدْ دیده میشود ، آندیش ختمه دارد در این صورت باید فعل مضارع ساخت مانند قَدْ تَقُولُ (میگویی)

۳ - هرگاه جمله حرف لَمْ دیده شود ، آن کلمه فعل مضارع است و نند لَمْ

(۱) - در آینده خواهیم یاد گرفت که تاء کشیده اگر بی حرکت و در آخر فعل زائده باشد عدست مفرد

ثبوت غایب است مانند سَمِعْتُ و اگر مفتوح شد عدست مفرد مذکر حاضر و در ترکیب فاعِل

میباشد با کسره علامت مفرد ثبوت حاضر و فاعِل با ضمه علامت مستکمل و حده در ترکیب فاعِل است

يَقْلُ (گفته است) و لَمْ تَرَ (ندیده ای)

تبصره ۴ - در ادبیات عربی از مجموع لم و فعل مضارع به فعل جحد (یعنی

انکار) (۱) تعبیر میشود، پس لَمْ يَقْلُ را در تجزیه فعل جحد می شناسیم

ع - هرگاه جلوه حرف اَنْ (اینها) یا لَنْ (هرگز) یا كُنْ (برای اینکه)

یا اِذَنْ (با این علت) در اینوقت (ویده شود آن کلمه عموماً فعل مضارع است)

مانند لَنْ اَكْذِبَ (هرگز دروغ نمیگویم) و كُنْ اَسْلَمَ (برای اینکه سالم بمانم) و

اِذَنْ يُحِبُّنِي اللهُ (در اینوقت خدا مرا دوست دارد) که هر کلمه: اَكْذِبَ

و اَسْلَمَ و حُبَّ فعل مضارع میباشند.

تبصره ۵ - این حروف را حروف ناصبه گویند، یعنی آخر فعل مضارع بویژه

این حروف منصوب میشود . .

۵ - هرگاه جلوه کلمه س یا سَوْفَ در آمده باشد، آن کلمه فعل مضارع است

(۱) مثلاً شما میگویند دیروز رفیقید مدرسه. و اگر شما بخواهید انکار کرده بگویند زفتم، در اینصورت میگویند:

لَمْ اَذْهَبْ (یعنی زفتم) پس تمام نسبتاً که با انسان میدهد آنها را قبول میکنند در عربی با حرف لَمْ

استعمال میشود

وسین و سوف را حرف استقبال گویند مانند سَعِلُمْ (خواه
 دانست) و سَوْفَ تُرْشَدُ (بزودی سوارتمند میشوی) که از وجود (س)
 و سَوْفَ می فهمیم و کلمه بعَلَمْ و تُرْشَدُ فعل مضارع اند

۶ - هرگاه بر اول مصدر یعنی ریشه کلمه، حرف «ا» یا «ت» یا «ی»
 و یا «ن» زیاد شده باشد، آنکله در تجزیه فعل مضارع است و آخر فعل نیز ضمه
 دارد (۱) مانند بَجَلِسُ (می نشیند)، و تَقُولُ (میگویی)، و اقْوُمُ (برخیزم)
 و نَجَاهِدُ (میگوشیم یا جبار میکنیم) و این حروف را رسم است، حروف -
 «اَتَبَنَ» میگویند .

(۱) تدریجاً خواهیم خواند که: «ی» در فعل مضارع علامت مذکر غایب یعنی کسی است که از
 او صحبت میکنند مثلاً میخواهید رفیقان بگوئید: حسن روز عید می نشیند تا مردم را و دیدن کنند
 این جمله را عبارت عربی میگویند الْحَسَنُ يَجْلِسُ يَوْمَ الْعِيدِ لِزُورَةِ النَّاسِ که بجلِسُ و زُورَ
 هر دو فعل مضارع و مذکر غایب اند. - «ت» علامت مؤنث غایب یا مذکر مؤنث
 حاضر (یعنی کسی است که با او صحبت میکنند) مانند: زَيْنَبُ تَعْلَمُ، یعنی زینب میداند
 - اَنْتَ تَجْلِسُ (تو می نشینی)، «ا» علامت قلم و مد یعنی گویند سخن است مانند اَجْلِسُ
 یعنی می نشینم «ن» علامت متکلم مع بغیر یعنی گویند کان سخن است مانند تَجْلِسُ (یعنی می نشینم)

۷ - برگاه دیدیم بعضی از حروف جرّ آخر کلمه را فتحه داده اند (با اینکه حرف جرّ آخر کلمه را کسره میدهند) در اینصورت می فهمیم آن کلمه در تجزیه فعل مضارع میباشد مانند حَتّی کَیْشَهِدَ (تا حاضر شود) و لِيَغْلِبَ (برای اینکه غالب گردد) (۱)

تذکّر ۱ - برگاه دیدیم در یک کلمه علامت اسم و علامت فعل وجود دارد، باید آن کلمه را، اسم شناخت مانند: الْمَوْتُ و فَوْتُ که باداشتن «ت» میگوئیم هر دو اسم اند، چون اَوّلی الف و لام و دومی تونین دارند، (و از اینجا می فهمیم که تا، جز، ریشۀ کلمه میباشد) و مانند عَلِيٍّ اَفْضَلُ النَّاسِ (علیء فاضلترین مردم است) که اَفْضَلُ را با اینکه بصورت فعل مضارع میباشد میگوئیم اسم است، چون آخر کلمه بعدش کسره دارد (۲)

(۱) رسم شده اگر حَتّی یا لام که حرف جرّ اند بر سر فعل مضارع در آیند، بگویند بعد از حرف جرّ یک آن که حرف نصب است وجود داشته و افتاد است مثلاً لِيَقُولَ در اصل لِيَنْ يَقُولَ بوده

تَجَرَّد - عمل حروف جرّ با غیر مضرف در آئند روشن میشود

(۲) این نوع کلمه که بصورت متکلم و صده از فعل مضارع میباشد، ولی اسم است، به اسم تفضیل یا افضل تفضیل شناخته میشود و فعل تفضیل به معنای ترجیح و برتری میباشد مانند (در صفحه ۱۹)



تذکره ۲ - اگر دیدیم آخر کلمه فتحه دارد و علام فعل مضارع در آن نیست غالباً آنرا فعل ماضی مفرد مذکر غائب می شناسیم مانند جَلَسَ (نشست) و اجْلَسَ (نشاند) ، مثلاً اجْلَسَ اگر فعل مضارع بود ، باید حرف آخرش ضمه داشته باشد .

تذکره ۳ - غالباً فعل امر از بی حرکتی آخر می شناسیم مثلاً اجْلِسْ (بنشین) و اجْلِسْ (بنشان) هر دو فعل امر می باشند (۱)

تذکره ۴ - فعل ماضی و فعل امر را در تجزیه : مشتق و متصرف و مبنی ، فعل مضارع را مشتق و متصرف و معرب می شناسیم .

مَرِنَاتِ فِعْلٍ

(۱) - سَوْفَ تَعْلَمُونَ الصَّرْفَ وَالنَّحْوَ (برزودی صرف و نحو را میدانید)

(۲) - إِنِّي أَحِبُّ أَنْ أَعْلَمَ الْقُرْآنَ (من دوست دارم قرآن را بدانم)

(بقیه پاوری صفحه ۱۸) ، واناتر ، کوتاه تر ، بلندتر ، و مثال آن که در عربی به آعلمه و اقصره و اطلو

تعبیر میشود .

(۱) برای معانی ماضی و مضارع و امر و مشتق و متصرف و معرب مبنی و غیر متصرف و هر چه اینجا بسته سطحی یاد بگیریم ، در سمت آخر همین جلد ، تشریح و بیان شده است ، که برای نشان شدن این در اینجا گفته نشد .

۳ - لَمْ تَكُنْ جَاهِلًا حَتَّى تَعْلَمَ (نا دان نبود می تا یاد گیری)

سَوْفَ - حرف استقبال - تَعْلَمُونَ - فعل مضارع - معرب مشتق متصرف

(چون جلوان سَوْفَ است فعل مضارع و هر مضارعی معرب) الصَّرْفُ :

النَّحْوُ اسم معرفه و معرب منصرف مفعولند^(۱) اِنَّ از حروف شبه فعل - بنی - ی - اسم ضمیر

متصل منصوب - بنی معرفه (چون اِنَّ دارد اسم ضمیر است) اِحْبُ فعل مضارع

معرب مشتق متصرف (بودن حروف اَتَمُّنْ در جلو و ضمه آخر علامت مضارع بودن است)

اَنْ - از حروف ناصبه - بنی - اَعْلَمَ - فعل مضارع - معرب مشتق متصرف

(بودن اَنْ در جلوی این کلمه علامت مضارع است)

الْقُرْآنَ مَند الصَّرْفَ

لَمْ تَكُنْ - فعل مضارع (جَمَد) معرب مشتق متصرف (بودن لم دلیل مضارع بودن است)

جَاهِلًا - اسم - مکره - معرب - منصرف (بدیل داشتن تنوین)

حَتَّى حرف جر ، تَعْلَمَ فعل مضارع مشتق متصرف معرب و پسیده حتی آخر

منصوب شده پس فعل مضارع می باشد .

فصل سوم - علامت شناختن حرف

هرگاه در کلمه ای هیچیک از علامت اسم و فعل دیده نشد، در این صورت غالباً آن کلمه حرف است و ریشه این نوع از کلمه عموماً یک حرفی یا دو حرفی است مانند: و ف د پ، ثم (پس)، او (یا)، ام (یا)، و این پنج کلمه حرف عطف میباشند، و مانند آل که حرف تعریف است مثل الف و لام در

الْعِلْمِ

تذکر - همه حروف را در تجزیه مبنی و غیر متصرف می شناسیم

تمرین کلی

الْكُفْرَةُ يَسْتِنُ النَّفْسَ وَيُفْسِدُ الدِّينَ (آزمندی نفس را خوار و این را تباه میکند)
 انْتِبَاهُ الْعُيُونِ لَا يَنْفَعُ مَعَ غَفْلَةِ الْقُلُوبِ (باز بودن چشمها با بختی آنها سودمند نیست)
 الصَّبْرُ أَحْسَنُ جُلَلِ الْإِيمَانِ وَأَشْرَفُ خَلَائِقِ الْإِنْسَانِ (صبوری نیکوترین ثمرات ایمان است)

زیرمائی ایمان و شریفترین خواص انسان است

الْعَقْلُ أَصْلُ الْعِلْمِ وَدَاعِيَتُهُ الْفَهْمُ (عقل ریشه دانش است و سبب محرز فهم و درکی است)

۱۱، اگر دیدیم حرف لا در آخر فعل مضارع تاثیر نکرده در این صورت مجموع فعل مضارع لا را فعل مضارع میگویند.



اعْمَلْ بِالْعِلْمِ (بدانش عمل کن)
 لَا تَطْمَعُ فِي مَا لَا تَسْتَحِقُّهُ (طمع مکن در آنچه استحقاق نداری آنرا)
 لَا تَأْمَنْ مِنْ صَدِيقِكَ حَتَّى تَخْتَبِرَهُ (از دوست امین مباش تا آزمایش کنی و را)

لَا تُدْفِعُ الْمَكَارِهِ بِغَيْرِ الصَّبْرِ (مکاره یعنی ناپایداریات برون بکشی با بی‌تابی)
 لَا يَنْفَعُ قَوْلٌ بِغَيْرِ عَمَلٍ (گفتار بی کردار سودی نمیدهد)
 هَلْ يَكُونُ الْعَالِمُ كَالْجَاهِلِ (۲) (آیا دانا چون نادان میشود؟)
 تذکر - برای تجزیه شناسی فعل بهین انداز و ساخته وارد بحث ترکیب می‌شویم

(بقیه از صفحه ۲۱) در قواعد ترجمه معنای آرای می‌فهمیم

(۱) هرگاه و حرف حرکت آخر فعل مضارع را انداخته در این صورت مجموع فعل و لام را در تجزیه نمی‌شناسیم

(۲) - کلمه هَلْ - معنای آیا و حرف استفهام و غالباً با جمل فعل مضارع می‌باشد و این موقع مجموع فعل مضارع با هَلْ در تجزیه فعل استفهام می‌ماند و فعل جدا نماند که بعلم و نفی و بی و استفهام را مانند خود مضارع در تجزیه مشتق و متصرف و عرب می‌شناسیم .

و در ضمن هر چه پیش آید باز از قواعد تجزیه بیان میکنیم

(بحث ترکیب)

تعریف - چنانکه قبلاً گفتیم اگر در کلام عربی روابط کلمات با یکدیگر معلوم شود در این صورت عمل ترکیب انجام یافته است مثلاً در جمله *أَنْتَ عَالِمٌ* (تو دانائی) میگوییم، *أَنْتَ* مبتدا برای عالم و *عَالِمٌ* خبر است برای *أَنْتَ* و این عمل در حقیقت ترکیب است

اقسام ترکیب - انواع ترکیب را مرفوعات و منصوبات و مجرورات تنظیم میکنند. مرفوع - کلمه است که آخر آن باید رفع یعنی ضمه داشته باشد مانند *عَالِمٌ* در مثال بالا - منصوب - کلمه است که آخرش بملاحظه ترکیب باید نصب یعنی فتحه داشته باشد مانند *إِنَّ عَالِمًا فِي الدَّارِ* (همانا دانشمندی در خانه است) که عالم در ترکیب منصوب و چنانکه خواهیم خواند، اسم برای *إِنَّ* میباشد. - مجرور - کلمه ای است که آخرش باید کسره یعنی جروداشته باشد مانند *الدَّارِ* که بوسیله *فِي* یعنی حرف جر آخرش مجرور شده و هر کرا و بای جداگانه شرح میدهم -

باب اول - مرفوعات

کلماتی که منطبق بر ترکیب باید آخرش رفع داشته باشد، بسیار و از جمله است :
مُبْتَدَا - خبر - فاعِل - نائب فاعِل - اسم افعال ناقصه
خبر حروف مشبّه بفعل که درش فصل بیان می شود .

فصل اول - مبتدا

علامت شناختن مُبتدا - ۱ ، اسم با الف و لام اگر در اول کلام باشد
در ترکیب مبتدا است و آخرش ضمه دارد مانند : **الْعِلْمُ مُفِيدٌ** (دانش سودمند
است) که العلم چون اول سخن قرار گرفته و الف و لام و آخرش ضمه دارد پس
در ترکیب مبتدا و مفید چنانکه میخوانیم خبر است

۲ - اگر دیدیم اسم خاص « در عربی باسم خاص علم میگویند » در اول کلام است
آخرش ضمه دارد، در ترکیب آن را مبتدا می شناسیم مانند **عَلِيٌّ عَالِمٌ**
(علی دانا است) که علی در تجزیه اسم خاص (علم) معرفه، معرب، منصرف و مذکر
و در ترکیب مبتدا است **عَالِمٌ** (تجزیه اسم، مکره، معرب، منصرف، مذکر و در
ترکیب خبر است) (فراموش نشود که گفتیم تنوین فقط در اسم خاص علامت مکره بودن است)

۳ - اسم مضاف و اول کلام مبتداست مانند کِتَابٌ عَلِيٍّ خَيْرُ الْكُتُبِ
 (کتاب علی بهترین کتاب است) که درین جمله کتاب مضاف است (چون اسم بعدش
 کسره دارد) پس در ترکیب متداو علی در ترکیب مضاف الیه و خیر خبره
 الْکُتُبِ مضاف الیه

۴ - اسم اشاره و اول کلام مبتداست مانند هَذَا عَلِيٌّ (این علی است)
 که در تجزیه هَذَا اسم اشاره و مبنی و در ترکیب مبتدا و عَلِيٌّ خبر است.
 اَمْثَلُ اشْأَارِ لَا

اسماء اشاره بسیار و از جمله است : هَذَا (این)، ذَاكَ (ذلک) و
 كَذَلِكَ (کذلک)، برای اشاره مفرد مذکر و هَذِهِ (هینیه این)، ذَٰلِكَ (ذالک آن)
 برای اشاره مفرد مؤنث و هَٰذَانِ (هذان این دو نفر)، برای اشاره بهثنیه مذکر
 و هَٰتَانِ (هاتان این دو نفر)، برای اشاره بهثنیه مؤنث و اُولَٰئِكَ (اولئک آنان)
 و هَٰؤُلَاءِ (هولاء اینان) برای اشاره به جمع (۱)

(۱) هِیْهَٰنَا وَ هَٰنَا (یعنی اینجا)، این سه کلمه در ترکیب ظرف و در تجزیه اسم اشاره اند

تذکره ۱ - تمام اسماء اشاره را در تجزیه اسم و معرفه و غیر متصرف می نویسیم (۱)
 تذکره ۲ - اگر بعد از اسم اشاره بدون فاصله، اسم با الف لام باشد باید در
 ترکیب اسم با الف لام را عطف بیان نوشت مانند هَذَا الْعِلْمُ مُفِيدٌ
 (این نوع دانش سودمند است) که در ترکیب هَذَا را ابتدا و الْعِلْمُ را که الف
 و لام دارد عطف بیان و مفید را خبر می نویسیم (بنابر این عطف بیان ممکن نیست
 خبر شود) (۲)

۵ - ضمای منفصل مرفوع عموماً هر گاهی کلام باشند در ترکیب مبتدا خواهند بود
 مانند أَنْتَ نَائِمٌ (تو خوابی) که أَنْتَ در تجزیه ضمیه منفصل مرفوع و مبنی و معرفه
 و در ترکیب مبتدا، و نَائِمٌ در تجزیه اسم، مکروه، مذکر، معرب، منصرف و در ترکیب
 خبر است.

رَضَا بِرِ مُنْفَصِلٍ مَرْفُوعٍ

هُوَ (یعنی او) برای مفرد مذکر غایب هِيَ (او) برای مفرد مؤنث غایب

(۱) خواهیم خواند که مبنی حرکت آخرش همیشه ثابت و تغییرناپذیر است مثلاً کَانَ ذَٰلِكَ حَيْثُ فَتَحَ دَارُ دُونَ

نَحْنُ همیشه ضمّه دارد (۲) معنای غیر متصرف و عطف بیان تدویناً معلوم میشود.

هَا (یعنی آن دو نفر) برای تشبیه مذکر غایب هَا (آن دو نفر) تشبیه مؤنث غایب
 هُم (ایشان) جمع مذکر غایب هُنَّ (ایشان) جمع مؤنث غایب
 أَنْتَ (تو) مفرد مذکر حاضر أَنْتِ (تو) مفرد مؤنث حاضر
 أَنْتُمَا (شما دو نفر) تشبیه مذکر حاضر أَنْتُمَا (شما دو نفر) تشبیه مؤنث حاضر
 أَنْتُمْ (شما مردان) جمع مذکر حاضر أَنْتُنَّ (شما زنان) جمع مؤنث حاضر
 أَنَا (من) مستقیم و صده (یعنی گوینده سخن) أَنَا (من) مستقیم مع لغیر (گویندگان سخن)
 تَذَكَّرْ - همه ضمایر را در تجزیه معرفه و مبنی و غیر متصرف می نویسیم -
 ع - اسم موصول و اول کلام مبتدای باشد مانند الَّذِي بِعَلِّكَ عِلْمُ
 الْقَدِيرِ (آن کسکه ترا تعلیم میدهد دارای مقام بزرگاست) که الَّذِي در تجزیه اسم
 موصول و معرفه و مبنی و در ترکیب مبتدای و يُعَلِّمُ فعل مضارع مفرد مذکر غایب و در
 ترکیب فعل و فاعل و (كَ) ضمیر متصل (ا) منصوب و مفعول و عَظِيمُ در تجزیه اسم و در
 ترکیب خبر و الْقَدِيرِ مضاف الیه می باشد

مَوْصُولَات

(۱) چنانکه گفته و باز میگوئیم، هرگاه ضمیر فعل متصل باشد، در تجزیه از ضمیر متصل منصوب و در ترکیب

(در صفت)

سمای موصول بسیار و از جمله است : الَّذِي (کسیکه) برای مفرد مذکر
 الذَّانِ (دو نفریکه) برای تثنیه مذکر الذَّيْنِ (کسایکده) جمع مذکر
 الَّتِي (کسیکه) مفرد مؤنث اللَّتَانِ (دو نفریکه) تثنیه مؤنث
 اللَّوَاتِي (کسایکده) جمع مؤنث عَنْ (کسیکه) خواه مذکر و خواه مؤنث و مفرد
 غیر مفرد مَا (چیزیکه) خواه مذکر و خواه مؤنث، خواه مفرد و غیر مفرد

بقیه یاد رقی صفحه ۲۷ مفعول می شناسیم
 (۱) و عربی چند نوع مَنْ و مَا اسم میباشند بی مختبرین آنها است : اول شرطیه، دوم استفهامیه
 سوم موصوله بطرزشا ضن مَنْ و مَا شرطیه - معنی مَنْ شرطیه هر که و معنی مَا شرطیه هر چه باشد و چهارم
 عدمت شناخته میشوند : الف - اگر اذَل کلام مذ ب - جمله و کلام بعد از آنها طولانی است ج - اگر
 بعد از آنها فعل مضارع باشد آخر فعل مضارع از حرکت میافتد د - غالباً ما بین دو قسمت از کلام
 حرف و « فاصله شود آن » در تجزیه فاء نتیجه می شناسیم مانند مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ
 بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى (هر که بجزایمان آورد پس همانا بدست گیره محکم، چنگ زده است) که اینجا مَنْ
 اسم شرطیه باشد زیرا آخر یز مِنْ را که فعل مضارع میباشد از حرکت انداخته حرف « فاء » نیز فاصله گشته است
 مَنْ و مَا شرطیه را عموماً در ترکیب بی مقبده نوشتند و قسمت دوم جمله مثل (قَدْ اسْتَمْسَكَ) بجای خبر است
 مَنْ و مَا استفهامیه و طرزشا ضن آنها - معنای مَنْ استفهامی کیست ؟ و مَا استفهامی چیست ؟
 میباشد بدو عدمت آنها را می شناسیم الف غالباً اذَل کلام اند - ب - کلام جمله بعد از آنها عموماً بسیار

کوتاه است مانند مَنْ فِي الْمَدْرَسَةِ (یعنی کیست در مدرسه) و مَا اسْمُهُ؟ (نام او چیست؟)
 (بقیه در ص ۲۹)



صِلَه - عموماً اسم موصول همیشه به صِلَه احتیاج دارد و فعل یا اسمی که بعد از موصول دیده می‌شود در ترکیب صِلَه است، بنابراین اگر موصول در اول کلام و مبتداست باید، بعد از صِلَه به بستجوی خبر برآید مثلاً در جمله: **مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْكَ جَوَادٌ** . (کسیکه تو احسان کرده بخشنده است) در ترکیب **مَنْ** مبتدا و **أَحْسَنَ** صِلَه و **إِلَيْكَ** جار و مجرور و **جَوَادٌ** خبر است

تذکر - اسم موصول را مانند اسم اشاره در تجزیه، معرفه و مبنی و غیر متصرف مینویسیم. نتایج این فصل ۱- از آنچه در خصوص مبتدا گفتیم معلوم شد هشت نوع اسم می‌توانند در ترکیب مبتدا باشند :

- ۱- اسم با **أَلْ** مانند **أَلْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ** (دانش بهتر از ثروت است)
- ۲- اسم خاص (علم) ، **أَنْوَشِرْوَانُ كَانَ عَادِلًا** (انوشیروان دگر

بیشتر در قی صفحہ ۲۸) و در آئینده خواهیم دانست که اگر بعد از آنها اسم معرفه باشد مانند **مَنْ أَنْتَ** (یعنی کیستی تو) باید در ترکیب من یا ما را خبر مقدم و اسم معرفه مانند **أَنْتَ** را که ضمیر منفصل مرفوع است مبتدای مؤخر بنویسند و اگر بعد از آنها، جار و مجرور یا ظرف باشد و مثال **أَلْ** در ترکیب آنها را مبتدا و جار و مجرور یا خبر منویسیم - **مَنْ** و **مَا** موصوله یعنی **مَنْ** موصوله کیسه و **مَا** موصوله خبری که می‌باشد و جمله کلام دیده می‌شود صدحیت برای هر ترکیبی دارند، و در آخر فصل مضارع تأثیر ندارند.

بود است ، ۳ - اسم مضاف ، مانند أَحْسَنُ الْعَدَلِ نُصْرَةً
 الْمَطْلُومِ (بیکوترین درجه دادایی مظلوم است) ، ۴ - ضمیر منفصل مرفوع
 ، مانند أَنْتَ مُحْسِنٌ (تو نیکوکاری) ، ۵ - اسم اشاره - ، مانند هَذَا
 الْعِلْمُ مُفِيدٌ (این دانش سودمند است) ، ۶ - اسم موصول - ، الَّذِي
 يُحْسِنُ لِكُلِّكُمْ (کسیکه نیکی کند گرامی شود)

در عربی باین شش اسم معرفه گویند (معارف شش بود ضمیر، اضافه (یعنی مضاف)
 عَلَمٌ - ذواللام (یعنی اسم با الف و لام) موصول اشاره ، و از اینجا نتیجه دیگری
 رسیده می فهمیم: مبتدا باید معرفه باشد

نتیجه ۱ - فراموش نشود که این شش اسم ، اگر اول کلام باشند در ترکیب مبتدایند
 (مگر ضمیر منفصل مرفوع که غالباً هر کجای کلام باشد مبتداست) ، و غیر از اول کلام بهتر کسی
 احتیاج داشته باشیم میتوانند آنرا قبول کنند

نتیجه ۲ - قسم اول را در تجزیه ، معرب و منصرف و معرفه و قسم اخیر یعنی ضمیر و اسم
 اشاره و اسم موصول را ، مبنی و معرفه و غیر متصرف می شناسیم (۱)

(۱) معرب آنست که حرکت آخرش قابل تغییر است و مبنی آنستکه تغییر ناپذیر است مثلاً تَاءُ أَنْتَ همیشه تاء
 (جمله و یاد دینی ص ۳۱)

فصل دوم خبر و طرز شناختن آن

اگر در کلام خبری مبتدا بر خوردیم باید جستجوی خبر برآید، و عبارت دیگر، مبتدا

ممکن نیست بدون خبر باشد و سه نوع کلمه میتواند خبر باشند

۱- اسم ضمه داری که بعد از مبتدا دیده میشود، مثلا جمله ترکیب خبر است مانند:

الدُّنْيَا غُرُورٌ (دنیای فریبده است) که الدُّنْيَا چون ضم، الف و لام و در اول

کلام است، در ترکیب مبتدا و غُرُورٌ در تجزیه اسم مکرر در ترکیب خبر است

۲- هرگاه بعد از مبتدا اسم ضمه وارد دیده نشود، فعل و فاعل رسیدیم عموماً در ترکیب

فعل و فاعل را خبر میویسیم، مانند اَلْمَالُ يَفْتَقِشُ مَعَ الْاَنْفَاقِ (یعنی سرمایه

با خرج کردن کم میشود) که در ترکیب اَلْمَالُ مبتدا و يَفْتَقِشُ فعل و فاعل و خبر است (۱)

بمقتی پاورقی ص ۳۱

و طرف خطاب مکنفرد است و باید که در ترکیب میتواند مبتدا باشد قاعده باید که ضمه ضمه داشته

باشد لیکن اَلْعَالَمُ همیشه و تغییر است، اگر مبتدا باشد میگویم اَلْعَالَمُ فَعِيدٌ ضمه دارد ولی اگر اسم

این باشد میسیم رافعه را و گفته است اِنَّ الدَّيَّامِ فَعِيدٌ معنای متصرف و غیر متصرف را می شناسیم.

(۱) اولاً فراموش نشود که هرگاه اسم موصولان مبتدا باشد باید خبر را بعد از صلح پیدا کرد بنا بر این در خصوص

فعل و فاعل که صلح است میتواند بین مبتدا و خبر فاصله شود، مانند: الَّذِي احْسَنَ اِلَيْكَ عَالَمٌ (کسی که توبی

رمانه در صفحه ۳۲)

هرگاه برای خبر اسم ضمه دار یا فعل و فاعل وجود داشت ، در اینصورت جار و مجرور

یا ظرف (۱) دیده میشود و باید جار و مجرور یا ظرف را خبر شناخت مانند :

كِتَابُ الْحَسَنِ فِي الْمَدْرَسَةِ (یعنی کتاب حسن در مدرسه است) که در این مثال :

کتاب از نظر ترکیب مبتدا (چون مضاف و اذیل کلام است) و الحسن مضاف الیه

و فی الْمَدْرَسَةِ جار و مجرور و خبر است

تذکره - هرگاه جار و مجرور خبر باشد میتواند بر مبتدا اجلو مفید ، و در اینصورت

لازم نیست مبتدا معرفه باشد (۲) مانند فی الْمَدْرَسَةِ عَالِمٌ (دانشمندی در

مدرسه است) که فی الْمَدْرَسَةِ در ترکیب جار و مجرور خبر مقدم و عَالِمٌ در تجزیه اسم

(بقیه پا در فی صفحه ۳۱) کرد و دانشمند است) که در این مثال نمیتوانیم احسن را خبر بدانیم زیرا کلمه موصول یعنی الذی

پیش از خبر ، بصله احتیاج دارد ، پس احسن را در ترکیب صله تشخیص داده می بینیم بعد از صله ، اسم

ضمه دار یعنی عَالِمٌ وجود دارد پس در ترکیب عَالِمٌ را خبر می شناسیم . و ثانیاً طرز شناختن فعل

فاعل ازین بعد بیان میشود (۱) در چند درس بعد خواهیم خواند که اسمهای دائم الاصله اگر معانی آنها

و مکان داشته باشند آنها را ظرف میگویند

(۲) در جمله ای بعد خواهیم گفت که در چه مواردی ، مبتدا میتواند مکرره باشد



اسم مکرره و در ترکیب مبتدای مؤخر است (فراش می شود که گفتیم، توین و غیر از اسم خاص
علامت مکرره بودن است)

نتیجه - چنانکه در فصل مبداء گفتیم، عموماً باید معروفه یعنی ارزش اسمی باشد که معروفه میباشند و درست بعکس مبداء، خبر باید عموماً اسم کمره یعنی تمیز دار باشد.

مَمَرین برای تجزیه و ترکیب

(۱) الصَّبْرُ أَحْسَنُ جُلَلِ الْإِيمَانِ وَأَشْرَفُ خَلَائِقِ الْإِنْسَانِ

ترکیب

متجزیہ

الْصَّبْرُ - اسم - معرفه - معرب - منصرف - بکسر " مبتدا (چون اسم بال و اول کلمات)

اَحْسَنُ - اَبْنُ تَفْصِيلٍ - " - " - " - " (۲) خبر (اسم ضمۃ دار و بعد از مبتدا) ست

حُلِّی - - - - - مضاف الیہ (اسم کسرہ دار بعد از اسم است)

الْأَيْمَانِ - - - - - مضاف إليه (" " " ")

(۱) و تجزیه خوانیم که زیاده شدن الف هم علامت اسم و معرفه و معرب و منصرف بودن آن حرف تعریف است

و چون تا، گرد یعنی تا، زاید و ندارد و مذکر است

(۲) در تجزیه شناسی گفته ایم اگر دو کلمه و نهال یکدیگر باشند و دومی کسره داشته باشد، اولی اسم است چون

حَسَنٌ بِكُمْ وَصَدَّاهُ زُفْلُ مَضَارِعِ شَبَاهَتِ دَارِ دِیْنِ اِسْمِ تَفْصِیْلِ مَیْا شَدِ وَ هِمِیْنِ جِهَتِ اَزْ نِیْکُوْرَ رَجْمَةِ مِیْکَنِیْمِ

ترکیب

تجزیه

و - حرف عطف - بنی غیر متصرف (۱)

اَشْرَفُ - اسم معرفه - عرب منصرف - مذکر معطوف (یعنی مانند اَحْسَنُ خُزْرَمِ)

خَلَّائِقِ - - - - - مضاف الیه برای اَشْرَفُ مضاف برای انسان

الْاِنْسَانِ - - - - - مضاف الیه برای خَلَّائِقِ

۲ - هَذَا الرَّجُلُ يَعْلَمُ التَّارِيخَ فِي الْمَدْرَسَةِ

ترکیب

تجزیه

هَذَا - اسم اشاره - بنی غیر متصرف معرفه - مذکر مبتدا

الرَّجُلُ - اسم معرفه - عرب منصرف - مذکر عطف بیان (۳)

يَعْلَمُ - فعل مضارع مفرد مذکر غایب مشتق متصرف - خبر برای هَذَا

التَّارِيخَ - اسم معرفه - عرب منصرف - مذکر مفعول (۴)

(۱) در سابق گفته ایم که همه حروف تجزیه یعنی غیر متصرف اند و حرف ترکیب ندارد (۲) در اسماء اشاره گفتیم که هر اسم اشاره ایراد تجزیه: بنی و معرفه و غیر متصرف تشخیص میدهم و چون اول کلام است پس مبتدا میباشد (۳) در محبت اشاره گفته شد که عموماً، اسم با الف و لام اگر بعد از اسم اشاره است در ترکیب عطف بیان خواهد بود (۴) اسم منصوب یعنی فتنه دار اگر بعد از فعل دیده شود در ترکیب مفعولست

تجزیه - ترکیب

فی - حرف جر - بنی - غیر متصرف -

الْمَدْرَسَةُ - اسم - معرفه - معرب - یضرف - یؤنث (۱) - مجرد و بوجه فی

مترین برای تجزیه و ترکیب مبداء و خبر

عبارات ذیل را تجزیه و ترکیب کنید :

۱ - الْعَدْلُ قِوَامُ الرَّعْبَةِ وَجَمَالُ الْوَلَاةِ (۲) (دستری و پایداری است و زیبا

- فرمانروایان است

۲ - الْعَاقِلُ مَنْ صَانَ لِسَانَهُ عَنِ الْغَيْبَةِ (خردمند کسی است که گمناز و زبانش را از

پشت سر مردم حرف نزند) ۳ - اُنْسُ الْأَمْنِ تَذْكِبُهُ وَعَشَّةُ الْوَحْدَةِ

(۱) در سابق گفتیم که تا، کرد (تا، - تا، - تا) عدمت تانیث لفظی تا، زائد است

(۲) در این مثال داد، حرف عطف است و کلمه بعد از حرف در ترکیب معطوف یعنی نظیر کلمه است که پیش از

حرف عطف می آید و ما، و شب، است و پس در ترکیب حالی که قوام دارد، جمال نیز همانرا دارد است یعنی خبر دوم

(۳) فراموش نشود که اسم موصول اگر در اول کلام نیست بهر چه احتیاج داریم، ترکیبش همان است

و اینجا چون بعد از مبتدا است پس در ترکیب خبر می باشد

(اُنس داشتن با آسایش را از زمین بسیر و وحشت تنهایی)

۴ - تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ (این پیغمبران ترجیح دادیم برخی

را بر برخی - بعضی از پیغمبران را بر بعضی دیگر برتری داده ایم)

۵ - اِعْجَابُ الرَّجُلِ بِنَفْسِهِ بِرُهَاْنِ نَقْصِهِ وَعُنْوَانِ ضَعْفِ عَقْلِهِ

(در گفتن بودن مرد بخود، یعنی خود بینی مرد، دلیل هفتش بودن و نشانه سستی خرداوست)

۶ - الَّذِي أَحْسَنَ إِلَيْكَ جَوَادُ (کسی که نیکی کرد و تو بخشنده است)

۷ - الَّذِينَ يُجَاهِدُونَ فِي السَّلامِ لِيَعْدُونَ (کسانی که در راه صلح می‌کوشند

سعادتمند می‌شوند)

فصل سوم فاعل و طرز شناختن آن

در کلام عربی اگر فعل دیده شد تا چاره به فعل احتیاج دارد، زیرا هر فعل فعلی، انجام

دهنده می‌خواهد .

طرز شناختن فاعل - هر فعلی در ترکیب فعل و فاعل است یعنی با هر فعلی فاعل

مراواست مگر دو کلمه که از این قاعده مستثنی است :

(۱) فراموش نشود که در اسماء اشار و گفتیم، اگر اسم با الف بعد از اسم اشاره می‌دهد و در ترکیب نباید اسم با



۱- مفرد مذکر غائب - ۲- مفرد مؤنث غایب (۱) خواه از فعل ماضی یعنی گذشته یا مضارع یعنی آینده ، و این دو کلمه سه حالت دارند :

الف - آنکه در اول کلام باشند . ب - در آخر کلام ج - در وسط کلام
الف - اگر مفرد مذکر و مفرد مؤنث غایب اول کلام باشند ممکن نیست ، بل با آنها همراه باشد ، بلکه فاعل اسم مرفوع یعنی ضمه داری است که بعد از آنها دیده شود
مثال : ذَهَبَ الْمُحَلِّمُ (آموزگار رفت) ، وَ يَفُوتُ الْوَقْتُ (وقت فوت میشود) - از کف می رود ، که ذَهَبَ مفرد مذکر غایب از فعل ماضی وَ يَفُوتُ مفرد مذکر غایب از فعل مضارع ، و هر دو اول کلام اند پس نمیتواند در ترکیب فاعل با آنها همراه باشد

پاورقی صفحه ۳۶

بالف و لام را عموماً خبر نوشت (۱) عموماً فتح آخر علامت مفرد مذکر غایب از فعل ماضی است مانند : كَتَبَ ، عَلِمَ ، اجْلَسَ (نشاند) ، وَ اسْتَغْلَمَ (خواست بداند - پرسید) و تاء کشیده بی حرکت علامت مفرد مؤنث غایب از فعل ماضی است مانند قامت ایتا ، مَاتَتْ (مرد) ، اسَلَمَتْ (سلمان شد) بحدث را تکرار . زیاد شدن «ی» در اول فعل علامت مفرد مذکر غایب از فعل مضارع میباشد : يَقُولُ وَ يَجْلِسُ وَ يَفَارِقُ (مفارق میرود) ، وَ لَا يُبَاعِدُ (بعید نکند)

و زیاد شدن تا در اول با وجود داشتن اسم مؤنث پیش از فعل یا بعد از فعل غالباً علامت مؤنث غایب است (بقیه در پاورقی ص ۳۸)

و کلمه المعلم و الوقت را که مرفوع اند فاعل شناخت .

مثال دیگر : نَامَتِ الْعُيُونُ (چشمها خواب رفت) لَمْ تَذْهَبِ الْوَحْشَةُ

(هراس از زمین رفت) که در این مثال ، نامت مفرد مؤنث غایب از فعل ماضی و لَمْ

تَذْهَبُ مفرد مؤنث غایب از فعل مضارع (جحد) است و هر دو اول کلام اند و

این جهت ، فاعل نمیتواند با خود آنها همراه باشد و الْعُيُونُ فاعل است برای نَامَتِ

و الْوَحْشَةُ برای لَمْ تَذْهَبِ که فعل جحد میباشد .

ب - اگر این دو کلمه در آخر کلام باشند ، یقیناً فاعل با آنها همراه است .

مثال : عَلِيٌّ مَاتَ (علی مرد) و مانند الْقِيَامَةُ قَامَتْ (رستاخیز شد)

مثال دیگر : الصِّحَّةُ تَزُولُ (سندرستی برطرف میشود) و مانند الْخَشْيَةُ

لَا تَقْبَدُ (ترس مفید و سودمند نیست) که تَزُولُ مفرد مؤنث غایب از فعل مضارع و لَا

تَقْبَدُ مفرد مؤنث غایب از فعل نفی میباشد (در تجزیه فعل گفتیم فعل مضارع اگر بالا که حرف

نفی است باشد ، آنرا فعل نفی و اگر بالا باشد آنرا فعل جحد گویند) و هر دو آخر کلام اند و با

پاورقی صفحه ۳۱) نَامَتِ الْحَيَوَةُ لَا تَعُودُ (زندگی برنگردد) وَتَبَكَى الْعَيْنُ (چشم میگردد) . خواهیم خواند

که عَين و کَين اعضاءى زوج بدن ملاحظه تجزیه مؤنث مجازی می باشند

جهت خود آنها در ترکیب فعل و فاعل میباشند

ج - اگر این کلمه در وسط کلام باشند در صورتی که بعد از آنها اسم ضمه دار باشد

اسم ضمه دار را فاعل است و اگر نباشد، ناچار فاعل را خود آنها همراه است مانند

الْكَشِدُ كَتَبَ إِلَى وَزِيرِهِ أَنْ يُقِيمَ النَّاسَ بِالْعَدْلِ (رشید بوزیرش نوشت)

که مردم را بیدار سازد (و) که در این مثال چون بعد از کَتَبَ، یُقِيمَ اسم مرفوع و

نمیباشد پس باید فهمید که کَتَبَ یُقِيمَ هر دو مبداء خطه ترکیب فعل و فاعل میباشند.

نتیجه کلی - برای پیدا کردن فاعل راه ساده تر اینست که بگوئیم: اگر بعد از فعل

(پیش از آنکه بحرف عطف فعل دیگر برسیم) اسم ضمه دار دیده شد، در این صورت اسم ضمه دار

فاعل خواهد بود، و اگر یافت نشد، خود فعل در ترکیب فعل و فاعل خواهد بود

فصل چهارم نایب فاعل و شناختن آن

نایب فاعل مبداء خطه ترکیب است فاعل یعنی اسم ضمه داری است که بعد از فعل دیده شود

با این تفاوت که فاعل را در فعل معلوم و نایب فاعل را در فعل مجهول جستجو کنیم

فصل معلوم و فعل مجهول - اگر شما در فارسی گفته شود: علی حسن را یاری

کرد، در این فرض واضح است یا در: علی داری شد یعنی کیسه او را یاری کرده اند،



حسن می باشد ولی اگر گفته شود : حسن یاری شد ، همین اندازه میفهمید بحسن مساعد
 شده اما آنکه با او مساعدت کرده کیست ؟ از این نوع سخن معلوم نخواهد شد و
 برای شما ، یاد یعنی فعل کسی که یاری کرده مجهول است ، و حق دارید پرسید :
 کی حسن را یاری کرد ؟ . در کلام عربی اگر از فاعل اسم ببرند ، در این صورت ، فعل را
 معلوم و اگر اسم ببرند ، فعل را مجهول گویند .

طرز شناختن فعل فعل معلوم و مجهول با ضمی و مضارع تقسیم شود
 معلوم و مجهول (نفی و نهی و جحد و استفهام . تابع مضارع)

فعل ماضی مجهول - اگر دیدیم : حرف اول ماضی ضمه و حرف پیش از آخر کسر
 دارد ، در این صورت ، فعل را ماضی مجهول گویند مانند عَلِمَ (دانسته شد) ، تَعَلَّمَ
 (آموخته شد) ، اُسْتُشْهِدَ (گواه خواسته شد) ، اُسْهِدَ (گواه آورده شد)
 و اگر این دو شرط ، یعنی ضمه آخر و کسر پیش از آخر وجود داشت ، در این فرض باید
 بنظر تجزیه ، فعل را ماضی معلوم شناخت .

مضارع مجهول - اگر حرف اول مضارع ضمه و حرف پیش از آخر فتحه دارد
 در این صورت فعل مضارع را ، مجهول از دیگر این فرض معلوم گویند مانند : يُعَلِّمُ

(معلوم می شود) ، و یَتَعَلَّمُ (آموخته می شود) ، و یُسْتَشْهَدُ (گواه خواسته می شود) ، و یُسْتَهْدُ (گواه آورده می شود) (۱)

(۱) برای نمونه یک مثال از فعل ماضی و مضارع معلوم و مجهول میگوئیم : تَبَيَّنَ بِقَانُونِ صَرْفِي مَضِيٌّ

اَشْتَأَشُوْنِم ، و مفرد مقابل مفرد ، و تثنيه (یعنی دو تا) ، را مقابل تثنيه ، و جمع را مقابل جمع قرار میدهم

فعل ماضی معلوم فعل مضارع معلوم ماضی مجهول مضارع مجهول

كُتِبَ مفرد مذكر غایب یَكْتُبُ كُتِبَ یَكْتُبُ

كُتِبَا تثنيه مذكر غایب فعل فاعل یَكْتُبَانِ كُتِبَا فاعل فاعل یَكْتُبَانِ

كُتِبُوا جمع مذكر غایب (فعل فاعل) یَكْتُبُونَ كُتِبُوا فاعل فاعل یَكْتُبُونَ

كُتِبَتْ مفرد مؤنث غایب تَكْتُبُ كُتِبَتْ تَكْتُبُ

كُتِبَتَا تثنيه مؤنث غایب (فعل فاعل) تَكْتُبَانِ كُتِبَتَا فاعل فاعل تَكْتُبَانِ

كُتِبْنَ جمع مؤنث غایب (فعل فاعل) یَكْتُبْنَ كُتِبْنَ فاعل فاعل یَكْتُبْنَ

كُتِبَتْ مفرد مذكر حاضر (فعل فاعل) تَكْتُبُ كُتِبَتْ فاعل فاعل تَكْتُبُ

كُتِبَتَا تثنيه مذكر حاضر (فعل فاعل) تَكْتُبَانِ كُتِبَتَا فاعل فاعل تَكْتُبَانِ

كُتِبْتُمْ جمع مذكر حاضر (فعل فاعل) تَكْتُبُونَ كُتِبْتُمْ فاعل فاعل تَكْتُبُونَ

نتیجه - هر فعل مجهول را بعد از خط ترکیب فعل و نایب فاعل تشخیص میدهم مگر مفرد مذکر
و مفرد مؤنث غایب را و در این دو کلمه همان قانون شناختن فاعل جاری میشود
تذکره - گاهی بعد از فعل مجهول (مفرد مذکر غایب و مفرد مؤنث غایب) نایب
فاعل بصورت جار و مجرور دیده میشود مانند **سُئِلَ عَنْ عَلِيٍّ** (از علی پرسیده شد)
که **عَنْ عَلِيٍّ** یعنی جار و مجرور در معنی نایب فاعل است (البته در آینده مفصلتر این موضوع
روشن میشود شما نایب فاعل **حِكِي** و قبل بصورت اسم و خبر صرف و شبیه فعل دیده میشود)

بقیه یاد رفتی ص ۱۴۱
 کَتَبْتُ مفرد مؤنث حاضر فعل فاعل، تَكْتُبِينَ فعل و نایب فاعل تَكْتُبِينَ
 کَتَبْتُمَا تنه مؤنث حاضر فعل فاعل، تَكْتُبَانِ فعل و نایب فاعل تَكْتُبَانِ
 كَتَبْتُنَّ جمع مؤنث حاضر فعل فاعل، تَكْتُبْنَ فعل و نایب فاعل تَكْتُبْنَ
 كَتَبْتُ متکلم واحد مذکر مؤنث فعل فاعل، اَكْتُبُ فعل و نایب فاعل اَكْتُبُ
 كَتَبْنَا متکلم مع غیر مذکر مؤنث فعل فاعل، نَكْتُبُ فعل و نایب فاعل نَكْتُبُ

نتیجه - از شماره هر ستون معلوم میشود که برای هر یک از صنفی و مضارع در عربی چهار دو کلمه وجود دارد
تذکره - فراموش نشود ستون عمودی اول مجموع کلمات صنفی معلوم و ستون دوم مضارع معلوم و ستون سوم صنفی مجهول
و ستون چهارم مضارع مجهول را نشان میدهد .

تذکره چون دین مبلد مباحث احوال گفته نشود و از طرفی در گفتگوی بی ریشه
قول (گفتن) زیاد وید میشود بجای ثبات بقدر رسانیده که قیل فعل مضارع مجزول و
یقال فعل مضارع مجزول می باشد .

فرق مبتدا و فاعل

در آخر کتاب بعد از ترجمه امتیاز فاعل و مبتدا را انشاء الله مفصل میگوئیم و بعد مینویسد
بمانید و کدام عربی اگر کسی که را این انجام میدهد پیش از فعل مفضل شود و ترکیب مبتدا
و اگر بعد مفضل شود فاعل است مثلاً و رحمه علی قال : بیکه فاعل قول و کسار علی است
و ای چون پیش از فعل است مفضل کرد و ایم : بین جهت مبتدا است و اگر بگوئیم قال علی
و انصورت علی فاعل است همچنین : الحسن قام حسن است و التقی جلس
و تقی نشست و العافیه دامت (خوشی دوام یافت) و العلماء یکتبون
(دانشمندان مینویسند) و مثال اینها بید : الحسن و تقی و العافیه و العلماء
و است و صور بیکه اگر بگوئیم : قام الحسن و جلس التقی و دامت العافیه
و کتب العلماء (۱) بعد از ترجمه ترکیب ثبات بنا را بید فاعل و است .

۱. هرگاه و فاعل یا فاعل شنبه جمع باشند ، به فعل مفرد آورده اند قام الناس ذهب
بقیه در باب آخری ص ۴۴

مترین

۱- الْكُشَّةُ يَشِينُ النَّفْسَ وَيُضِدُّ الدِّينَ وَيُزَوِّي بِالْفُتُوَّةِ (از مندی

خواری سازد جان را و تباہ میسازد آئین را و سپت میکند جوانرویی را)

تجزیه ترکیب

الْكُشَّةُ اسم - معرفه - معرب - منصوب - مذکر مبتدا

يَشِينُ - فعل مضارع مفرد مذکر غایب - مشتق - منصوب - معرب خبر، فعل فاعل (۱)

النَّفْسَ اسم - معرفه - معرب - منصوب - مؤنث مجازی (۲) مفعول (۳)

و - حرف عطف - مبنی - غیر منصوب

(بقیه ما در فی ص ۴۳)

الْمُحْصِلُونَ (مُحْصِلِينَ زَنَدَ) (۱) چون بعد از یَشِينُ که مفرد مذکر غایب است، اسم

ضمته دارد و دیده نمی شود، پس مبداء خطه ترکیب فاعل با خودش همراه است از طرف دیگر چون بعد از مبداء (الْكُشَّةُ)

اسم ضمته دار نیست پس جمله یعنی فعل و فاعل را خبر می شناسیم . (۲) قاعده تجزیه - نفس، دأ

(رغاء) نأ (آتش)، أَرْض (زمین)، و عَصَا (زنج بدن) مانند يَد - رِجْل - عَيْن -

حَاجِب - جَفَن، را در تجزیه مؤنث مجازی می شناسیم .

(۳) خواهیم خواند : که اسم منصوب یعنی فخره دار را بعد از فعل مبداء خطه ترکیب، باید مفعول زشت .

يُفْسِدُ - فعل مضارع مفرد مذکر غایب - مشتق - متصرف - معرب فعل و فاعل معطوف^(۱)

الَّذِينَ - اسم - معرفه - معرب - منصرف - مذکر مفعول

وَ - حرف عطف - بنی - غیر متصرف

ب - حرف جر - بنی - غیر متصرف

الْفُتُوَّةَ - اسم - معرفه - معرب - منصرف - مؤنث مجرور بواسطه حرف جر

۲ - لَا تَقُولُوا مَا لَا تَعْلَمُونَ وَلَا تَعْمَلُوا مَا لَا تَعْمَلُونَ (گویند آنچه را

که نمیدانید دنیا موزید آنچه را که عمل نمینید)

ترکیب

تجزیه

لَا تَقُولُوا - فعل نهی - جمع مذکر ضمیر معرب - مشتق - متصرف^(۱) فعل و فاعل^(۳)

مَا - اسم موصول - مشترک - بنی - غیر متصرف - معرفه^(۴) مفعول^(۵)

(۱) قبل گفته ایم که بعد از حرف عطف در ترکیب نه کلمه است که قبل از حرف عطف می باشد و آن شباهت پس یفسد در حقیقت خبر دوم می باشد. (۲) حرف لا اگر ضمه را از آخر مفرد و نون را از آخر

تثنيه و جمع می دازد، در مضیورت لا را حرف نهی و فعل مضارع را فعل نهی گویند و اگر ضمه و مفرد و نون را

تثنيه و جمع باقی بماند، در مضیورت فعل را فعل نفعی گویند (۳) گفتیم هر فعلی جز مفرد مذکر و مؤنث مذکر

در ترکیب فعل و فاعل است (خواهیم خواند که خود را و فاعل است) (۴) مَنْ و ما چون برای مفرد و تثنيه

و جمع و مذکر و مؤنث استعمال میشوند باین جهت آنها را موصول مشترک گویند و نیز گفتیم که مَنْ و ما

(بقیه در باب در فی صفحه ۴۶)



لَا تَعْلَمُونَ - فعل نفی - جمع مذکر حاضر - معرب - مشتق - متصرف
فعل و فاعل
و - حرف عطف - مبنی - غیر متصرف -

لَا تَعْلَمُوا - فعل نفی - جمع مذکر حاضر - معرب - مشتق - متصرف
فعل و فاعل

مَا - اسم موصول - مشترک - معرّفه - مبنی - غیر متصرف
مفعول

لَا تَعْلَمُونَ - فعل نفی - جمع مذکر حاضر - معرب - مشتق - متصرف
فعل و فاعل

تمرین برای مبتدا و خبر و فاعل و نایب فاعل

جمله ای نایب را مطابق قواعدی که تاکنون خوانده ایم تجزیه و ترکیب کنید :

۱ - لَا يَذَرُكَ الْعِلْمُ بَغَيْرِ الْجِدِّ (دانش بدون کوشش فزایم نمیشود)

۲ - مَنْ عِلْمٌ سَادَ وَالْحَسَدُ لَا يَسُودُ (کسی که دانش بزرگ میکرد و رشک بر ندوخت)

۳ - الْعَافِيَةُ إِذَا دَامَتْ جُهْلٌ قَدْرُهُ وَإِذَا فُقِدَتْ عُرْفٌ (خوشی)

وسلامتی هرگاه دوام یابد پایش مجهول و هرگاه نابود شود مقامش معلوم میشود)

بقیه پاورتی ص ۱۴۵
وسط کلام غالباً موصولند و نیز هر موصولی را معرّفه و مبنی و غیر متصرف شناسیم (۵) گفتیم: موصول اسم

اشاره، اگر در اَوَّل کلام نباشند، بلاخطه ترکیب همه چیز میتوانند باشند و چون بعد از فعل و فاعل غالباً

مفعول میآید باین جهت (ما) را مفعول می شناسیم .

۵ - لَا يَفِيدُ الْعِلْمُ بغيرِ الْعَمَلِ وَلَا يَنْفَعُ الْمَالُ بغيرِ الْجُودِ (دانش بدون

عمل سودمند نیست و سرمایه بدون بخشیدن)

۶ - الْعِلْمُ وَالْأَدَبُ (۱) كَزَانٍ (۲) لَا يَنْفَدَانِ (۳) وَسِرَاجَانِ لَا

يُطْفَآنِ وَحُلَّتَانِ لَا يُبْلَيَانِ (دانش و پرورش و گنجی هستند که پایان نمی یابند

و دو چراغی که خاموش نمیشوند و دو جانۀ فاضلی که پوسیده و کهنه نمیشوند)

۷ - الْمُؤْمِنُ مِّنْ نَّمَصِّ بَجَنَاجٍ (۴) وَاسْتَسْلَمَ (۵) فَاسْتَرَّاحَ (مرد با ایمان کسی است

که بر سینه بال حرکت کند (یعنی همیشه در فعالیت باشد) و سلامت پیشه کند تا در آسایش باشد)

فصل سیم - اسم افعال ناقصه

(۱) فراموش نشود که بعد از حرف عطف در ترکیب باشد کلمه پیش از حرف عطف است

(۲) کَزَانٍ - تشبیه کثر بمعنی گنج است و تشبیه (الف) = بهتمه و مفرد پس مثل نیست که اکثر

کثر آن ضمه داشته باشد، یعنی در حقیقت اسم ضمه داری است که بعد از مبتدا ویده میشود

(۳) لَا يَنْفَدَانِ - تشبیه از فعل نفی است و اگر نهی بود نوشت افتاد و لا تنفدا میشد

(۴) فراموش نکنید که موصول، اگر در اول کلام نیست، بلاخطه ترکیب بهره چه احتیاج داریم برتر

همانست (۵) فَعَدَ «فَ» ا ح ر ف عطف خوانده ایم .

تاکنون چهار نوع اسم را از مرفوعات شناخته ایم :

مبتدا - خبر - فاعل - نایب فاعل . اینک باید دانست که یکی از مرفوعات اسم افعال ناقصه است ، مانند : **كَانَ صَدِيقَكَ عَالِمًا** (دوست تو دانیست)

بوده است) که در تجزیه **كَانَ** را از افعال ناقصه و **صَدِيقُ** را اسم معرفه **وَلكَ** را

ضمیر متصل مجرور (۱) و **عَالِمًا** را اسم مکره می نویسیم . و در ترکیب جلوی **صَدِيقُ**

باید نوشت . اسم است برای **كَانَ** و **كَ** مضاف الیه برای **صَدِيقُ** و **عَالِمًا**

خبر برای **كَانَ**

تذکره نتیجه - در مثال بالا معلوم شد افعال ناقصه با اسم مرفوع و خبر منصوب اصباح

دارند ولی بعد از پیدا کردن اسم مرفوع هرگاه خبر منصوب پیدا نکردیم فعل و فاعل مثال

از اخبار می نویسیم ، و اگر فعل هم وجود داشت باید جار و مجرور را خبر نوشت (۲)

طرز شناختن اسم افعال ناقصه اسم افعال ناقصه موبو مانند فاعل است

یعنی جلوی تمام افعال ناقصه می نویسیم ضمیر اسم است برای آنها مگر جلوی مفرد مذکر غایب

(۱) همین زودی میخوانیم که این ضمایر اگر با هم متصل باشند در تجزیه ضمیر متصل مجرور و در ترکیب مضاف الیه

(۲) یعنی پیدا کردن خبر افعال ناقصه مانند پیدا کردن خبر مبتدا است .

مفروضه غایب که این دو کلمه هرگاه و آخر کلام اند باز اسم با خود آنهاست ، و در
 اول کلام یقیناً اسم ضمه دار بعد از آنها دیده میشود ، و در وسط کلام هرگاه و اسم ضمه دار
 دیدیم آنرا اسم برای فعل ناقص بنویسیم ، و اگر پیدا نشد باز جمله می خوانیم و اسم
 خبر اسم است برای فعل ناقص .

افعال ناقصه - افعال ناقصه بسیار و از جمله است :

كَانَ (بود) (مضارع آن يَكُونُ (میباشد) و كُنْ (باش) و كُنْتُ (رفتم)
 (مضارع و امر ندارد) صَارَ (گردید) (مضارع آن يَصِيرُ است) بَاتَ (شب
 ببرد) و آوَرَدَ (

فصل ششم خبر یکی از مرفوعات خبر حروف مشبهه فعل است یعنی
 حُرُوفٌ مِثْلَةُ فِعْلٍ این حروف در ترکیب بیک اسم منصوب یک خبر
 مرفوع احتیاج دارند ، و اگر اسم مرفوع برای خبر اینها پیدا نشد با فعل و فاعل را خبر نوشت
 و اگر فعل و فاعل نیز وجود نداشت ، جار و مجرور خبر است . مثال : لَعَلَّ صَدَّقَ
 نَائِمٌ (شاید دوست تو خواب است) و این مثال لَعَلَّ از حروف مشبهه فعل صَدَّقَ
 و تجزیه اسم معرفه نَائِمٌ در ترکیب اسم است برای لَعَلَّ و نَائِمٌ تجزیه اسم مکرره معبر

و در ترکیب خبر است برای لَعَلَّ (۱)

تذکره - ضمیرانی که بحروف مشبهه بفعل متصل میشوند در تجزیه، ضمیر متصل منصوب

و در ترکیب : اسم اند برای حرف مشبهه بفعل (۲)

(۱) حروف مشبهه بفعل را در تجزیه خوانده ایم .

(۲) ضمایر متصل منصوب - ضمیرانی که بفعل یا حروف مشبهه بفعل متصل شوند آنها را ضمیر متصل منصوب

گویند، و عبارتند از :

اِنَّهٗ (یعنی همانا او) برای مفرد مذکر غایب اِنَّكَ (یعنی همانا تو) مفرد مذکر حاضر

اِنَّهُمَا (آن دو نفر) تثنیه اِنَّكُمَا (شما دو نفر) تثنیه حاضر

اِنَّهُمْ (ایشان) جمع مذکر اِنَّكُمْ (شما مردان) جمع مذکر

اِنَّهَا (او) مفرد مؤنث اِنَّكِ (تو) مفرد مؤنث حاضر

اِنَّهِنَّ (ایشان) جمع مؤنث اِنَّكنَّ (شما زنان) جمع مؤنث

اِنِّیْ (من) مکمل دوحده اِنَّا (ما) مکمل مع لغیر

مثلاً در جمله اِنِّیْ رَاغِبٌ فِی الْعِلْمِ (همان من به اشتیاقی می‌ایم) برای تجزیه می‌گوییم : اِنِّیْ از حرف

مشبهه بفعل - بنی - غیر متصرف - ی - ضمیر متصل منصوب - مکمل دوحده - یعنی - معرفه - غیر متصرف -

(باقی در پارتی ۵)

مترین

إِنَّ الْحَسَنَ غَابَ عَنِ الْمَدْرَسَةِ وَلَمْ تَكُنْ الْغَيْبَةُ عَنْ عَادَتِهِ وَلَعَلَّهُ
صَارَ مَرِيضًا (ما حسن ز مدرسه غیبت کرده غیبت است و نبود شاید بیماری است)

تجزیه ترکیب

إِنَّ - از حروف مشبهه بفعل - بنی غیر متصرف (۱)

(۲)

الْحَسَنَ - اسم - معرفه (علم - اسم خاص) - معرب - مضرف - مذکر - اسم برای إِنَّ

بقیه یاد در فی صفحه ۵۰ - رَاعِبٌ - اسم کز - معرب - مضرف - مذکر فی - حرف جر - بنی - غیر متصرف - العلم - اسم معرفه

معرب - مضرف - مذکر - در ترکیب میگوئیم: (ی) اسم است برای إِنَّ و رَاعِبٌ خبر است

إِنَّ فِي الْعِلْمِ جَارٌ مجرور تذکره ۱ - این ضمیر اگر فعل متصل باشند در ترکیب بمفعول اند

تذکره ۲ - این ضمیر اگر با هم متصل باشند و تجزیه ضمیر متصل مجرور در ترکیب مضاف الیه میباشند مانند

لَكَ وَصَدِيقُكَ تذکره ۳ - این ضمیر اگر مجرور متصل باشند و تجزیه ضمیر متصل مجرور در ترکیب

مجرور اند بوسله حرف جر مانند مِثْلًا (از من و ما ترکیب قیه یعنی از ما) نتیجه معلوم شد که این ضمیر مجرور و مجرور

یعنی بعد از فعل و بعد از حروف شبهه بفعل ضمیر متصل منسوب - و در دومر یعنی بعد از اسم و بعد از حرف جر ضمیر متصل

مجرور ساخته میشوند (۱) - گفته ایم که هر حرف در تجزیه بنی غیر متصرف اند (۲) خوانده ایم که هر حرف در ترکیب

غَابَ - فعل ماضی - مفرد مذکر غائب - مشتق - متصرف - مبنی - فعل فاعل و خبر برای آن

عَنْ - حرف جر - مبنی - غیر متصرف جاز (۱)

الْمَدْرَسَةِ - اسم - معرفه - معرب - منصرف - مؤنث مجرور و بسیده حرف جر

وَ - حرف عطف - مبنی - غیر متصرف —

لَمْ تَكُنْ - فعل مجزئ - از افعال ناقصه - مفرد مؤنث غایب (۲) —

الْغَيْبَةِ - اسم - معرفه - معرب - منصرف - مؤنث اسم برای لم تكن

مِنْ - حرف جر - مبنی - غیر متصرف جاز

عَادَةً - اسم - معرفه - معرب - منصرف - مؤنث مجرور و مضاف (۳)

۵ - ضمیر متصل مجرور - مفرد مذکر غائب - معرفه - مبنی (۴) مضاف الیه برای عاده

وَ - حرف عطف - مبنی - غیر متصرف —

(۱) جاز بودن جزء ترکیب نیست ولی برای گم کردن مجرور می نویسیم -

(۲) مکرر گفته ایم که فعل مجزئ فعل نفی و فعل نهی و فعل استعظام تابع مضارع اند و چون نیکون از افعال

ناقصه و پس لم تكن هم فعل ناقص است (۳) مضاف بودن نیز جزء ترکیب نیست برای پیش آمدن ضمایر

می نویسیم (۴) گفته ایم که اگر ضمیر بعد از اسم است (تجزیه متصل مجرور و ترکیب مضاف الیه است)

لَعَلَّ - از حروف مشبهه بفعل - مبنی - غیر متصرف

ه - ضمیر متصل منصوب - مفرد مذکر غایب - معرفه - مبنی (۱) اسم برای لَعَلَّ
 صَارَ - فعل مضارع - مفرد مذکر غایب از افعال ناقصه
 مَرِيضًا - اسم - نکره - معرب - منصرف - مذکر
 خبر برای صَارَ

ترکیب

معانی جمله های زیر را یاد گرفته و آنها را تجزیه و ترکیب کنید :

- ۱- كَانِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَقَدِيرًا (خداوند دانای توانا میباشد) ۲- لَا تَكُنْ مِنْ مِمَّنْ (۳) یُورَى (۴) الْقَدَى فِي عَيْنِ النَّاسِ وَلَا يَرَاهُ (۵) فِي عَيْنِ نَفْسِهِ (نباش از کسی که می بیند خاشاک را چشم مردم نمی بیند چشم خود) ۳- كُنْ طَالِبًا لِلْعِلْمِ
- ۴- لَا تَكُونُوا بَخِيلًا فِي التَّعْلِيمِ (بخیل مباشید در آموختن)

(۱) خوانده ایم که ضمیر را بعد از حروف مشبهه بفعل بر خط تجزیه متصل منصوب و بعد خط ترکیب اسم برای حروف مشبهه بفعل می شناسیم (۲) خوانده ایم که اگر بعد از مفرد مذکر غایب اسم ضمه دار وجود دارد و افعال ناقصه ضمیر اسم برای آن است (۳) مِمَّنْ مرکب است از مین یعنی حرف جر و مَن که گفتیم غیر از اول هم موصول باشد (۴) یُورَى مفرد مذکر از فعل مضارع در ترکیب فعل و فعل القدر در ترکیب مفعول است (۵) لَا یُورَى فعل نفی و ضمیر متصل منصوب است (۶) كُنْ فعل امر حاضر از كَانِ یَكُونُ میباشد.

۵ - اَنَا لَسْتُ حَسُونًا (من حسودیم) ۶ - اَنْتُمْ عَلَمَاءُ

الْمَمْلَكَةِ (شما، پشندان کشید) ۷ - اِنَّ الْفَلَاسِفَةَ كُوزُ الْمَدِينَةِ

(و، ما حکیمان کنجی شهراند) ۸ - لَيْتَنِي كُنْتُ فَيْلَسُوفًا (اگرش من فیلسوف

بودم) ۹ - لَعَلَّتْ تَكُونُ طَهْرَانِيًّا (شاید تو طهران می باشی) ۱۰ - لَكِنَّ

اَبِي مَاتَ بِالْاَصْبَهَانِ (دو پیروم در اصفهان فوت یافت) ۱۱ -

يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِيْنَ

مِنْ قَبْلِكُمْ (ای کسانی که ایمان آورده اید، قانون روزه بر شما نوشته شده، چنانکه بر

کسانی که پیش از شما بودند نوشته شده است)

نتیجه کلی - از آغاز ترکیب شناسی تا کنون مرفوعات را شناخته و باز

۱) فراموش نشود که اَنَا ضمیر مفضل مرفوعست ترکیب از گفتیم چیست؟ (۲) مُدُن جمع مدینه معنای

شهر است (۳) در لیتنی نون و قایه است چنانکه خواهیم گفت می ضمیر متصل منصوب (۴) ناچار فعل

ناقص با اسم خبرش، در ترکیب خبراند برای لیت (۵) فراموش نشود که (ك) ضمیر متصل منصوبست

(۶) یا، آخر طهرانی را یا، نسبت و این نوع کلمات را در تجزیه منصوب گویند (۷) اَمْی همیشه بعد از

حرف نذر در ترکیب منادی و هنا زائده و اسم با ال بعد از آنها در ترکیب عطف بیان است.

بعنوان نتیجه میگوئیم :

مرفوع اسمی است که در ترکیب عربی آخر آن باید ضمه داشته باشد و آنچه اساس مرفوع است
تکمیل میدهد عبارت شده از : ۱- مبتدا - ۲- خبر - ۳- فاعل - ۴- مایه فعل

۵- اسم افعال ناقصه - ۶- خبر صروف مشبهه بفعل

تبصره - معرب و مبنی

باز از آنچه تاکنون خوانده نتیجه گرفته میگوئیم :

در عربی اسم اشاره - اسم موصول - ضمیر را مبنی و بیشتر اسما، دیگر را معرب می

شناسیم (۱) و اساساً مبنی اسم یا فعل یا حرفی است که حرکت آخر آن به وقت تغیر نمیکند

مانند تِلْكَ که همیشه آخر آن فتحه دارد هر چند مبتدا یا مجرور باشد، و مانند مَخْنُوق

که ضمیر منفصل مرفوع و همیشه (ن) آن مضموم است، مانند اِسْتَعْلَمَ که فعل مضارع است

و (م) آن همیشه فتحه دارد

برعکس معرب. اسم یا فعلی است که آخر آن تغیر میکند، و البته تغیر بواسطه علتی انجام میگیرد

(۱) اسم استفهام و اسم شرط نیز مبنی میباشند اسما، استفهام عبارتند از : ما چیست؟ مَنْ کیست؟

این کجاست؟ کَیْفَ چگونه است؟ مَتَى چه وقت؟ و از اسما شرط بسیار جمله است : ما هر چه عن هر که اذا
هنگامیکه

مثلاً اگر بگوئیم یَعْلَمُ فعل مضارع و عرب است یعنی با آمدن حروف با صبه آخر آن زبر پیدا میکند بگوئیم اَنْ یَعْلَمَ و با آمدن حروف جازمه آخر آن ساکن شده میگوئیم لَنْ یَعْلَمَ و کذا العلم اگر مبتدا باشد حرف آخر آن ضمه گرفته میگوئیم الْعِلْمُ و اگر اسم ان باشد حرف آخرش فتحه گرفته میگوئیم اِنَّ الْعِلْمَ و اگر پس حرف خبر باشد آخرش کسره گرفته، میگوئیم بِالْعِلْمِ . منصوبات

منصوب - اسمی است که آخر آن باید فتحه وارد شود و اسم فتحه دار را منصوب گویند و در ترکیب اسمیکه منصوب میشوند بسیار و از آن جمله است :

۱ - اسم حروف مشبهه بفعل - چنانکه خواندیم

۲ - خبر افعال ناقصه - بشرحی که گفته شد

۳ - مُسْتَتْنِ (۱) (اسمی را که بعد از الایمی بینیم در ترکیب مستثنی می‌شناسیم)

۴ - مفعول

۵ - مُنَادِی

فصل - مفعول

(۱) انواع مستثنی بعد مفعول شود

۱- اسم فاعله دار را بعد از فعل همیشه در ترکیب مفعول می نویسیم مانند عَلَّمَ صَدِّقَكَ
حَسَنًا (دوست حسن را تعلیم داد) در این مثال صَدِّیقُ فاعل و (كَ) مضاف
وَحَسَنًا مفعولست

۲- ضمیر منفصل منصوب را هر کجای کلام دیدیم در ترکیب مفعول می نویسیم مانند
إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ که إِيَّاكَ در هر دو موضع مفعول نَعْبُدُ
وَنَسْتَعِينُ فاعل و فاعل می شناسیم . (۱)

(۱) قاعده إِيَّاكَ - چنانکه میدانیم إِيَّاكَ ضمیر منفصل منصوب همیشه در ترکیب مفعول است
ولی گاهی در ترکیب آنرا باید نوشت : منصوبست بنا بر تحذیر (یعنی حقیقت مفعول بوده برای فعلی
که از ریشه حَذَرَ بمعنای ترسیدن گرفته شده - « اِحْذَرُ (ترس) »

علامت شناختن آن - هرگاه دیدیم بعد از إِيَّاكَ واو حرف عطف بعد از واو حرف عطف
اسمی منصوب وجود دارد در صورت إِيَّاكَ را در ترکیب منصوب بنا بر تحذیر می نویسیم مانند -
إِيَّاكَ وَكَثْرَةَ الْكَلَامِ (ترس از پرگویی) که چون بعد از إِيَّاكَ واو حرف عطف بعد از
حرف عطف كَثْرَةَ یعنی اسم منصوب وجود دارد پس إِيَّاكَ را در ترکیب مفعول نمی نویسیم
و لفظ كَثْرَةَ را باید معطوف نوشت (در اینجا وادرا از) ترجمه کنید (بقیه درس ۵۸)

۴ - ضمیر متصل بفعل را در تجزیه ضمیر متصل منصوب و ترکیب مفعول می نویسیم مانند :
 نَحْمَدُكَ يَا رَبَّنَا (ستایش میکنیم ترا ای پروردگار ما) که در تجزیه نَحْمَدُ فعل مضارع و
 مستکلم مع الغیر و ذلک ، ضمیر متصل منصوب - یا حرف نداء رُبَّ اسم و معرفه و
 معرب - نا ضمیر متصل محرور و در ترکیب نَحْمَدُ فعل و فاعل و ذلک مفعول
 و رَبَّ مُنادی و نا مضاف الیه میباشد

تکرین

۱ - تَعَلَّمْ حُسْنَ الْإِسْتِمَاعِ كَمَا تَعَلَّمُ حُسْنَ الْحَدِيثِ - (بها میوز خوب گوش ده)
 یعنی توجه با نحوه را که شنیدی چنانکه میگو حرف زدن را میوزی)

ترکیب

تجزیه

| | |
|--|--------------|
| تَعَلَّمْ - فعل امر مفرد مذکر حاضر - مبنی - مشتق - متصرف | فعل و فاعل |
| حُسْنٌ - اسم - معرفه - معرب - منصرف - مذکر | مفعول و مضاف |
| الْإِسْتِمَاعِ - " " " " " " | مضاف الیه |

بقیه پاوری صفحه ۵۷ (۲) هرگاه بعد از ایان فعل مضارع با آن که حرف نصب است دیده شود از ایان
 را در ترکیب مفعول نمی نویسیم مثال : إِيَّاكَ أَنْ تَغْفَلَ عَنْ حَقِّ أَحِبِّكَ كَمَا أَنَّكَ تَحْذِرُ

(۵۹)

ك - حرف جر (ا) - مبنی - غیر متصرف

جَارٌ

ما - اسم موصول - مشترک - مبنی

محرم

تَعْلَمُ - مفرد مذکر حاضر از فعل مضارع - مَعْرَب - شَتَقَ - میصرف - فعل و فعل و صمله

فعل وفعل و صله

حُسْنٌ - اسم - معرفہ - معرب - منصرف - مذکر
مفعول مضاف

مفید و مضاد

المحدث - - - - - مضاف اليه

مضاف الیہ

۲۔ اِنِّیْ اَعْلَمُكَ عِلْمَ الدِّیْنِ وَالْفَلَسَفَةِ (ہمارے پاس ہے، دانش میں حکمت)

توکلیہ

تَنْزِيهِ

اِنَّ - از حروف مشبهه بفعل - مبنی - غیر مستصرف

ی - ضمیر متفصل منصوب - معرفه - مبنی - متکلم - حده
اسم است برای ان

اسم است برای این

اُعْلِمُ - فعل مضارع - مَكْمُومٌ - مصدر - مَشَقٌّ - متصرف - معرب
فعل وفاعل وخبر راي ان

فعل و فاعل و خبر بر ہی ان

ک - ضمیر متصل منصوب - مفرد مذکر حاضر - مبنی - معرّفه - مفعول برای اُعلِم و

مفعول برای اَعْلَمَ و

عِلْمَ - اسم - معرفہ - معرب - منصرف - مذکر
مفعول دوم (۲) و مضارع

مفعول دوم (۲) ومضنا

(۱) «ك» اگر بر سر کلمه زیاد شود حرف جرّ و در آخر کلمه ضمیر متصل است

(۲) هر فعلی بیش از یک فاعل ندارد ولی افعال وایسه مفعول میتوانند داشته باشند .

الدِّينِ - اسم - معرفه - معرب - منصوف - مذکر

مضاف الیه

وَ - حرف عطف - مبنی - غیر متصرف

الْفَلَسَفَةِ - اسم - معرفه - معرب - منصوف - مؤنث

معطوف یعنی مضاف الیه

مَکَرِین

۱ - مَنْ يَعْدِمُ الْعِلْمَ يَظْلِمُ عَقْلَهُ (هر که دانش را از دست دهد، نیروی خردش تیره شود)

۲ - اَطْلُبُوا الْاَدَبَ فَانَّهُ مَادَّةُ الْعَقْلِ وَصَاحِبُ الْخُبْرَةِ (علم را مَقْصُود)

از ادب و اینچا علم است، بخواهید زیر پایه خرد است و دوست تنهایی) ۳ - رَأَيْتُ عَلِيًّا

يَنْصُرُ صَدِيقَكَ (علی را دیدم که دوست را یاری میکرد) ۴ - إِنَّ اللَّهَ لَا

(۱) موطب بشید که گفتیم؛ اگر آخر فعل مضارع بعد از مَنْ و ما از حرکت بقیه و منصوب شرطیه اند.

(۲) اَطْلُبُوا - فعل امر - و جمع مذکر حاضر است و کلمات امر حاضر از اینقرار است :

اَطْلُبُ مفرد مذکر حاضر و در ترکیب فعل و فاعل اَطْلُبُ مفرد مؤنث حاضر و در ترکیب فعل و فاعل

اَطْلُبَا تثنيه حاضر مبنی " " اَطْلُبَا تثنيه معلوم که تثنيه مبنی که در مؤنث تثنیست

اَطْلَبُوا جمع مذکر حاضر " " اَطْلُبْنِ جمع مؤنث حاضر و در ترکیب فعل و فاعل

تذکر فعل ماضی فعل امر حاضر را و بجزیه مشتق و متصرف مبنی و فاعلی فعلها را احاطه مشتق و متصرف و معر می باشد

بقیه در یاد در فاعلی مؤنث



يَظْلِمُ النَّاسَ وَلَكِنَّ النَّاسَ يَظْلِمُونَ أَنْفُسَهُمْ - (خدا مردم را ستم میکند ولی

خود مردم بخودشان ستم روا میدارند)

قَالَ حَكِيمٌ : إِذَا وَجَدْتُمْ الْحِكْمَةَ مَطْرُوحَةً عَلَى الشَّكَاكِ فَخْذَوْهَا ^(۱) ^(۲) ^(۳)

(دانشمندی گفته است : هرگاه دانش را یافتید که در کوچه با افتاده پس از بگیرد) ۵ -

لَا يَمْنَعُكَ شَيْءٌ عَنِ التَّعْلِيمِ (هیچ چیز تو را از دانش آموزی مانع نکرد)

مُنَادِي

عموماً منادی از منصوبات می باشد و آن اسمی است که بعد از حرف ندا دیده میشود و حرف

ندا چنانکه خوانده ایم (یا) است ثنید : يَا زَارِقُ الْعِبَادِ (ای روزی و بنده بندگان)

که زَارِقُ منادی و الْعِبَادِ مضاف الیه می باشد

تذکر - اگر بعد از حرف ندا اسم مفرد معرفه دیده شود این صورت مُنَادٍ منصوب

نخواهد بود بلکه معنی برضمة است یعنی آخر آن ضمه دارد مانند يَا اللَّهُ

بقیه باورقی ص ۶۰

(۳) حرف « وَ » بعد از فعل امر و کلمات شرط و تجزیه : حرف متجبه است (۱) یک فعل نمیتواند

بیش از یک فعل داشته باشد ولی دو مفعول بیشتر برای فعل بسیار دیده میشود (۲) سَكَت جمع سَكَة معنی کوبه

است (۳) خذُوا - جمع مذکر از فعل امر خذ و فردش خذ و ثنیه خذُوا می باشد .

تذکره اگر کلمه آنها منادی شده باشد یا آنها الناس در صورت بعد از خطه بخیر
ای اسم و صلیه و هاء حرف زائد و ترکیب است منادی و اسم با الف و هم که بعد از
آنها دیده میشود و آنها الناس و ترکیب عطف بیان است

مجرورات

در عربی دو نوع اسم مجرور دیده میشود :

۱- آنکه حرف جر جلوی آن باشد .

۲- آنکه مضاف الیه واقع شود و چنانکه خواند ایم این نوع مجرور همیشه بعد از اسم دیگری
وجود دارد یعنی اگر دو اسم دنبال یکدیگر باشند و دومی کسره داشته باشد اولی را مضاف

و دومی را مضاف الیه می نویسیم

تذکره ۱- چنانکه قبلاً گفته ایم ضمائر متصل مجرور بعد از اسم و ترکیب مضاف الیه بعد از
حرف جر مجرور بوسیله حرف جر شناخته میشوند .

تذکره ۲- اسماء دائم الاضافه - در عربی کثرت اسم عموماً همیشه مضاف دیده
میشود و آنها را اسماء دائم الاضافه گویند و عبارتست از : قبل - بعد - کل
و بعض - فوق و تحت - یمن و یسار و چپ و راست - امام و جبر و خلف و پشت

(حالات ششگانه) - مِثْل - مِثْل - غَيْرَ - مَعَ - بَيْنَ - عِنْدَ -

حِينَ (مضاف الیه حین میتواند جمله باشد)

تبصره - کینوع اسم دائم الاضافه عموماً مضاف الیه آنها جمله معنی فعل و فاعل یا فعل و نائب
فعل میباشد و در اینصورت باید فعل و فاعل را در معنی مضاف الیه نوشت و آنها عبارتند
از: حَيْثُ (هر موقع) - اِذْ (زیرا) - هَؤُم (روز) مانند: هَؤُم نَفُخَ
فِي الصُّورِ (روزیکه فریاد قیامت بلند شود) که نَفُخَ فعل مجهول و در ترکیب مضاف الیه
برای هَؤُم میباشد.

تذکر - اسمهای دائم الاضافه آنها که معنای زمان یا مکان دارند در ترکیب طرف
نوشته میشود مثال: صَدِيقُكَ عِنْدِي در ترکیب صَدِيقُ مبتداء و «كَ»

مضاف الیه عِنْدَ طرف خبر و «ی» مضاف الیه برای عِنْدَ

نتیجه - یکی از اقسام خبر را میتوان طرف دانست یعنی اگر اسم ضمه دار برای خبر پیدا
نشد چنانکه گفته ایم فعل و فاعل خبر است و اگر جمله فعلیه دیده نشود میتوان جبار و مجرور را طرف
را خبر نوشت.

(مَمَرین)

قَالَ الْحُكَمَاءُ : لَا يَطْلُبُ الرَّجُلُ حِكْمَةً إِلَّا بِحِكْمَةٍ عِنْدَهُ ^{معنی دانشمند}
 گفته اند : مرد دانش را نمیخواهد مگر بدانشی که نزد اوست (یعنی سرشت آدمی تا نیروی دانش طلبی باشد)
 و دنبال علم بر نیاید

ترکیب

بجزیه

| | |
|----------|---|
| فعل (۱) | قَالَ - مفرد مذکر غائب از فعل ماضی - مشتق - متصرف - مبنی |
| فاعل (۲) | الْحُكَمَاءُ - اسم - معرفه - معرب - منصرف - جمع حکیم |
| فعل | لَا يَطْلُبُ - مفرد مذکر غائب - فعل نفی - مشتق - متصرف - معرب |
| فاعل | الرَّجُلُ - اسم - معرفه - معرب - منصرف - مذکر - مفرد |
| مفعول | حِكْمَةً - اسم - مکره - معرب - منصرف - مؤنث |
| — | إِلَّا - حرف استثناء - مبنی - غیر متصرف |
| ظرف (۳) | عِنْدَهُ - اسم و اتم الاضافه |

۱. اگر چه فعل بودن جزء ترکیب نیست ولی برای اینکه چشم به بیند و دنبال فاعل بر آید آنرا می نویسیم
 ۲. گفتیم : مفرد مذکر غائب و اول کلام فعل و فعل نیست باجبت الحكماء ، که اسم ضمه دار است ، فاعل نویسیم
 و نیز فراموش نشود که اگر فعل محبت یا بغض را مفرد آورد (۳) گفتیم اگر از معنای اسم و اتم الاضافه ، زمان
 (باقی در صفحه ۶۵)

۴ - ضمیر متصل محذوف - مفرد مذکر غایب - مبنی - معرفه - غیر متصرف ۶۵ مضاف الیه

مترین

۱ - اجْلِسْ حِينَ الْجَلِيسِ (من بشنیم بنده یکدیگر نشینی) ۲ - نَحْنُ مَعَكُمْ حَيْثُ نَحْنُ

(ما، بشنایم آنجا که توجّه کنید) ۳ - الْجَنَّةُ تَحْتَ ظِلِّ الشَّيْثِ (بهشت

سایه های شیطان است)

ترکیب

تجزیه

اجْلِسْ - فعل مضارع - میگویم و حده - معرب - مشتق - متصرف فعل و فاعل

حِينَ - اسم دائم المضاف طرف و مضاف

الْجَلِيسِ - فعل مضارع - مفرد مذکر حاضر - معرب - مشتق - متصرف فعل و فاعل و معنی مصافحه

نَحْنُ - ضمیر منفصل مرفوع - میگویم مع لغیر - مبنی - معرفه مبتدا

باتی یا درانی ص ۶۴ یا مکان استفاده شود آن را در ترکیب طرف مینویسیم (۱) مضاف الیه حین یوم می تواند مفرد باشد

مانند حین العصر یوم الجمعة می تواند جمله معنی مثل فعل و فاعل باشد مثال این باشد یوم یقوم الناس و در

مردم میگویند (۲) در صورتی که جمله باشد متحد مجزئ (۲) مع در تجزیه مبنی است یعنی آخرش همیشه فتحه دارد

(ب) اگر ظرف مبنی اسم دائم المضاف می که معنای زمان مکان، سید و خبر باشد آخرش فتحه دارد

مَعَ - اسم دائم الاضافه خبر و مضاف

كَمْ - ضمير متصل محذوف - جمع ذكر حاضر - بنی - معرفه مضاف الیه

حَيْثُ - اسم دائم الاضافه ظرف و مضاف

تَوَجَّهْتُمْ - فعل ماضی - جمع ذكر حاضر - بنی مشتق منصرف فعل و ناقل و معنی مضاف الیه

الْجَنَّةُ - اسم - معرفه - معرب - منصرف - مؤنث مبتدا

تَحْتَ - اسم دائم الاضافه خبر و مضاف

ظِلَالٍ - اسم - معرفه - معرب - منصرف - جمع ظل مضاف الیه مضاف

السُّيُوفِ - اسم - معرفه - معرب - منصرف - جمع سيف مضاف الیه

قواعدی که باید همیشه بخاطر سپرد

اول - مضاف بودن مخصوص اسم است پس فعل و حرف هیچوقت مضاف نمی‌شوند یعنی بعد از فعل و حرف مضاف الیه نیاید .

دوم - اسمی که الف و لام یا تنوین دارد، مضاف نمی‌شود، بنابراین بعد از اسم تنوین و اریا با (آل) مضاف الیه نمی‌آید .

سوم - بعد از اسم حاض و اسم اشاره و اسم موصول ضمیر نیز مضاف الیه

نمایند

چهارم - منصرف و غیر منصرف (۱) بودن مخصوص اسم است .
 پنجم - هر اسم غیر منصرفی که الف لام دارد یا مضاف است منصرف می شود
 ششم - اسمهای مبنی یعنی اسم اشاره ، اسم موصول ضمیر اسم شرط ،

(۱) چند نوع اسم را فعلا غیر منصرف می شناسیم : الف - اسمهای خاصی که لفظ آنها عربی نیست
 مانند انوشروان بزرجمهر یوسف و ابراهیم ب - اسمهای شهرها ، مانند بغداد
 و مکه و یثرب طهران ج - جمع منتهی الجموع ، مانند : مطالب ، مسائل ، فواصل
 و اجانب (اگر حرف اول کلمه فتحه یعنی زبر دارد و حرف سوم آن الف است حرف بعد از الف « کسره »
 یعنی زیر) دارد ، عموماً چنین کلمه جمع منتهی الجموع است د - اسم تفضیل ، مانند اصغَب
 (مثلتر) ، اصْلَح (شایسته تر) ، و اَمْحَج (در ستارتر)

تذکر - هر اسم غیر منصرفی چنانکه گفته ایم اگر مضاف شد یا آل داشت ، در این فرض منصرف می شود مانند
 حَوَادِثُ الْيَوْمِ (یعنی پیشامدهای روز) نتیجه - در اسم غیر منصرف تنوین دارد می شود و اگر مجرد
 باشد بجای کسره آخرش فتحه بگیرد مانند رَاجَعْتُ إِلَى اعْلَمَ مِنْكَ (بدان ترا از تو مراجع کردم)
 که باید اعْلَمَ گفته شود و چون غیر منصرف است ، آوا تنوین گرفته ، ثانیاً بجای کسره آخرش زبر دارد

منصرف یا غیر منصرف^(۱) نیستند

هفتم - غایب و حاضر و مکالم بودن مخصوص فعل و ضمیر است

هشتم - مبتدا بودن مخصوص اسم است پس فعل و حرف مبتدا میشوند

نهم - اسم تفضیل که بمبکلم و حده از فعل مضارع شباهت دارد بسبب علامت

غالباً شناخته میشود

الف - الف لام دارند مانند الْأَفْضَلُ (افضلتر) ، أَلَا تَشْجَعُ (ولیرتر)

ب - مضاف بشده مانند عَلِيُّ الْأَكْرَمِ النَّاسِ (علی کریمترین مردم است)

ج - حرف خبر که غالباً مِنْ است ، بعد از آن دیده میشود مانند: أَنَا أَكْبَرُ مِنْكَ سِنًا

(من از نظر سال از تو بزرگترم)

د هم - نسبت بهین الف لام تنوین و مضاف - چنانکه تاکنون فهمیده اید:

(۱) گفته ایم که اسم یا معرف است یا مبنی و اسم معرف به منصرف و غیر منصرف تقسیم میشود و از

همین جهت اگر اسم مبنی شد نمیتواند منصرف یا غیر منصرف بشود (۲) اگر بعد از اسم تفضیل اسم فتحه دارد

شود مانند سِنًا باید اسم فتحه دارد و اعمو و ترکیب تکرار نوشت و ترجمه جلوی تیز کلمات نظر و بلا حفظه

کرده باشد جَدَّ أَنْتَ أَكْبَرُ مِنِّْي عَقْلًا (آه: تو از من بلا خطه عقل بزرگتری ترجمه میکنیم)

الف و لام و شتن ، تنوین و شتن و مضاف بودن مخصوص اسم است و اسم با دشتن یکی
از این سه علامت معرفت منصرف نیز می باشد ، و اکنون بدانید که این سه علامت با هم قابل
اجتماع نیستند ، یعنی نمیتوانید در یک اسم هم تنوین به بینید و هم مضاف باشد و هم با ال
مثال - الطَّائِنَةُ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ قَبْلَ الْأَخْتِيارِ مِنْ قُصُورِ الْعَقْلِ
(اعتماد بر کسی پیش از آرایش از کوتاهی خرد است) چنانکه می بینید : الطَّائِنَةُ چون ال
دارد ، تنوین نپذیرفته و نمیتواند مضاف بهم باشد و « کُلِّ » چون الف و لام و تنوین ندارد پس
مضاف است « أَحَدٍ » چون تنوین دارد ، بی الف و لام است نمیتواند مضاف باشد
همچنین در سایر کلمات این جمله این قاعده را صادق می بینید

یازدهم - هر کلمه فقط یک ترکیب دارد - برای هر کلمه ای نمیتوانید بیش
از یک ترکیب پیدا کنید مثلاً در جمله بالا که الطَّائِنَةُ متبادست مکن نیست خبر یا فاعل
یا مضاف الیه مثال آن باشد ، أَحَدٍ ، الْأَخْتِيارِ ، الْعَقْلِ هر یک مضاف الیه
و ترکیب دیگری ندارند .

دوازدهم - جمله صله - گفتیم بعد از موصول همیشه صله می آید ، صله غالباً فاعل و فاعل
است و مجموع فعل و فاعل که صله می شود ترکیب دیگری قبول نمیکند ، مثلاً جمله صله نمیتواند خبر

باشد .

مثال : مَنْ جَلَسَ عِنْدَكَ يُحِبُّنِي (یکه نزد تو نشسته است مراد دوست میدارد)

در این مثال ، مَنْ اسم موصول مبتدا ، جَلَسَ فعل ماضی و در ترکیب فعل و فاعل و مجموع فعل

و فاعل صیده است (پس نمیتواند خبر برای مَنْ باشد) و عِنْدَ اسم و اتم الاضافه و ظرف

و كَ ضمیر متصل مجرور مضاف الیه و يُحِبُّ مفرد مذكر غائب فعل و فاعل و مجموع فعل و

فاعل ، خبر است برای مَنْ و «ن» را و قایده و «ی» ضمیر متصل منصوب

و مفعول است برای يُحِبُّ

نون و قایده - اگر «ی» که ضمیر متصل منصوبست بفعل متصل شود ، عموماً یک حرف

نون با آخر فعل زیاده کرده و آن را نون و قایده میگویند

سیزدهم - قاعدة موصوف و صفت - هرگاه دو اسم با ال یا بی ال

و نبال هم اند ، وزیر و زبر و پیش یعنی حرکت آنها یکی است در تصویرت دومی عموماً

ترکیب صفت میباشد مثال فِي الْمَدْرَسَةِ رَجُلٌ عَالِمٌ (در مدرسه مردی دانشمند)

که فِي الْمَدْرَسَةِ خبر مجرور و خبر مقدم است (گفتم اگر عتبه المکره باشد غالباً ظرف یا مجرور

خبر در مبتدا مقدم است) و رَجُلٌ مبتدای مؤخره عَالِمٌ که در دهمین الف لام و دهمین

صفت مانند سرجبل می باشد و ترکیب صفت است (اسم پیش از صفت را موصوف گویند)

مثال دیگر - الْفَقِيرُ الْقَانِعُ خَيْرٌ مِنْ غَنِيِّ الْجَبِيلِ (در پیش قانع بهتر است از

سرمایه دار بخیل) و این مثال: الْفَقِيرُ مَتَدًا مَوْصُوفٌ الْمَوْصُوفُ بَدُونِ جُزْءِ تَرْكِيبٍ نِسْبَةٍ

و الْقَانِعُ صِفَتٌ وَ خَيْرٌ خَبَرٌ مِنْ غَنِيِّ جَارٍ وَ الْجَبِيلُ صِفَتٌ مِثْلُهُ

نتیجه - حرکت یعنی اعراب صفت مانند موصوف می باشد یعنی اگر موصوف ضمه

دارد، صفت نیز مرفوع است و اگر موصوف منصوب می باشد، صفت نیز منصوب است

و اگر موصوف مجرور است صفت نیز مجرور می باشد، پس صفت در اعراب یعنی زیر

زبر و پیش تابع موصوف می باشد، و باین جهت صفت را از توابع گویند

چهارم - قاعده عطف بیان - چنانکه قبلاً گفته ایم: اگر بعد از اسم

اشاره، اسم با الف و لام دیده شود، آنرا در ترکیب عطف بیان میویسیم، مانند هَذَا

الْكِتَابُ لَكَ (این کتاب از تو است) که هَذَا در تجزیه اسم اشاره در ترکیب

متدا و الْكِتَابُ در ترکیب عطف بیان لَكَ جَارٍ وَ مجرور و خبر است نیز بعد از یا

أَيُّهَا، اسم با ال را عطف بیان می ویسیم مانند يَا أَيُّهَا الْعُلَمَاءُ (ای دانشمندان)

و الْعُلَمَاءُ عطف بیان می باشد

نتیجه - عطف بیان نیز و اعراب و حرکت مانند اسم پیش از خود میباشد مثلاً چون
 هذا مبتدا و مرفوع است باین جهت الکتاب نیز مرفوع دیده میشود و اگر چه
 آن، اِنَّ باید بگوید : اِنَّ هَذَا الْكِتَابَ ، که چون بذا اسم اِنَّ
 و منصوبست باین جهت الکتاب نیز منصوب شده ، پس دومین اسمی که در اعراب از اسم
 پیش از خود تبعیت میکند عطف بیان خواهد بود .

تقریب - اصولاً عطف بیان ، اسمی است که معنای اسم پیش از خود را توضیح میدهد
 مثلاً در جمله : اَوْصِيَكُمْ بِأَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ : الْعِلْمُ وَالْعَمَلُ بِهِ وَقِضَاءُ
 حَوَائِجِ النَّاسِ وَالتَّقْوَى ، (شما را به چهار چیز توصیه فرمائیم : دانش و عمل
 بآن ، و برآوردن نیازمندی های مردم و پرهنر کاری) چون کلمات : الْعِلْمُ وَالْعَمَلُ
 وَقِضَاءُ وَالتَّقْوَى ، معنای اربعه را شرح و توضیح میدهند ، پس در حقیقت
 همه آنها عطف بیان میباشند^(۱) .

پانزدهم عطف بحروف - اسمی که بعد از حرف عطف دیده میشود

(۱) در مثال بالا اَوْصِيْ تَكْمُلُ حده از فعل مضارع و فاعل و كُمْ ضمیر متصل منصوب و مفعول و
 بِأَرْبَعَةِ جار مجرور و أَشْيَاءُ مضاف الیه (کلمه اشیا ، را نیز غیر منصوب بشناسید باین جهت
 بقیه در پاراگراف ۲۳



در ترکیب مانند اسمی است که پیش از حرف عطف میآید، و در حرکت با آن شباهت دارد مانند **أَنْتَ وَصَدِيقُكَ عَالِمَانِ** (تو دوست و دشمنی که انت چون ضمیر منفصل مرفوع است در ترکیب مبتدایا باشد «و» حرف عطف صدیقی معطوف یعنی مانند انت و چون انت مبتدای بود، پس صدیق در حقیقت مبتدای دوم است و **عَالِمَانِ** (۱) تشبیه و خبر

حروف عطف - حروف عطف بسیار و از آن جمله است «و» «ف» یعنی پس و «ثُمَّ» پس «أَوْ» یا

شأنزدهم - مفرد و تشبیه و جمع بودن مخصوص اسم فعل میباشد - مفرد و لغت یعنی یکی در برابر تشبیه یعنی دو تا و جمع یعنی بیش از دو

تاکنون هر چه از مرفوع و منصوب مجرور و مباحظه ترکیب خوانده ایم همه باشد لطیف بوده که اسم را مفرد فرض کرده ایم، یعنی اگر گفتیم مثلاً آخر مبتدا و خبر ضمه دارد یعنی مبتدا و خبر مفرد بوده اند نه تشبیه و جمع، پس باید تشبیه و جمع را نیز شناخت اعراب آنها را یاد گرفت

بجایه یاد آوری ص ۷۴
باید که مضاف الیه می باشد، آخرش فتحه دارد . (۱) گفته ایم که تشبیه «الف» = «ضمه» در مفرد

پس عالمان مرفوع است و چون مبتدا خبر میخواهد پس عالمان خبر میباشد

تثنيه اسم - اسم تثنيه اگر از مرفوعات باشد علامت آن «الف» میباشد مانند
عَالِمَانِ وَ قَائِمَانِ تثنيه اگر از منصوبات یا مجرورات است علامت آن :
(ی) میباشد ، در صورتیکه حرف پیش از (ی) فتحه داشته باشد ، مانند عَالِمَيْنِ

و قَائِمَيْنِ

تذکر - نون تثنيه همیشه کسره دارد و تقریباً بجای تنوین در مفرد است یعنی برای آن
هیچ تأثیری از نظر ترکیب قائل نمیشویم .

تذکر - هرگاه اسم تثنيه مضاف واقع شود ، باید نون تثنيه را انداخت مانند
هَٰذَا بِكَ بِصَدِيقِكَ که در ترکیب هَٰذَا بِكَ بِصَدِيقِكَ
مضاف الیه و لَكَ مضاف الیه میباشد پس نون کِثَابَانِ بواسطه اضافه افتاده است
مثال دیگر: مَرَرْتُ بِصَدِيقِي الْحَسَنِ (بدو دوست حسن گزاشتم) که اصل
بِصَدِيقِي ، بِصَدِيقَيْنِ بوده ولی چون بکلمه حسن مضافه شده از آنجیب نون
تثنيه افتاده است .

جمع اسم - جمع را بسالم و غیر سالم تقسیم میکنند :
جمع مذکر نسائمه - اگر جمع سالم از مرفوعات است علامت آن و میباشد مانند

عَالَمُونَ و هرگاه از منصوبات یا مجرورات باشد علامت نصب جرآن (ی) میباشد
 عَالَمِينَ - تذکر - (نون) جمع همیشه فتحه دارد مانند (نون) «ثنیه بوسیده اضافه
 یافتند آنتم مهاجروا اصفهان که در ترکیب آنتم مبتدا و مهاجروا خبر و
 اصفهان مضاف الیه باشد و صل مهاجروا پیش از اضافه مهاجرون میباشد
 تذکر - حرف پیش از «ی» در جمع کسر دارد و در ثنیه ساکن است مانند: مهاجرین
 «جمع» و مهاجرین «ثنیه»

جمع مؤنث سالم - علامت جمع مؤنث سالم الف تاء کشیده است مانند مهاجرات
 و حافظات، و برای ترکیب اگر جمع مؤنث مرفوع باشد آخر آن ر ضمه می‌دهیم و اگر منصوب
 یا مجرور باشد آخر آن کسره می‌گیرند: رَأَيْتُ نِسَاءَ عَالِمَاتٍ (زنهای دانشمندی)
 دیدم که عَالِمَاتٍ صفت است بی نِسَاءَ و نِسَاءَ منصوب میباشد با نِجَالِ عَالِمَاتٍ می‌کنیم
 (آنچه بالف تاء جمع بسته می‌شود کسره می‌گیرد و حال مجرور و منصوب بودن)

جمع مکسر

چنانکه خواندیم علامت جمع سالم در حالت مرفوع بودن (واو) و برای منصوب و مجرور
 بودن (ی) میباشد و این نوع جمع را سالم میگویند زیرا مفرد تغییر نکرده و فقط

(واو) و (نون) ، و (یاء و نون) ، و (الف و تاء) با جز مفرد اضافه شده است
مانند عَالِمُونَ ، عَالِمِينَ ، عَالِمَاتٌ که مفرد آن در هر سه صورت عَالِمٌ
بوده است . جمع مکسر یعنی نگشته آن است که ساختمان مفرد به کلام جمع تغییر
میکند مثلاً جمع کتاب را کُتُبٌ می نویسند و چنانکه می بینیم رَئِیْسٌ جمع با مفرد
چندان شباهت ندارد و این نوع جمع در عربی تابع قاعده قانونی نیست فقط میتوان
گفت اوزانیکه بیشتر مورد استعمال است باین قرار میباشد :

۱- اَفْعَالٌ مانند اَشْجَارٌ . اَسْلَافٌ . اصْحَابٌ . اَمْوَالٌ
اَفْكَارٌ

۲- فِعَالٌ : مانند : رِجَالٌ . عِظَامٌ . حِصَانٌ . قِلَاعٌ

۳- فُعْلٌ : مانند : کُتُبٌ . رُسُلٌ

۴- عموم جمعهای فتمی المجموع را (جمع الجمع) جمع مکسری شناسیم

تذکره - جمع مکسر در زیر و زبر مانند اسم مفرد است یعنی اگر از مرفوعات باشد
آخر آن ضمه دارد ، و اگر از منصوبات آخرش فتحه ، و اگر از مجرورات آخرش کسره دارد
مانند : رِجَالٌ . رِجَالٍ . رِجَالًا

مکرم

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا

خانه می نشینند با مجاهدان در راه خدا برابر نیستند، خداوند جنگجویان را بر دهنی بزرگ برانداخت

ترجمه داده است .

ترکیب

تجزیه

| | |
|----------|--|
| فعل | لَا يَسْتَوِي - فعل نفی ^(۱) - فرد مذکر غایب - مشتق - متصرف - معرب |
| فاعل (۲) | الْقَاعِدُونَ - جمع مذکر (مفرد آن قاعد) - معرفه - معرب - منصرف |
| جارّ | مِنْ - حرف جرّ - مبنی - غیر متصرف |

(۱) اگر افعلی (می)، یا (دو)، یا (دا)، باشد در فعل امر و نهی و جحد این حروف می آیند مانند اقض

در حکم کن، و لَمْ تَقْضَ (حکم نکرده ای)، و لَا تَقْضِ (باید حکم کنی)، که ریشه این فعل قاف ضاد

می می باشد و فعل مضارع یا نفی یا استفهام قی است مانند کیتوی و لَا یَسْتَوِي (برابر نیست)

و هَلْ یَسْتَوِي (آیا برابر است) (۲) قَاعِدُونَ - چون جمع سالم یعنی بر و او و نون است و گفته ام و او

در جمع = با صمه در مفرد پس بحقیقت صمه دارد و گفتیم که این صمه در بعد از فعل فاعل است پس قَاعِدُونَ، و هَلْ یَسْتَوِي



الْمُؤْمِنِينَ - جمع مؤنن - مذکر - معرفه - منصرف - مشتق - متصرف مجرور به من^(۱)

و - حرف عطف - بنی - غیر متصرف

الْمُجَاهِدُونَ - جمع مجاهد - مذکر - معرب - معرفه - منصرف - مشتق^(۲) - متصرف مظهر (مانند فاعل)

فی - حرف جر - بنی - غیر متصرف حارّ

سَبِيلٍ - اسم - معرفه - معرب - منصرف - مذکر - مفرد (جمع آن سُبُل) مجرور و مضاف

اللّهِ - اسم خاص (علم) معرب - منصرف - مذکر - مفرد مضاف الیه

فَضَّلَ - فعل ماضی - مفرد مذکر غایب - بنی - مشتق - متصرف فعل

اللّهُ - اسم خاص - معرب - منصرف - مذکر - مفرد - معرفه فاعل

(۱) مؤمنین جمع سالم دایاء و نون است گفته ایم که یاء در ثنیه و جمع = بافتحه ماکسره در مفرد و اینجا چون

بعد از حرف جر است پس حقیقت کسره از اینجا نیست در ترکیب مجرور خواهد بود . (۲) اسم فاعل و هم مفعول را مانند فعل

مضارع در تجزیه مشتق و متصرف می شناسیم . اسم فاعل - اسم فاعل شش کلمه دارد از فعل ثانی مجرور هم وزن مطابق

نموده ذیل است : أَنَا قَاعِدٌ (من نشسته ام) مفرد مذکر أَنْتَ قَاعِدٌ (تو نشسته ای) مفرد مؤنث

أَنْتُمَا قَاعِدَانِ (شما دو نفر نشسته اید) تثنیه أَنْتُمَا قَاعِدَتَانِ (شما دو نفر نشسته اید) تثنیه

أَنْتُمْ قَاعِدُونَ (شما نشسته اید) جمع أَنْتُنَّ قَاعِدَاتُ (شما زنان نشسته اید) جمع

الْمُجَاهِدِينَ - اسم جمع مجاهد - معرفه - معرب - منصرف - مفعول برای فضل

عَلَى - حرف جر - مبنی - غیر متصرف - حار

الْقَاعِدِينَ - جمع قاعد - اسم فاعل مشتق - متصرف - معرب - معرفه - منصرف - مفعول برای

أَجْرًا - اسم مکرره - معرب - منصرف - مذکر (جمع آن اجز) مفعول دوم برای فضل

عَظِيمًا - - - - - صفت برای اجزا

مترین

الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَالِمَانِ وَكَانَا صَدِيقَيْنِ (حسن و حسین دو دانشمند و دو دوست)

تجزیه ترکیب

الْحَسَنُ - اسم - معرفه (علم معرب - منصرف - مذکر) مبتدا

بانی از پاراگراف ص ۷۸

تذکر - چنانکه گفته ایم : حاضر و غایب مکمل در اسم معنی ندارد، فقط، اسمی که حاضر و غایب

مکمل دارد ضمیر است. اسم مفعول - اسم مفعول نیز مانند اسم فاعل شش کلمه دارد و از ثانی مجرد مطابق نموده
ذیل در مذکر و مؤنث و غرض و تثنیه، و جمع تریب اسم فاعل است

هُمُ مَنْصُورُونَ (او یاری شده است) هُمُ مَنْصُورُونَ (آن زن یاری شده است)

هُمَا مَنْصُورَانِ (آن دو نفر یاری شده اند) هُمَا مَنْصُورَتَانِ (آن دو زن یاری شده اند)

هُمْ مَنْصُورُونَ (آنان یاری شده اند) هُنَّ مَنْصُورَاتُ (آن زنان یاری شده اند)

وَ - حرف عطف - مبنی - غیر متصرف

الْحُسَيْنُ - اسم - معرفه - معرب - منصرف - مذکر
معطوف یعنی مبتدا

عَالِمَان - تثنيه عالم - معرب - منصرف - مشتق - متصرف
خبر (۱)

وَ - حرف عطف - مبنی - غیر متصرف -

كَانَا - فعل ماضی - تثنيه مذکر غایب از افعال ناقصه
ضمیر اسم است برای آن

صَدِيقَيْنِ - تثنيه صديق - معرب - منصرف - مذکر
خبر برای فعل ناقص (۳)

مترینهای تجزیه و ترکیب (بطور کلی)

مَمَرَيْن - الْقَلْبُ يَنْبُوعُ الْحِكْمَةِ وَالْأُذُنُ مُفِيضُهُمَا *

تجزیه ترکیب

| معنی | مبتدا | اسم - منصرف - معرفه - معرب - مفرد - مذکر | الف |
|--------|-------|--|-----------|
| دل | مبتدا | اسم - منصرف - معرفه - معرب - مفرد - مذکر | الْقَلْبُ |
| سرچشمه | خبر | اسم - منصرف - معرفه - معرب - مذکر مفرد | يَنْبُوعُ |

(۱) گفته ایم «تثنيه الف» = ضمه و مفرد پس عالمان حقیقت مرفوع و بعد از مبتداها خبر است

(۲) گفته ایم که تمام افعال ناقصه (غیر از مفعول مذکر و مفرد مؤنث عجب) ضمیر اسم است برای آنها (خواهیم خواند که ضمیر آن همین الف

آخر کاناست (۳) چون افعال ناقصه خبر منصوب میخواهند «ایاء» «تثنيه» با فتح و مفرد پس صديقین حقیقت منصوب خبر است

| | | | |
|------------|---|---------------|----------|
| الحِکْمَةُ | اسم - منصرف - معرّفه - معرب - مؤنث - مفرد | مضاف الیه | دانش است |
| وَ | حرف عطف - مبنی | - | - |
| الْأُذُنُ | مانند الحِکْمَةُ | معطوف (مبتدا) | گوش |
| مُفِیضٌ | اسم - منصرف - معرّفه - معرب - مذکر - مفرد | خبر | ریز نگاه |
| هَـا | ضمیر متصل مجرور - مبنی - معرّفه | مضاف الیه | آن |

تَمَرِّينَ - الْمَالُ تَنْقُصُهُ النَّفَقَةُ وَالْعِلْمُ يَزُكُّ عَلَى لَا نِفَاقٍ

ترکیب

تجزیه

| | | | |
|-------------|--|---------------|-----------|
| الْمَالُ | اسم - منصرف - معرّفه - معرب - مذکر - مفرد | مبتدا | معنی ثروت |
| تَنْقُصُ | فعل مضارع - مفرد مؤنث غایب ^(۱) - منصرف - شقی - معرب | فعل | کم میکند |
| و | ضمیر متصل منصوب - معرّفه - مبنی | مفعول | آزاد |
| النَّفَقَةُ | اسم - منصرف - معرّفه - معرب - مؤنث - مفرد | فاعل | خرج کردن |
| وَ | حرف عطف - مبنی | - | - |
| الْعِلْمُ | اسم - منصرف - معرّفه - معرب - مذکر - مفرد | معطوف (مبتدا) | دانش |

۱. چون کلمه النَّفَقَةُ فاعل است باین جهت تَنْقُصُ مؤنث غایب باشد - زیرا اگر فاعل مؤنث باشد باید مؤنث

| تمرین | تجزیه | (۸۲) | ترکیب | معنی |
|--------------|--|--------|-----------------|--------------|
| يَزْكُو | فعل مضارع مفرد مذكر غائب - متصرف - مشتق - معرب | | فعل و فعل - خبر | افزون می کند |
| عَلَى | حرف جر - مبنی | | جاء - | با - |
| الْإِنْفَاقِ | مانند الْمَالِ | | مجرد در | بخشیدن |

تمرین - الصَّبْرُ احْسَنُ جُلَلِ الْإِيمَانِ وَأَشْرَفُ خَلَائِقِ الْإِنْسَانِ

| تمرین | تجزیه | ترکیب | معنی |
|--------------|--|--------------------------|-----------|
| الصَّبْرُ | اسم - معرفه - مفرد - معرب - منصرف - مذکر | متبداً - مرفوع | نکبتابی |
| أَحْسَنُ | اسم تفضیل - معرب - منصرف - معرفه - مذکر | خبر - مرفوع - مضاف | بسیکورتین |
| حُلِّلَ | اسم - معرب - منصرف - معرفه - مذکر - جمع | مضاف الیه مضاف | زبور |
| الْإِيمَانِ | اسم - معرب - منصرف - معرفه - مذکر | مضاف الیه (۱) | آمین |
| وَ | حرف عطف - مبنی | - | - |
| أَشْرَفُ | اسم تفضیل - معرب - منصرف - معرفه - مذکر | معتو - مضاف - خبر شریفتر | بن |
| خَلَائِقِ | اسم - معرب - منصرف - معرفه - مذکر - جمع | مضاف الیه مضاف | صفات |
| الْإِنْسَانِ | " - " - " - " - " - " | مضاف الیه | سست آدم |

(۱) دو یا چند مضاف الیه متوالی نیست سرهم باشند

| تَجْزِیَه مَمْرُوتِ تَرْکِیْب مَعْنٰ | | | |
|--------------------------------------|--|---------------|----------|
| اَلشَّكُّ | اسم - معرفه - منصرف - معرب - مذکر - مفرد | ابتدا | و دوان |
| يُفْسِدُ | فعل مضارع - مفرد مذکر غائب - مشتق - متصرف - معرب | خبر فاعل فاعل | تباہ میا |
| اَلدِّينَ | اسم - معرفه - منصرف - معرب - مذکر - مفرد | مفعول | آمین |
| وَ | حرف عطف - مبنی | | و |
| يُطِلُّ | فعل مضارع - مفرد مذکر غائب - مشتق - متصرف - معرب | فعل فاعل فاعل | سکند |
| اَلْيَقِيْنَ | اسم - معرفه - معرب - منصرف - مذکر | مفعول | عقار |

| تَجْزِیَه تَرْکِیْب مَعْنٰ | | | |
|----------------------------|--|------------|---------|
| قُلْ | فعل امر - مفرد مذکر حاضر - مشتق - متصرف - مبنی | فعل و فاعل | بگو |
| هَذِهِ | اسم اشاره - معرفه - مبنی - مفرد مؤنث | ابتدا | این |
| سَبِيلِ | اسم - معرفه - منصرف - معرب - مفرد - مذکر | خبر | طریقہ |
| نِی | ضمیمہ متصل مجرور - منقلم و صده - معرفه - مبنی | مضاف الیه | من است |
| اَدْعُوْ | فعل مضارع - منقلم و صده - متصرف - مشتق - معرب | فعل و فاعل | میخوانم |
| اِلٰی | حرف جر - مبنی | حاجز | سوی |

| | | | |
|------------|--|------------------|----------------|
| اللّٰهُ | اسم - علم - مفرد - مذکر - معرفه - منصرف - معرب | مجرد | خدا |
| عَلٰی | حرف جر - مبنی | جاز | با |
| بَصِيْرَةٍ | اسم - مکره - منصرف - معرب - مفرد - مؤنث | مجرد | بنیائی |
| اَنَا | ضمیر منفصل مرفوع - متکلم واحد - معرفه - مبنی | ابتدا (یا تاکید) | من |
| وَ | حرف عطف - مبنی | - | و |
| مَنْ | اسم موصول مشترک - معرفه - مبنی | معطوف | کیک |
| اَتَّبَعَ | فعل ماضی - مفرد مذکر غایب - متصرف - مشتق - مبنی | فعل و فاعل - صد | پیروی گفته است |
| ن | نون و قایه | - | - |
| ی | ضمیر متصل منصوب - مبنی - متکلم واحد - مبنی - معرفه | مفعول | مرا |

ترجمه روان : ای پیغمبر گویا مردم : این نوع تبلیغ روش من و روش پروران من است که از روی

بصیرت مردم را دعوت بحق میکنم ، مقصود روش اخلاق و پند داندزد و استقامت است

| تمرین | تجزیه | ترکیب | معنی |
|---------|--|-------|----------|
| قَالَ | فعل ماضی - مفرد مذکر غایب - مشتق - مبنی - متصرف - معقل | فعل | گفته است |
| زِيَادٌ | اسم - معرفه - معرب - منصرف - مفرد - مذکر | فاعل | زیاد |

| معنی | مناهی | وصیله | ای |
|------------|------------------|---|--------------------------------|
| — | — | زائده | ها |
| مردم | عطف بیان | اسم جمع - معرفه - معرب - منصرف - مذکر | الناس |
| البتة مانع | فعل | فعل نهی - مفرد مذکر غائب - مشتق - معرب - متصرف | لَا يَمْنَعَنَّ ^(۱) |
| شمارا | مفعول | ضمیر متصل منصوب - معرفه - مبنی - جمع مذکر | کم |
| بدی | فعل | اسم - معرب - منصرف - معرفه - مذکر - مفرد | سوء ^۹ |
| آخه | مضاف الیه | اسم موصول مشترک - مبنی - معرفه | ما |
| میدید | فعل و فاعل صاعده | فعل مضارع - جمع مذکر حاضر - متصرف - مشتق - معرب | تَعْلَمُونَ |
| از | جاز | حرف جر - مبنی | مِنْ |
| ما | محل مجرور | ضمیر متصل مجرور - مبنی - معرفه - متکلم مع الغیر | نا |
| ایکده | — | از حروف ناصبه - مبنی | اَنَّ |
| بهره ببر | فعل و فاعل | فعل مضارع - جمع مذکر حاضر - متصرف - مشتق - معرب | تَنْفَعُوا |
| به | جاز | حرف نبر - مبنی | بِ |
| نیکوتر | مجرور | اسم تفضیل - معرفه - منصرف - مذکر | أَحْسَنَ |

(۱) نون باشد که آخر فعل زیاد میشود، نون تأکید فاعله است. نتیجه این تأکید کردن تنهای فعل میباشد.

| | | | |
|--------------|---|----------------|--------|
| ما | اسم موصول مشترک - مبنی - معرفه | مضاف الیه | چیزیکه |
| لَتَمَحُونَّ | فعل مضارع - جمع مذکر حاضر - مشتق - معرب - متصرف | فعل فاعل - صول | میشوند |
| مِنْ | حرف جر - مبنی | جَار | از |
| نا | ضمیر متصل مجرور - مبنی - معرفه - متکلم مع غیر | مختار مجرور | نا |

تمرین - تجزیه معنی ترکیب

| | | | |
|-------------|---|------------|--------------|
| يَنْبَغِي | فعل مضارع - مفرد مذکر غائب - مشتق - متصرف | سزاوار است | فعل (۱) |
| لِ | حرف جر - مبنی | برای | جَار |
| الْوَالِدِ | اسم - معرفه - منصوب - معرب - مشتق - متصرف | پدر | مجرور |
| اَنَّ | مفرد - مذکر | که | — |
| لَا يَكُونُ | فعل نفی - مفرد مذکر غائب - مشتق - متصرف | نمیگردد | فعل فاعل |
| فِي | معرب - معرب | در | جَار |
| تَأْدِيبِ | اسم - معرفه بوسطه نهاد - منصوب - معرب | پرورش | مجرور و مضاف |
| وَلَدِ | مفرد مذکر اسم - معرفه - منصوب - معرب - مفرد - مذکر | فرزند | مضاف الیه |

(۱) فاعل ینبغی - عموماً بصورت ان ناصبه فعل مضارع دیده میشود (مانند اَنَّ لَا يَكُونُ) و در معنی مجموع فعل مضارع با فاعل فاعل ینبغی است

تجزیه معنی ترکیب

| | | | |
|------------|---|-----------|----------------|
| لا | ضمیر متصل مجرور - مفرد مذکر غائب - معرفه - مبنی | خوابش | مضاف الیه |
| وَ | حرف عطف - مبنی | و | — |
| يَحْتَسِنَ | فعل مضارع - مفرد مذکر غائب - مشتق - متصرف | نیکو جلوه | معتوب فعل فاعل |
| عِنْدَ | اسم دائم الاضافه | پیش | طرف |
| هُ | ضمیر متصل مجرور - مفرد مذکر غائب - معرفه - مبنی | او | مضاف الیه |
| الْحَسَنَ | اسم - معرفه - معرب - منصرف - مفرد - مذکر | نیکو را | مفعول |
| وَ | حرف عطف - مبنی | و | — |
| يَقْبَحُ | فعل مضارع - مفرد مذکر غائب - مشتق - متصرف | زشت جلوه | معتوب فعل فاعل |
| عِنْدَ | اسم دائم الاضافه | در نظر | طرف مکان |
| هُ | ضمیر متصل مجرور - مفرد مذکر غائب - معرفه - مبنی | او | مضاف الیه |
| الْقَبِيحَ | اسم - معرفه - معرب - منصرف - مفرد - مذکر | زشتی را | مفعول |
| وَ | حرف عطف - مبنی | و | — |
| يَحْكُمُ | فعل مضارع - مفرد مذکر غائب - مشتق - متصرف | تشوین کند | مفعول فاعل |

| تجزیه | معنی | ترکیب |
|--------------|---|-------|
| ۸ | ضمیر متصل منصوب - معروضه کرفایب - معروضه - یعنی | مفعول |
| علی | حرف جر - یعنی | حار |
| الْمَكَارِمِ | { اسم - معروضه - منصرف - معرب - جمع الجمع انکر | مجرور |

مختصری از قواعد ترجمه

۱- ترجمه فعل و فاعل - عموماً طرز سخنوری در زبان عربی با فارسی از یکدیگر بسیار ممتاز و متفاوت است .

در فارسی هر کاه سخن میگوئیم اسم و کلمات دیگر را پیش از فعل قفط میکنیم مثلاً گفته میشود حسن دیروز ساعت ۵ آمد و صورتیکه همین جمله، به عربی نسبتاً فصیح میشود جاء الحسن ساعة الحسن في الخامس (والبته بمقتضای معانی و بیان تنظیم کلمات تفاوت میکند)

بنابراین اگر میخواهیم کلمات عربی را با فارسی ترجمه کنیم باید در پس پیش نوشتن کلمات از قواعده فارسی استفاده کند و گرنه عبارت آشفته خواهد بود . و در ترجمه افعال باید فعل را شناخت و آنرا مصدر و ریشه گفتن یا نوشتن قرار داد . پس از فعل مفعول یا عوارض ذکر کلام را بر ترجمه کرد و بعد ترجمه فعل پرده جنت .

ترجمه فعل ماضی - فعل ماضی را باید نوعی معنی کرد که از خود، کلام معنای گذشته، استفاده شود. مثال: قَالَ أَنْوْشِرَوَانُ لِلْحَكَمَاءِ الْفُرْسِ: انوشیروان به دانشمندان فارس گفته است. وُشَل: قَالَ صَدِيقُكَ جَلْبَنِي غَدًا: دوست گفت فردا نزد من آیی.

تذکره ۱ - فعل ماضی را پس از موصولات می توان بضمایح معنی آینده معنی کرد مانند: الْعَاقِلُ مَنْ وَضَعَ كُلَّ شَيْءٍ مَوْضِعَهُ: اینی خردمند کسی است که هر چیزی را بجای خود بگذارد.

تذکره ۲ - بعد از حروف شرط و اسما شرط از قبیل اِنْ - مَنْ - مَا، اِذَا می توان صفتی را بآینده تعبیر کرد مانند اِذَا جَاءَتْكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا اَنْشَهُدُ اَنْتَ لِرَسُولِ اللَّهِ (هرگاه مردمان دور و پیش تو آیند گویند تو پیمبر خدا هستی) و اِنْ مِثَالِ جَاءَ و قَالُوا را که فعل شرط و جواب شرط میباشند مضارع ترجمه میکنیم.

تذکره ۳ - شناختن فاعل - در قواعد ترکیب گفتیم فعل همیشه بعد از فعل دیده میشود، اگر خواسته باشیم از ترجمه فاعل را پیدا کنیم باید فعل را معنی کرد و در برابر آن بعنوان استفهام (که؟ یا چه؟) گذاشت کسی یا چیزی که در جواب که یا چه واقع میشود فاعل یا فعل مجهول

نایب فاعل است (فراموش نشود که بید از فعل دیده شود) مثال : قَالَ أَبُو بَرٍّ
 اِكْتَابِدِرِ (پرویز بنشی خود گفته است) در مثال میگویند کی گفته است ؟
 در جواب میگوئیم : پرویز ، پس پرویز فاعل است مثال : قَالَ ابوعمر (یعنی ابوعمر
 گفته است چون در پاسخ کی گفته ابوعمر واقع میشود پس بید ابوعمر و فاعل بید است)
 (اسمایکه مرکب اند و ترکیب خبر اول را فاعل و جزء دوم را مضاف الیه منویسیم)
 ترجمه مضارع - فعل مضارع را نوعی ترجمه کنید که نظر بآیند باشد یعنی کار فعل
 بعد واقع شود . مانند يَقُولُ الْعَالِمُ ، دانشمند میگوید ، يَذْهَبُ الْحَسَنُ
 (حسن میرود)

۴۱. ترجمه ماضی مضارع مجهول

هرگاه در عبارت عربی فعل ماضی مجهول برخوردید باید آن را نوعی معنی کنید که در آخر تلفظ
 فارسی کلمه شد اضافه کرد و مانند : سُئِلَ عَنْ عَلِيٍّ یعنی از علی سؤال شده است
 و مانند قِيلَ گفته شده است ، عَلِمَ معلوم شده است ، و فعل مضارع مجهول باید
 میشود بتلفظ اضافه کرد و مانند يُقَالُ یعنی گفته میشود ، يُحْكَمُ نقل میشود .
 ترجمه مفعول - چنانکه قبل گفتیم برای پیدا کردن فاعل و نایب فاعل به (که)

و چه ؟ باید متوکل شد) و برای پیدا کردن مفعول باید از کرا و چراگمت گرفت مثال ۱

مِمَّا أَوْصَىٰ بِهِ إِمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَفَلَا دَلَّةٌ (از آنچه که سفارش کرده است بان

امیر المؤمنین و ولادتش را) در اینجا میگوئیم کرا امیر المؤمنین سفارش کرده ؟ گفته میشود

اولادش را پس اولاد در ترکیب مفعول است

مثال ۲ - غَاثِرُوا النَّاسَ (معاشرت کنید مردم را) با کبر معاشرت کنید ؟

با مردم ، یا که معاشرت خود قرار دهید ؟ مردم را ، که را و دبا ، هر دو مفعول

بودن الناس دلالت دارد .

تذکره ۱ - هرگاه مفعول مضاف بود باشد باید در ترجمه کلمه را ، بعد از مضاف الیه

شود مانند اولاد در مثال بالا که چون به لا اضافه شده بود در ترجمه اولادش گفته

شد .

تذکره ۲ مفعول فیه - هرگاه در ترجمه مفعول دیدیم بنحیثی کلمه در ، را باید اضافه کرد

میفهمیم چنین کلمه مفعول فیه است ، و برعکس هرگاه دیدیم اسمیکه دلالت بر زمان یا مکان میکند

بعد از فعل واقع شده در ترجمه باید از کلمه در است فاده کرد مانند جِئْتُكَ يَوْمَ الْخَمِيسِ

یعنی در روز پنجشنبه پیش تو آمدم که يوم در اینجا مفعول فیه است .

ترجمه فعل امر - فعل امر را فرمان و دستور و اجراء باید ترجمه کرد مانند :

قُلْ كُونُوا كُتُبٌ بُنْيَسَ

ترجمه فعل بعد از فعل امر - هرگاه بعد از فعل امر فعل مضارع بر خوریم در ترجمه

فعل مضارع لفظ تا زیاد میکنیم مانند اَسْمَعُ تَقْنَاهُمْ «شنو تا بفهمی» و مانند :

اَصْبِرْ تَظْفَرُ (صبر کن تا که میاب شوی) البته فعل مضارع آخرش بواسطه فعل امر

بی حرکت میشود ..

ترجمه فعل جحد - فعل جحد را بدین معنی گذشته ترجمه میکنیم مانند لَدَيْكَ هَبِ

الرَّئِيسُ یعنی رئیس رفته است .

ترجمه فعل مضارع بعد از فعل نهی - فعل نهی را دستور و انجام ندادن کار

ترجمه میکنیم (عکس امر) و هرگاه بعد از فعل نهی فعل مضارع بر خوریم که بر سر آن حرف

(ف) دیده میشود باید در ترجمه لفظ (که) اضافه کرد مانند اِنْفِرْ ذَبِيرَكَ وَلَا

تُودِعْهُ حَارِماً فِزِلَ وَلَا جَاهِلًا فَيَحُونُ (به راز خود تنها باش آن را

به دور اندیش مسپار که مسلغ و نه بنادان که حیانت میکند)

تذکر - در مقام تجزیه (ف) را حرف نتیجه بنویسیم فعل مضارع را بنمورد آخرش منصوب

می‌شود .

ترجمه موصوف و صفت - هرگاه در کلام موصوف و صفت برخوردیم باید در ترجمه از لفظ (ایک) یا (که) استفادہ کرد مانند اخوک الصدیق من واساک

بنفیسہ یعنی دوست تو که به تو باشد کسی است که با تو بسا و رفیق کند (در تمثال

اخو مبداء لك مضاف الیه صدیق صفت و من موصول خبر است و آیت
رَجُلًا فَاضِلًا (دیدم مردی فاضل را)

ترجمه مضاف - در فارسی باید بجز مضاف کسر و نهاد کرد مانند : صدیق

أَخِيكَ فَاضِلٌ (یعنی دوست برادر تو دشمن است) که چون صدیق مضاف

است در ترجمه فارسی باید آخرات را کسر و داد از تمثال باید بخوبی بین صفت

مضاف الیه موصوف و مضاف امتیاز داد زیرا در مضاف مضاف الیه از کسر و استفادہ

نمیکنیم و در موصوف و صفت از (که) یا (ایک) غالباً استفادہ میشود

مبتدا و خبر از نظر ترجمه

مبتدا را تا اندازه از نظر صورت شکل برای قواعد ترکیب شناختیم، و از نظر ترجمه مبتدا

اسمی است مرفوع که بآن عمل یا فعلی نسبت میدهند و همان فعل یا عمل را خبر گویند مثلاً

الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ (دانش نیکوتر از مال است) در اینجا لیکوتری را بدانش
نسبت داده ایم پس الْعِلْمُ مَبْدَأٌ وَخَيْرٌ خَبَرٌ است مثل اینکه در دنبال همین جمله میخوانیم
الْعِلْمُ بِخَيْرٍ سَلَكَ یعنی دانش ترا حفظ میکند پس حفظ کردن را ثانیاً به دانش نسبت
داده ایم و میفهمیم که باز الْعِلْمُ مَبْدَأٌ وَخَيْرٌ خَبَرٌ است .

نتیجه بنا بر این هر کجا دیدیم که پامی نسبت در کار میآید دستگاه مبداء و خبر را تکمیل کنیم
خبر - در ترجمه خبر چیزی است که معنای مبتداء را کامل میکند یعنی در جمله باید دید
آنچه مبداء نسبت داده میشود چیست همان را خبر نوشت و معنای کامل کردن نمیکند
شنونده خیالش از طرف گفتار گونیده آسوده میشود . مثال : اَلشَّرَفُ عِنْدَ اللَّهِ
سُبْحَانَهُ یعنی شرافت در پیشگاه خداوند بی عیب (معنای جمله تا این قسمت ناقص است)
ولی همیکه بگوئیم بِحُسْنِ الْأَعْمَالِ معنی کامل میشود . پس بِحُسْنِ خبر است
معنای متصرف و غیر متصرف (قواعد تجزیه)

بک لغت کلمه اگر تثنیه و جمع دارد ، متصرف است و اگر ندارد غیر متصرف مثلاً کلمه
عِلْمٌ و رَجُلٌ هر دو متصرف اند زیرا تثنیه آنها عِلْمَانِ و رَجُلَانِ و جمع آنها
عُلُومٌ و رِجَالٌ است لی برای مَنْ و ما بهیچوقت تثنیه یا جمع در عبارات عربی

مذید و آید .

اسمهای غیر متصرف - ضمائر ، موصولات ، اسما و اشاره ، اسما بشرط
(مَنْ - مَا - إِذَا) ، بلا خطه تجزیه غیر متصرف اند و از اسمهای دائم الاضافه ^{نقطه}

کلمه یوم متصرف است

تذکر - تصوّر کنید که هَذَا و هَذَيْن تثنيه اند برای هَذَا زیرا اگر هَذَا
مثلاً تثنيه بود برای هَذَا باید : الف آخرش باقی باشد . پس بطور کلی تثنيه و جمعها
که برای ضمیر یا اسم اشاره یا اسم موصول شاید میکنند همه لغتهای جداگانه اند .

معنای مشتق و جامد

مثال - از اول کتاب تا آخر ، از جدول چشم شما کلمه علم یعنی ریشه ع و ل و م
بسیار عبور کرده و در مثال آنرا بهیئت شکلی ملاحظه کردید گاهی عِلْم و گاه عَلَم ،
بَعْلَم ، اِعْلَم ، عَالِم ، مَعْلُوم ، تَعْلَم ، اِسْتَعْلَم ، اِسْتِعْلَام
و مثال آن دیده شده ، و بعد از تثنيه و جمع ، مذکور و نوشت و مثال آن در این یک
ریشه مشاهده کرده آید ، این نوع کلمات را در عربی مشتق گویند ، و عبارت دیگر
ریشه لغات عربی را بمنزله منبع و سرچشمه ای فرض کنید ؛ حال اگر از این منبع ، نوبت



نهرهای گوناگون جدا کنید ، در این صورت این نهرها را مشتق گویند زیرا کلمه مشتق
 و لغت معنی جدا شده است مثلاً از عِلْم نهری جدا کرده اسم آن را ماضی و نهر دیگری
 را مضارع و نهر دیگری را امر و یا نهی و یا نفی و مثال آن میگویند ، پس اگر بگویند :
 مُشْتَقَاتِ کَلِمَةِ سَمِعَ چیست ؟ مقصودشان اینست که از این ریشه چه کلماتی جدا
 و آنگاه که عبارات عربی رجوع میکنند می بینید از این ریشه فعل ماضی جدا شده (سَمِعَ)
 و مضارع ، کَسَمِعَ و امر اسْمِعْ و و . . . و علاوه مثلاً تنها فعل ماضی آن
 چهارده کلمه دارد ، اما مثلاً کلمه ناس یعنی مردم جامد است یعنی از آن هیچ تراوش
 نمیکند و نهری هم چون ماضی یا مضارع برای آن نیست همچنین رَجُلٌ بمعنای
 ماضی یا مضارع و مثال آن ندارد ، پس جامد است .

(پس یک مرد یعنی رَجُلٌ و مردم یعنی ناس همه جامدند و نباید انتظار داشت از جامدی
 لکان خورد و برای رسیدن بکلمات نفسی سعادت مطلوب پر و بال زنند فافهم
 مُشْتَقَاتِ - از کلمات عربی : فعل ماضی ، فعل مضارع ، فعل
 امر ، فعل نهی ، فعل نفی ، فعل جحد و فعل استفهام -
 مانند هَلْ یَسْتَوِی (آیا برابر است) ، وَ اَتَعْلَمُونَ (آیا میدانید) ، هَلْ

و آخر و حرف استفهام اند [اسم فاعل و اسم مفعول و اسم تفضیل
 و صفت مُشَبَّهه (۱) را فعلاً مشتق می شناسیم و چون همه اینها تثبیه و جمع دارند
 پس با چای متصرف اند و باین جهت در اول کتاب گفتیم : هر فعلی بلا خطّه تجزیه مشتق و
 متصرف است

نتیجه - حرف بیچاره فقط (مثلما) حرف است و از پیرامون مشتق و جامد بودن
 دور و چنانکه گفته ایم فقط تجزیه حروف معنی و غیر متصرف بودن است .
 تذکر - بسیاری از دانشمندان که نویسنده تابع آنان میباشد مصدر را جامد
 میدانند ، زیرا چنانکه گفتیم ، مصدر بمنزله منبع است و از چیزی جدا نشده تا با لغت
 تطبیق کند ، ولی گروهی دیگر و از آن جمله نویسندگان آلمنجید ، مصدر را مشتق و ضمن
 کرده اند .

مَعْرِفَه وَ نَكَرَه

معرفة - یعنی معلوم ، نكرة یعنی نامعلوم ، و چنانکه گفته ایم معرفة و نكرة بودن مخصوص

۱. صفت مشبّه بفعول اسمی است که معنای آن چندان با اسم فاعل تفاوت ندارد ولی شکلش مانند اسم فاعل نیست
 و این نمونه ها را باید عموداً صفت مشبّه است : ۱- حَسَنٌ (یکون) کَرَمٌ (زرگی) ۲- کَرِيمٌ (زرگوار) سَمِيعٌ
 (شنوا) بَصِيْرٌ (بینا) ۳- بَشْجَاعٌ (دیر)

اسم است و در عربی شش نوع اسم را معروف و سایر اسمها را المکره گویند .

انواع معارف - : الف - ضمائر خواه متصل باشند یا مفصل (۱)

ب - اسم خاص - مانند انوشیروان و ابرهیم و منصور اگر نام

شخصی باشد

ج - مضاف^(۲) - مانند تعلیم النحر شغلک (امروز من بخوار تو است) که

تعلیم بواسطه اضافه شدن به النحر و شغل بواسطه اضافه شدن بضمیر یعنی «لک»

معرفه شده

د - اسم با آل - مانند الفضل و الرسول و الف لام را حرف تعریف میگویند

ه - اسم اشاره - مانند : هذا و تلك

و - اسم موصول مانند : الذی و من یعنی آنیکه و مایعنی خبر که

(۱) ضمیر بطور کلی در درجه اول تعریف قرار دارد و بخصوص ضمیر تمکیم چون انا و می طبع ضر چون انت

(۲) - اگر مضاف الیه مکره باشد در هیئت میگویند مضاف کا یا معرفه نیست بلکه تا اندازه مختص

پیدا کرده اند کتاب رجل عید (کتاب مردی پیش من است) که چون رجل مکره باشد

مضاف یعنی کتاب با صافه تشخیص پیدا کرده از تعریف .

تذکره^۱ و عربی خیر از این شش اسم مکرر است و غالباً علامت مکرر بودن (تنوین)
است مانند فصل و رسو لا

تذکره^۲ چنانکه در مبتدا و خبر گفته ایم، مبتدا اصولاً باید معرفه و خبر باید مکرر باشد و
اگر مبتدا مکرر باشد، غالباً بعد از خبر تلفظ میشود و نزد عیندی کتاب (زود من
کتابی است) که عیند ظرف و مضاف خبر مقدم و (دی) ضمیر متصل مجرور و مضاف
الیه و کتاب اسم مکرر و مبتدای مؤخر است.

ضمیر فصل و عماد + (الْعِلْمُ هُوَ الْحَيَوَةُ)^۳

چنانکه گفتیم، خبر باید مکرر باشد، ولی گاهی مبتدا و خبر هر دو با الف لام اند و در
اینصورت عموم، بین مبتدا و خبر، کمی از ضمایر منفصل مرفوع فاصله میشود و آن را
در اصطلاح ضمیر فصل و عماد گویند مانند: الْعِلْمُ هُوَ الْحَيَوَةُ الشَّرِيفَةُ
& الْجَهْلُ هُوَ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ (یعنی دانش زندگی پس شرافتمندانه و نادانی مرگی
پس بزرگ است) که العلم و ترکیب مبتدا و الجهل خبر و هو ضمیر فصل و عماد و

(۱) عقیده علمای ادب در خصوص ترکیب ضمیر فصل و عماد مختلف است، برخی آن را مبتدا و کردی
انرا تاکید میدانند، و جمعی گویند: اصلاً ترکیب ندارد.



الشریفة است بری الحیوة البیضاء ترکیب چهارم در مفرق و در آن است
ماء کافه و انما علی شجاع

که در مفرق ماء بحر است بر بعضی فصل و در بعضی فصل و در بعضی فصل و در بعضی فصل
کافه و در بعضی فصل و در بعضی فصل و در بعضی فصل و در بعضی فصل
مفرق و در بعضی فصل و در بعضی فصل و در بعضی فصل و در بعضی فصل
که در مفرق ماء بحر است بر بعضی فصل و در بعضی فصل و در بعضی فصل و در بعضی فصل
نیت و انما علی شجاع و در بعضی فصل و در بعضی فصل و در بعضی فصل و در بعضی فصل

تذکره که در مفرق ماء بحر است بر بعضی فصل و در بعضی فصل و در بعضی فصل و در بعضی فصل
نخبر اسم موصول و در بعضی فصل و در بعضی فصل و در بعضی فصل و در بعضی فصل
توعدون لوالفیع و در بعضی فصل و در بعضی فصل و در بعضی فصل و در بعضی فصل
ماء موصول و در بعضی فصل و در بعضی فصل و در بعضی فصل و در بعضی فصل
ترکیب فصل و در بعضی فصل و در بعضی فصل و در بعضی فصل و در بعضی فصل
بری این

و در بعضی فصل و در بعضی فصل و در بعضی فصل و در بعضی فصل و در بعضی فصل
بسیار از این

لام تا کید

لام تا کید: این اسم به خط تجزیه حرف تا کید است و در هر حرف
 چهار مملات دیده شود.

فَاعِلٌ يَلْبِغِي اَنْ تَخَاسِبَ

فَاعِلٌ يَلْبِغِي: یعنی فاعل است. و تجزیه فعل مضارع فاعِلٌ است و در هر حرف
 بین هر حرف از فعل مضارع و آن که حرف تشبیه است دیده شود و در تجزیه حرف
 فاعِلٌ فعل مضارع و فاعِلٌ فعل مضارع و فاعِلٌ فعل مضارع و فاعِلٌ فعل مضارع
 تَخَاسِبَ عَمَّا لَكَ: یعنی تَخَاسِبَ عَمَّا لَكَ و تَخَاسِبَ عَمَّا لَكَ و تَخَاسِبَ عَمَّا لَكَ
 تَخَاسِبَ عَمَّا لَكَ: یعنی تَخَاسِبَ عَمَّا لَكَ و تَخَاسِبَ عَمَّا لَكَ و تَخَاسِبَ عَمَّا لَكَ
 و آنکه در مضاف الیه برای عمل

لام امر (لِيَكْتُبَ عَلَيَّ)

لِيَكْتُبَ عَلَيَّ: یعنی لِيَكْتُبَ عَلَيَّ و لِيَكْتُبَ عَلَيَّ و لِيَكْتُبَ عَلَيَّ
 و در هر حرف از فعل مضارع و آنکه حرف تشبیه است دیده شود و در هر حرف
 بین هر حرف از فعل مضارع و آنکه حرف تشبیه است دیده شود و در هر حرف
 بین هر حرف از فعل مضارع و آنکه حرف تشبیه است دیده شود و در هر حرف

امرغایب است یعنی در اینصورت فعل مضارع را فعل امر غایب گویند مانند لکیتب^(۱)
عَلَى (باید علی بنویسد)

اقسام حتى

حَتَّىٰ دُرِّكَلَامِ عَرَبِيٍّ سَهْ نَوَعِ دِيدِ مِثْوَدِ : جَارَّة - غَا طِفَه - اُسْتَيْنَا وَفَّ

۱- هرگاه بعد از حقی اسم محذوف فعل مضارع منصوب پدید شود، در این صورت حرف جر است.

۲- اگر اسم یا فعل مضارعی که بعد از حقی دید میشود مجرور نیست، در نصیوت
عموماً غاطفه است.

۳ - اگر بعد از حَتّی فعل ضی دیده شود در این صورت عموماً حَتّی را حرف

(۱) امر غایب دارای هشت کلمه است یعنی شش کلمه غایب فعل مضارع و متکلم و حده و متکلم مع الغیر

باین ترتیب : لِيَكْتُبْ (باید بنویسد) مفروضه ذکر غایب لِتَكْتُبْ (باید بنویسد) مفروضه مؤنث غایب

لِيَكْتُبَا بِأَيْدِيهِمَا تَشْهيدَ ذِكْرِ غَايِبِ لِيَكْتُبَا بِأَيْدِيهِمَا تَشْهيدَ مَوْتِ غَايِبِ

لِيَكْتُبُوا " جمع " لِيَكْتُبْنَ " جمع "

لَا كُتِبَ بِإِذْنِ نَبِيِّكُمْ مُتَكَلِّمٌ وَحْدَهُ لِنَكْتُبُ " نَبِيِّكُمْ مُتَكَلِّمٌ مَعَ الْغَيْرِ

تشیف گویند

قاعدة ابن وبنیت (قال علی بن الحسین)

اگر دو کلمه ابن و بنیت ، بین دو اسم خاص (علم) دیده شوند ، بملاحظه ترکیب صفت برای اسم جلو ، و مضاف برای اسم بعد میباشند مانند : قال علی بن الحسین (علی فرزند حسین گفته است) که علی در ترکیب فاعل برای قال ، موصوف و ابن ، صفت برای علی ، مضاف ، الحسین مضاف الیه میباشد .

تذکر - هرگاه اسم خاص در جلوی دو کلمه نباشد ، ناچار صفت بودن آن از بین میرود مانند : قتل ابن رسول الله (فرزند پیغمبر خدا کشته شد) که قتل فعل مجهول و ابن در ترکیب نائب فاعل و مضاف و رسول مضاف الیه مضاف و الله مضاف الیه میباشد .

برای قراءت و ترجمه

۱ - قال الحكماء : لا يطلب الرجل حكمة الا بحكمة عنده وقالوا : اذا وجدتم الحكمة مطروحة على السكك

فَحَذُّوْهَا . وَقَالَ زِيَادُ : أَيُّهَا النَّاسُ لَا يَمْنَعَنَّكُمْ سُوءُ مَا
تَعْلَمُونَ مِنَّا أَنْ تَنْفَعُوا بِإِحْسَنِ مَا تَسْمَعُونَ مِنَّا فَإِنَّ الشَّاعِرَ
يَقُولُ :

اعْمَلْ بَعْلِي وَإِنْ قَصَرْتُ فِي عَمَلِي

يَنْفَعَكَ قَوْلِي وَلَا يَضُرُّكَ تَقْصِيرِي

٢ - قِيلَ تَجَنَّبْ مِنْ أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ لِتَخْلُصَ مِنْ أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ :
تَجَنَّبْ مِنَ الْحَسَدِ لِتَخْلُصَ مِنَ الْحُزَنِ . وَلَا تَجَالِسْ جَلِيسَ السُّوءِ
وَقَدْ تَخَلَّصْتَ مِنَ الْمَلَامَةِ . وَلَا تَرْكَبِ الْمَعَاصِيَ وَقَدْ خَلَّصْتَ
مِنَ النَّارِ . وَلَا تَجْمَعْ الْمَالَ وَقَدْ اسْتَرَحْتَ مِنْ عَذَابِ الْخَلْقِ

(للغزالي)

٣ - قَالَ بَعْضُ الْحُكَمَاءِ لِابْنِهِ : يَا بُنَيَّ تَعَلَّمْ حُسْنَ الْإِسْتِمَاعِ كَمَا
تَعَلَّمْ حُسْنَ الْحَدِيثِ . وَلِبَعْلِمِ النَّاسُ أَنَّكَ أَحْرَصُ عَلَى أَنْ تَسْمَعَ
مِنْكَ عَلَى أَنْ تَقُولَ . فَاحْذَرِ أَنْ تُسْرِعَ فِي الْقَوْلِ فَيَمْلِكُ عَنْهُ
الرُّجُوعُ بِالْفِعْلِ . حَتَّى يَبْعَلِمَ النَّاسُ أَنَّكَ عَلَى فِعْلٍ مَا لَمْ تَقُلْ

(١٠٥)

أَقْرَبُ مِنْكَ إِلَى قَوْلِهَا لَمْ تَفْعَلْ

(٤)

وَمِنْ كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ نَقَلَهُ الشَّيْخُ الْمُفِيدُ فِي الْإِرْشَادِ .
كُلُّ قَوْلٍ لَيْسَ لِلَّهِ فِيهِ ذِكْرٌ فَهُوَ لَغْوٌ . وَكُلُّ صَمْتٍ لَيْسَ فِيهِ
فِكْرٌ فَسَهْوٌ . وَكُلُّ نَظَرٍ لَيْسَ فِيهِ اعْتِبَارٌ فَاهْوٌ .

(٥)

قِيلَ لِلْحَكِيمِ : إِنَّ الدَّيَّ قُلْتَهُ لَا هِلَ مَدِينَةٍ كَذَا لَمْ يَقْبَلُوهُ .
فَقَالَ : لَا يُلْزَمُنِي أَنْ يَقْبَلَ بَلْ يُلْزَمُنِي أَنْ يَكُونَ صَوَابًا
قَالَ حَكِيمٌ : لَا يَكُونُ الرَّجُلُ عَاقِلًا حَتَّى يَكُونَ عِنْدَهُ تَعْنِيفُ
النَّاصِحِ الْطَفَّ مَوْقِعًا مِنْ مَلَقِ الْكَاشِحِ (لبهاء الدين)

(٦)

قَالَ بِهَرَامُ جُورٌ : يَنْبَغِي لِلْمَلِكِ أَنْ لَا يُضِيعَ التَّثَبُّتَ عِنْدَمَا
يَقُولُ وَمَا يَفْعَلُ . فَإِنَّ الرِّجُوعَ عَنِ الصَّمْتِ أَحْسَنُ مِنَ الرَّجُوعِ
عَنِ الْكَلَامِ . وَالْعَطِيَّةُ بَعْدَ الْمَنَعِ خَيْرٌ مِنَ الْمَنَعِ بَعْدَ الْعَطِيَّةِ

وَالْأَقْدَامُ عَلَى الْعَمَلِ بَعْدَ التَّكْوِينِ خَيْرٌ مِنَ الْأَمْسَالِ عَنْهُ بَعْدُ
الْأَقْدَامُ عَلَيْهِ .

قَالَ حَاتِمُ الزُّرَّاهِدِ : إِذَا رَأَيْتَ مِنْ أَخِيكَ عَيْبًا فَإِنْ كَمَنَّهُ
فَقَدْ خُنَّتَهُ . وَإِنْ قُلْتَهُ فَقَدْ اغْتَبَّتَهُ . وَإِنْ وَاجَهْتَهُ فَقَدْ
أَوْحَشْتَهُ . فَقَالَ لَهُ إِنْسَانٌ : فَمَا الَّذِي أَصْنَعُ . قَالَ : تَكْنِي
عَنْهُ وَتُعْرِضُ بِهِ . وَتَجْعَلُهُ فِي جُمْلَةِ الْحَدِيثِ

قَالَ حَكِيمٌ : الْعَقْلُ أَشْرَفُ الْأَحْسَابِ وَأَحْصَنُ مَعْقِلٍ
قَالَ آخَرُ : أَشَدُّ الْفَاقَةِ عَدَمُ الْعَقْلِ . وَقَالَ آخَرُ : كُلُّ شَيْءٍ
إِذَا كَثُرَ رَخِصَ إِلَّا الْعَقْلُ فَإِنَّهُ كُلَّمَا كَثُرَ غَلَا . قَالَ الشَّاعِرُ :
يَعْدُ رَفِيعُ الْقَوْمِ مَنْ كَانَ عَاقِلًا وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي قَوْمِهِ بِحَسَبِ
إِذَا حَلَّ أَرْضًا غَاشَّ فِيهَا بِعَقْلِهِ وَمَا عَاقِلٌ فِي بَلَدَةٍ بِغَرِيبِ

(لَا يَنْصُرُ الْمُقَدَّسِي)



اَفْتَحَرَ بَعْضُ الْأَغْنِيَاءِ عِنْدَ بَعْضِ الْحُكَمَاءِ بِالْإِبَاءِ وَ
 الْأَجْدَادِ وَبِرِّ خَارِفِ الْمَالِ الْمُسْتَفَادِ . فَقَالَ لَهُ ذَلِكَ الْحَكِيمُ
 إِنْ كَانَ فِي هَذِهِ فَخْرٌ فَيَبْتَغِي أَنْ يَكُونَ الْفَخْرُ لَهَا لَا لَكَ . وَإِنْ
 كَانَ أَبَاؤُكَ كَمَا ذَكَرْتَ أَشْرَافًا فَالْفَخْرُ لَهُمْ لَا لَكَ .

قَالَ أَنْوَشِرَوَانُ : إِنَّ الْعَاقِلَ اقْتَرَبُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ
 وَالْعَقْلُ كَالشَّمْسِ فِي الدُّنْيَا . وَهُوَ قَلْبُ الْحَسَنَاتِ . وَالْعَقْلُ
 حَسَنٌ فِي كُلِّ أَحَدٍ وَهُوَ فِي الْأَكَابِرِ وَالرُّعَمَاءِ أَحْسَنُ . وَالْعَقْلُ
 فِي جَسَدِ الْإِنْسَانِ كَالرُّطُوبَةِ فِي الشَّجَرَةِ . لِأَنَّ الشَّجَرَةَ مَا دَامَتْ
 رَطْبَةً طَرِبَتْهُ كَمَا أَنَّ الْخَلْقَ مَنْ رَامَتْهَا وَنَشَرَ أَنْهَارُهَا وَ
 طَيَّبَ ثِمَارُهَا وَنَضَارَتْهَا وَطَرَّائِنُهَا فِي سُورٍ وَغَبْطَةٍ وَ
 نَزْهَةٍ وَفَرَحَةٍ . فَإِذَا جَفَّتْ رُطُوبَتُهَا وَقَلَّتْ نَضَارَتُهَا فَلَا
 تَصْلَحُ حِينَئِذٍ لِيَوَى الْقَطْعِ وَالْأَحْرَاقِ وَالنَّلَعِ . قَالَ أَيْضًا :

(١٠٨)

رَأَى الْحَيَوةَ
لَيْسَ لِلْمَلِكِ وَلَا لِرَعْبَةٍ خَيْرٌ مِنَ الْعَقْلِ . فَإِنَّ بَصِيَاءَهُ يُفَرِّقُ
بَيْنَ الْقَبِيحِ وَالْمَلِيحِ . وَالْجَيِّدِ وَالرَّدِيئِ . وَالْحَقِّ وَالْبَاطِلِ
وَالصِّدْقِ وَالْكَذِبِ .

(١١)

رَأَى الْأَسْكَدَ رَسْمِيًّا لَهُ لَا يَزَالُ يَنْهَرُمُ فِي الْحُرُوبِ فَقَالَ لَهُ
يَا هَذَا إِمَّا أَنْ تُغَيِّرَ فَعْلَكَ أَوْ تُغَيِّرَ اسْمَكَ .

(١٢)

سَأَلَ حَكِيمٌ غُلَامًا مَعَهُ سِرَاجٌ : مِنْ أَيْنَ تَجِيئُ النَّارُ بَعْدَ مَا تُشْطَفُ
فَقَالَ : إِنْ أَخْبَرْتَنِي إِلَى أَيْنَ تَذْهَبُ أَخْبَرْتُكَ مِنْ أَيْنَ تَجِيئُ

(١٣)

لَمَّا عَلَا أَمْرُ يَعْقُوبَ بْنِ لَيْثٍ أَرْتَفَعَ قَدْرُهُ . وَظَهَرَ اسْمُهُ وَذِكْرُهُ
وَمَلَكَ كِرْمَانَ وَسِجِسْتَانَ . وَكَانَ الْخَلِيفَةُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ
الْمُعْتَمِدَ . فَكُتِبَ إِلَى يَعْقُوبَ : إِنَّكَ كُنْتَ رَجُلًا صَفَارًا مِنْ
أَيْنَ تَعْلَمُ تَذِيرًا لِمَالِكَ . فَرَدَّ يَعْقُوبُ إِلَيْهِ جَوَابًا وَقَالَ :

إِنَّ الْمَوْلَى الَّذِي آعَظَانِي الذَّوْلَةَ آعَظَانِي التَّدْبِيرَ

اغتنادار و تذکر لازم

خوانندگان : این جلد اول خود آموز عربی بتوفیق حق متعال اینجا پایان یافت
والله آن نوع که نویسنده میخواست مطابق دلخواه نشد و دارای نواقص مختصری است
که انشاء الله باید تدریجاً برطرف گردد و یک قسمت اشکال که نبودن حروف عرب
بود که ما را ناچار کرد بوسیله گراور منتشر گردد ، و بعد از تهیه شدن و نوشتن ، بنکاتی
بر میخورد که اگر نباشد ، تجدید نظر کند عیاد صفحہ را که نوشته اند برهم زده و از نو
شروع کند و این تلزم هزینه سنگینی بود ،

مثلاً فصل سببی موضوعات برهم خورد ، و از این جهت استدعا دارم خوانندگان
محترم این نوع لغزشها را بیدیه عفو و اغماض بنگرند ، و امید است یاران کدیل برای
رفع نواقص کتاب تذکرات مفید خویش نویسنده را خوشدل فرمایند و تا می شود
نوا آموزان کتاب در ابتدای آموزش بیاورقی ماچندان توجه نموده و بیشتر در اغما
کار مطالب متن و تطبیق آن با تمرینها بپردازند . اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا
لِهَذَا

نویسنده احمد خوشنویس ۱ تیر ماه ۱۳۲۱ شمسی





آثار دیگر مؤلف :

رساله در قاعده بسیط الحقیقه

ترجمه رساله علم النفس ابن سینا

رساله در روانشناسی

رساله در فلسفه شرق

تاریخ فلسفه شرق و غرب

رساله در منطق قدیم

رساله در منطق جدید (متد نوژی)

.....

فقه و شرعیات و آیات و اخلاق برای دبیرستانها در پنج جلد

